فرهنگستان علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان
انستیتوی خاورشناسی
و
انستیتوی زبان و ادبیات بنام نظامی گنجوی

نظامی گنجوی

مُخزن الاُسرار

متن علمی و انتقادی

بسعی و اهتمام

عبدالکریم علی اوغلی علی زاده

نشریات
فرهنگستان علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان
باکو - ۱۹۶۰

بموجب دستور هیئت رئیسه فرهنگستان
علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی
آذربایجان چاپ شده است

بخاطرهٔ دانشمند ارجمند ی. ا. برتلس اتحاف میگردد

مصحح متن علمی وانتقادی | ی. ا. برتلس

خط از علی مینائی

مقدمهٔ ترتیب دهنده

تهیهٔ متن علمی و تنقیدی آثار شاعر عالیقدر و سخنور نامی آذربایجان حکیم نظامی گنجوی از جملهٔ اساسی ترین کارهائیست که بمنظور جاویدان ساختن خاطرهٔ این سخندان عالیمقام بدان اقدام شده است.

فرهنگستان علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان وظیفهٔ پرافتخاری را در تهیهٔ متن علمی و تنقیدی کلیهٔ آثار نظامی و نشر میراث ادبی این شاعر بزرگ بعهده گرفته است.

این آثار نظامی یا بصورت نسخه های خطّی است که در ادوار مختلف نوشته شده و اکنون در موزه ها و کتابخانه های مختلف (شوروی و خارجه) حفظ میشود و یا بصورت نسخه های چاپ سنگی است که درازمنهٔ مختلف در کشورهای خاورمیانه و خاورنزدیک بطبع رسیده است.

در تهیهٔ متن علمی و تنقیدی آثار نظامی، ما ده نسخهٔ خطی که از کولکسیونهای مختلفی جمع آوری شده و مربوط با دوار مختلفی (بیشتر مربوط بقرنهای XIV و XV) میباشد در اختیار داشته ایم.

علاوه براین ما از نشر متن تنقیدی «هفت پیکر» اثر ریپکا. متن «مخزن الاسرار» اثر بلند و شرح مخزن الاسرار از عبدالمجید قاضی و کلیات اشعار نظامی که بسعی و اهتمام دانشمند ایرانی وحید دستگردی بانتشار رسیده استفاده کرده ایم.

ترتیب دهندگان متن های ذیل کوشش کرده اند قبل از هرچیز با مطالعهٔ دقیق، مقایسه و مقابلهٔ نسخهای خطی قدیمی بمتن اصلی آثار شاعر هرچه ممکن است بیشتر نزدیک شوند.

مقایسهٔ متن های نسخه های خطی مختلف تحلیل مضمون آنها نشان داد که بعضی از ابیات آشکارا مربوط به ادوار بعد از نظامی است و برعکس، در برخی موارد ممکن ساخت که بیتهائی را که بدلایل مختلفی ناسخین از قلم انداخته بودند بجای خود گذاشت. برای پیدا کردن تلفظ دقیق و مفهوم بعضی از کلمات اصطلاحی که ناسخین آنرا بکلی تحریف کرده بودند دقت خاصی بعمل آمد.

یکی از مسائلی که در برخی موارد در برابر ترتیب دهندگان قرار داشت حل مسئلهٔ توالی ابیات بود که حل نهائی آن در همه جا ممکن نیست

خلاصه ترتیب دهندگان همه جا واریانتهای کلمات مختلف و فرقهای موجود بین کلماترا که در نسخهای خطی میتوان یافت ذکر کرده اند. خوانندگان و متخصصین از روی این متن های ما میتوانند کاملاً چگونگی متن در هر یک از نسخه های خطی و گوناگونیهائی که در آن دوره در متن وجود داشته است پی ببرند.

فرهنگستان علوم جمهوری شوروی آذربایجان جهت ترتیب متن های علمی و انتقادی آثار نظامی هیئتی مرکب از: ا. ع. علی اصغرزاده ، ف. بابایف ، او. ی. اسمیرنووا ، ل. ختاقوروف و ع. ع. علیزاده انتخاب کرد.

پروفسور ا. ی. برتلس کارمند وابسته فرهنگستان علوم اتحاد جماهیر شوروی بسمت رداکتور آثار نامبرده تعیین شدند.

علاوه بر تهیه و ترتیب متن علمی و تنقیدی «شرفنامه» و «مخزن الاسرار» راهنمائی امور هیئت ترتیب دهندگان و کمک بکسانیکه برای نخستین بار بترتیب متن علمی و تنقیدی اشتغال میورزیدند بعهدهٔ نگارندهٔ این سطور واگذار شد.

تهیهٔ متن علمی و تنقیدی آثار نظامی در بین اعضای هیئت بترتیب زیر تقسیم گردید:

ا. ع. علی اصغرزاده	قسمت اول	«لیلی و مجنون»
ف. بابایف	قسمت دوم	«لیلی و مجنون»
ا. ی. سمیرنووا	قسمت اول	«هفت پیکر»
ف. بابایف	قسمت دوم	«هفت پیکر»
ل. ختاقوروف و ف. بابایف		«خسرو و شیرین»

ف. بابایف . «اقبال نامه»

ع. ع. علیزاده «شرفنامه» و «مخزن الاسرار»

در تهیه این متن شیوهٔ واحدی بکار بسته شده و برای هر نسخهٔ مورد استفاده علامت اختصاری شرطی معین گردیده است. علائم شرطی نسخه ها که هر یک مشتمل بر یک حرف است بترتیب الفبا نشان داده شده است که از «ب» شروع شده و بترتیب برحسب قدمت نسخهٔ خطی ادامه یافته است.

نسخه ایکه مأخذ کار قرار گرفته است قدیمی ترین نسخهٔ موجود میباشد.

هر اثر بنوبهٔ خود بتقسیماتی تقسیم و ابیات آن نیز نمره گذاری و در هر پنج بیت نمره ها ذکر شده است.

مصرع اول هر بیت باشارهٔ «آ» و مصرع دوم آن باشارهٔ «ب» مشروطاً نامگذاری شده و چنانکه نسخهٔ متفاوت با اصل عموماً مربوط بیک بیت باشد بیت مذکور مطابق شمارهٔ مخصوص خود نشان داده میشود. در موارد معین که در یک مصرع کلمات متشابه وجود دارند در فرق های متن، شمارهٔ بیت، اشارهٔ شرطی همان مصرع و تسمیهٔ شرطی نسخه را مأخذ قرار داده و با نشان دادن کلمهٔ هم نظیر متن در نسخهٔ دیگر، نسخهٔ متفاوت با اصل نوشته میشود. مثلاً در صفحهٔ ۱۵۶ مصرع «آ» بیت شماره ۱۹ کلمهٔ «خمبره» دارای نسخه های متفاوت با اصل زیرین میباشد:

۱۹ آ پ: حسرهٔ؛ ج چ ح د ر: خنبرهٔ؛ خ: چنبرهٔ

اگر کلمات نظیر هم و یا متشابه در مصرع موجود نباشد، در فرق های متن، شمارهٔ بیت، اشارهٔ شرطی همان مصرع و کلمهٔ مورد بررسی را قید کرده و بعد از نوشته شدن تسمیهٔ شرطی نسخهٔ خطی؛ کلمهٔ متفاوت با اصل نشان داده میشود. مثلاً: در صفحهٔ ۱۹۵ مصرع «ب» بیت شماره ۲۱ فرقهای متن کلمهٔ «گرگ» چنین میباشد: ۲۱ آ - گرگ: ب - پیر

(در بعضی موارد، بعد از کلمه، نسخهٔ متفاوت با اصل و پس تسمیهٔ شرطی نسخهٔ خطی نوشته میشود ولی

این حال بندرت اتفاق می افتد.)
اگر درمصرع دو و یا چند کلمهٔ مختلف المعنی ولی ظاهراً شبیه بهدیگر موجود باشد باز بروش فوق الذکر رعایت میشود.
اگر درمصرع دو و یا چند کلمهٔ متحد المعنی ولی ظاهراً شبیه بهدیگر موجود باشد ، آن وقت نسخهٔ متفاوت با اصل کلمهٔ مجاور قبلی و یا بعدی آن نشان داده میشود. مثلاً درصفحهٔ ۱۷۱ مصرع « ب » بیت شماره ۲۶ چنین نوشته میشود : درمصرع « بر دو جهان زن که جهان دیدهٔ » چنانکه مشاهده میشود کلمهٔ « جهان » تکرار شده و نسخهٔ متفاوت آن با نسخهٔ اصلی اینست :

۲۶- زن : پ - شو ، ت د : زن که پسندیدهٔ

اگر دریکی از کلمات مصرع اختلاف متنی موجود باشد در اینصورت کلمهٔ تکرار شده و تسمیهٔ شرطی نسخهٔ خطی با اشارهٔ « ، » از همدیگر تفکیک میشوند. مثلاً درصفحهٔ ۱۷۰ مصرع « ب » متعلق به بیت شماره ۱۳ اختلاف متنی کلمهٔ « زراه » چنین نوشته میشود :

۱۳ ث ج : براه ، چ ح ذ : زچاه

اگر درمصرع چند فرق متنی موجود باشد هریک از کلمهها با اشارهٔ « ؛ » ازیکدیگر سوا میشوند. مثلاً : درصفحهٔ ۱۷۰ مصرع « ب » بیت شماره ۸ ، فرق متنی کلمه های « باتو بتنها » و « که » چنین میباشند :

۸ پ : باتو بتنها ، د : باتن تنها ؛ که : ج چ ح خ - چه

درفرقهای متنی ، ما ، بجای کلمهٔ برابر اشارهٔ شرطی « : » دونقطه را بکار برده ایم.
ردیف ابیاتی که بانشان ندادیم درنسخه های مختلف خطی مطابق نیستند فرق متن را طبق اصول سابق الذکر در ابتدای بیت قرار داده ، بعد تسمیهٔ شرطی نسخهٔ خطی وسپس شمارهٔ ابیات را موافق نسخهٔ اصلی مینویسیم.
مثلاً درصفحهٔ ۱۷۸ ابیات شماره ۹ و ۸ درنسخهٔ خطی « د » معکوس نوشته شده است :

۹ ، ۸ : ب ۸ ، ۹

در نسخه های مختلف خطی، درصورت عدم مطابقت ردیف و یا جای مصرع با اصل نسخه، در فرقهای متنی بیت معین پس از علامت شرطی مصرع، اشارهٔ تسمیه ای نسخهٔ خطی وسپس موافق نسخهٔ خطی اصلی ردیف و یا جای مصرع نوشته میشود. مثلاً در صفحهٔ ۲۰۶ در بیت شماره ۴۶ وضع مصرعها چنین است:

۴۶ ب، ۴۶ آ: پ ۴۶ آ، ۴۶ ب

در متن اشاره ای نیز بشکل (*) وجود دارد. این اشاره در عنوان فصلها و روی کلمات علیحده واضافه شده گذارده میشود، در بعضی اوقات اشارهٔ مزبور در متن بعد از کلمهٔ اضافه شده یعنی در آخر بیت و یا در وسط آن قرار میگیرد.

در فرقهای متنی افاده و جملات خود تهیه کنندهٔ متن که محض روشن ساختن اصول اتخاذ شده بکار رفته است عموماً شرطی بوده واختصار گردیده است و اغلب مواقع بجای جملهٔ «افزوده شده است»، «افزوده» و یا «حذف شده است»، «حذف شده» وغیره مورد استعمال میباشد.

متن علمی وتنقیدی مخزن الاسرار براساس نسخه های خطی وچاپی زیرین ترتیب شده وچنانکه گفته شد مشروطاً باحروف الفبا نامیده شده اند:

۱- کتابخانهٔ ملی پاریس، نسخهٔ خطی (سال ۷۶۳ هـ) که با حرف «ب» اشاره شده.

۲- نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس با حرف «پ».

۳- نسخهٔ خطی کتابخانهٔ بودلیان اکسفورد با حرف «ت».

۴- نسخهٔ خطی موزهٔ بریطانیا (لندن) با حرف «ث».

۵- نسخهٔ خطی موزهٔ دولتی اُرمیتاژ (لنینگراد) با حرف «ج».

۶- نسخهٔ خطی کتابخانهٔ عمومی لنینگراد بنام سالتیکوف- شیدرین با حرف «چ».

۷- انستیتوی خاورشناسی لنینگراد با حرف «ح» (نسخهٔ خطی)

۸ - نسخهٔ خطی انستیتوی خاورشناسی لنینگراد با حرف « خ ».

۹ - نسخهٔ خطی انستیتوی زبان و ادبیات فرهنگستان علوم جمهوری شوروی آذربایجان بنام نظامی گنجوی که با حرف « د » اشاره شده.

۱۰ - نسخهٔ بلند با حرف « ذ ».

۱۱ - نسخهٔ خطی « شرح مخزن الاسرار » عبدالمجید تاضی با حرف « ش ».

۱۲ - در تهیهٔ متن علمی و تنقیدی « مخزن الاسرار » غیر از منابع فوق الذکر نشریهٔ وحید دستگردی نیز مورد استفاده قرار گرفت و با حرف شرطی « ر » اشاره گردید.

این اثر بدلیل اشکالات موجود در کار و بغرنجی بعضی مسائل خالی از خطا نیست. ولیکن بنظر ما، چاپ اولین متن علمی و تنقیدی کامل آثار نظامی امکان میدهد که بتوان در آتیه مسائل مهم فعالیت ادبی و جهان بینی شاعر را همه جانبه تحقیق نمود.

ع. ع. علیزاده

مقدمهٔ مصحح

یکی از مسائلی که برای تهیهٔ جشن یادبود نظامی در برابر علم شوروی قرار داشت مسئلهٔ تهیهٔ متن آثار او بود. بدون وجود متن تنقیدی اقدام بتألیف هیچ اثر دیگری نمیتوانست موفقانه صورت گیرد. زیرا هرگونه تحقیق قبل از هرچیز مستلزم آنست که محقق اعتقاد داشته باشد (هرچند که این اعتقاد، اعتماد صد در صد نباشد) که فلان بیت و یا فلان گفته واقعاً متعلق بنظامی است وچیزی نیست که در ادوار بعد بر آثارش افزوده شده و یا بامقاصد معینی دران تحریف بعمل آمده باشد.

از بین کلیهٔ آثار منتشره نظامی تنها متن «هفت پیکر»[2] که در پراک انتشار یافته، متنی است که بخواستهای علمی جواب میدهد و میتواند پایهٔ تحقیق جدی علمی قرار گیرد.

متأسفانه در باقی متن های منتشره[3] بطور کلّی از مشخصات منابع اصلی که مورد استفاده واقع شده است چیزی گفته نشده است وتغییرات وتحولاتی را که درمتن بمرور زمان وقرون متمادی رخ داده پنهان نگاهداشته شده است. واز اینجاست که انواع اینگونه متن های آثار نظامی رانمیتوان پایهٔ تحقیقات علمی قرار داد.

۱- مقدمهٔ مزبور، برای متن علمی وتنقیدی «اسکندرنامه» نظامی که درسال ۱۹۴۷ نشر گردیده است ازطرف ا.ی. برتلس نوشته شده و ترتیب دهندهٔ متن بمحض یادبود خاطرهٔ این دانشمند بزرگوار مقدمهٔ ایشانرا دراین نشر جای داد - از ترتیب دهنده

۲- H. Ritter und J. Rypka. Heft Peiker, ein romantisches Epos Nizami Gen-gei. Praha, 1934.

۳- درمورد همین نشریات در اثر خود موسوم به «Низами и его изучение» معلومات داده‌ام بصفحه ۹۵، «Советское Востоковедение» I (1941) رجوع شود.

آخرین نشریهٔ شاعر و دانشمند ایرانی وحید دستگردی نیز با اینکه مقرون بموفقیتهای سرشاری است ، بهمان دلیل بالا جهت تدقیقات علمی چندان هم معتبر نیست . زیرا هر چند ناشر از نسخه های خطی قرن XIV و دیگر قرنهای مابعد آن استفاده کرده است ولی تفاوت این نسخه های خطی چنانکه لازمست از یکدیگر تفکیک نشده ، اصول و روش های اختصاصی که در متن بکار رفته برای خواننده روشن نمیباشد.

وحید دستگردی مینویسد که مصرعها را برحسب سلیقهٔ شخصی خود انتخاب نکرده و همیشه بیک نسخهٔ خطی استناد کرده است والبتّه اینکه نسخهٔ مورد استناد[1] متعلق بقرن XIV بوده است و یا بقرن XV از نظر علمی یکسان نیست.

بهمین دلیل تهیهٔ نشر جدیدی از آثار نظامی عملی کاملاً ضروری بود و این وظیفهٔ دشوار را انستیتوی زبان و ادبیات فرهنگستان علوم جمهوری شوروی آذربایجان بنام نظامی گنجوی بعهده گرفت . کار علمی با سرعت فوق العاده ای پیش میرفت و در پائیز سال ۱۹۴۰ میلادی متن هر پنج منظومه ، تقریباً بصورت کامل آماده بود.

دشوارترین وظیفه ایکه در پیش بود و بایستی قبل از شروع بکار انجام میگرفت مسئله انتخاب نسخ خطیئی بود که بتوان آنرا مأخذ و مبنای کار قرار داد.

این کار مشکلی بود زیرا نسخه های خطی آثار نظامی چه خمسه و چه هریک از قسمت های جداگانهٔ آن فوق العاده زیاد است . تنها در کتابخانهٔ لنینگراد بیش از بیست نسخهٔ خطی موجود بود و اگر مخازن کتب اروپای غربی و کشورهای شرقی در نظر گرفته شود شماره نسخه های خطی بالغ بصد و یا بیشتر از آن میرسد . کاملاً واضح است که نمیتوان کار را براساس صد نسخهٔ خطی قرار داد ، زیرا ترتیب دهنده در اینصورت جز از گمراهی و سرگردانی در میان امواج متن های گوناگون نتیجهٔ دیگری نخواهد گرفت .

در بین نسخ معلوم خطی آثار نظامی قدیمترین نسخ ، نسخه ایست که در قرن XIV یعنی یکقرن و نیم پس از مرگ شاعر نوشته شده است . بدون شک این نسخ خطی نیز دارای تحریفها و ابیات متعدد اضافی است. لیکن این نسخ نسبت بنسخ خطی ادوار بعد دارای این مزیّت قطعی است که در آن ابیات بصورت قدیمی خود

۱ــ و نیز یک یا چند نسخهٔ خطی

حفظ شده و از اینرو بنظر می آید که بهتر است متن را فقط باستناد به نسخ خطی قرن XIV تهیه نمود که تا تعیین متن صحیح براساس آن ممکن باشد و کوشش باید کرد که هرچه قدر ازین نسخ بدست آید جمع نمود.

لیکن اشکال این کار در آن بود که نسخ خطی قرن XIV بسیار کم است و تهیه متن براساس این نسخ بدون درنظر گرفتن نسخه های بعدی خطر اشتباهاتیرا دربر داشت

بدین ترتیب فقط یک راه حل درپیش بود و آن استفاده از همه نسخ خطی قدیمی قرن XIV و بازرسی آن متن ها از روی بهترین نسخ خطی قرن های XV و XVI بود.

از نسخه های خطی قرن XIV ما موفق شدیم، تنها چهار نسخه بدست آوریم و آنها بقرار زیر میباشند:

۱- نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس - Supplement Persan 1817 این نسخه توسط احمد بن الحسین بن سان در ششم ماه رجب سال ۷۶۳ ه (مطابق با اول ماه مه ۱۳۶۲ م) تحریر یافته و تسمیه شرطی این نسخه حرف « ب » قبول شده است[۱]

نسخه مزبور که بشیوه خط نسخ مختلط نوشته شده بطور قطع از تمام نسخه های خطی که ما در اختیار داشتیم بهتر بود.

باوجود بعضی اشتباهات این نسخه چون در اغلب موارد متن صحیح را بدست میداد بهمین دلیل پایه متن قرار گرفته و فقط در موارد استثنائی از آن پیروی نشده است.

۲- نسخه دیگر متعلق بکتابخانه بودلیان در اکسفورد میباشد (Ouseley 275)[۲] این نسخه در اواخر

۱- تصویر نسخه: E. Blochet, Catalogue des manuscrits persans de la Bibliothèque Nationale. Tom III, No 1247.

۲- تصویر نسخه: Sachau-Ethé, Catalogue of the Persian, Turkish, Hindûstâni and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library, Oxford, 1889, No 585.

ماه شوال ودرسال ۷۶۶ ﻫ (مطابق باماه ژوئیه ۱۳۶۵ م) نوشته شده. این نسخه ازحیث ماهیت نزدیک بنسخهٔ «ب» میباشد وباانیکه دارای اختلافات قابل ذکری نیزهست ولی ازلحاظ مقارنت بانسخهٔ پیشین مورد استفاده قرارگرفته است. تسمیهٔ شرطی نسخه باحرف «ت» اشاره گردید.

۳- نسخهٔ سوم راجع بکتابخانهٔ ملی پاریس بوده وتاریخ اوّل ذیحجه سال ۷۶۷ ﻫ (۹ اوت ۱۳۶۶ م) را دارد. Suppl. Persan 580 این نسخه هرچند دارای قدمت است ولی باخطی بد واغلاط زیادی نوشته شده وازلحاظ ترکیب نزدیک بنسخهٔ «ت» بوده وتسمیهٔ شرطی آن حرف «پ» است.

۴- نسخهٔ خطی که تاریخ تحریرآن ۶-۱۳۷۵ میلادی است وبکتابخانهٔ دانشگاه دولتی لینینگراد تعلق دارد. (MsO 354)[1] این نسخه هرچند قسمتی از اوّل آن افتاده (منظورازقسمت اول مخزن الاسرار میباشد که اسقاط شده ورداکتوردرحاشیهٔ مقدمهٔ خودکه درزیرنظرخواهدرسید آنرا باختصار با MA نشان داده است وباید متذکرشد که نام باقی قسمتهای خمسه نیزدرحاشیه مختصرومشروطی است. ع.ع) دارای ابیات

۱- تصویرنسخه : جلد 239 ff اندازهٔ عرض وطولش ۱۵,۵ X ۲۳ سانتیمتر، رنگ کاغذآن سفید وضخیم بوده ودرهریک ازچهارستون که دریک صفحه قراردارد ۲۷ بیت گنجانیده شده وباخط بسیارسلیس وزیبا بشیوهٔ نسخ نگارش یافته است. طراوت رنگ سرلوحه‌ها که بارنگهای نیلی (سرمه) وقرمز نوشته شده بود ازبین رفته است. درنخستین اوراق این نسخه عناوین کوچکی وجوددارد. نسخهٔ مزبوربدست منصورالمتطب (؟) رونویسی گردیده است. دراین نسخه (MA) موجودنبوده (اسقاط شده). ومستقیماً با XS شروع میشود. آثارنسخهٔ مزبورکه شامل پنج قسمت بوده وخمسه راتشکیل میدهند بترتیب زیرتاریخ رونویسی آن ذکرمیگردد:

XS fiv—49r (در ۳۰ رجب ۷۷۷ ﻫ مطابق با ۲۵ دسامبر ۱۳۷۵ م. باتمام رسیده است.)، LM f 49v—93r (روزجمعه ۲۵ شعبان ۷۷۷ ﻫ - ۲۵ ژانویه ۱۳۷۶ م. باتمام رسیده است.)، HP f 93v—141r (در ۲۲ صفر ۷۷۸ ﻫ - ۱۱ ژوئیه ۱۳۷۶ م. تمام شده)، ŞN f 141v—205r (ربیع الآخر ۷۷۸ ﻫ - ماههای اوت - سپتامبر. خاتمه یافته.)

متعدد اضافه میباشد لیکن برحسب ماهیت نزدیک به نسخهٔ «ب» بوده و میتوان آنرا نسخهٔ چندان بدی حساب ننمود. از نسخه های خطی قرن XV ما از نسخ ذیل استفاده کرده ایم:

۱- نسخه ایکه در موزهٔ بریطانیا از آن نگاهداری میشود (Add. 27261) و برای جلال الدین اسکندر بن عمر شیخ، هنگامیکه وی از طرف شاهرخ حکمران فارس تعیین شده بود رونویسی گردیده. این نسخه کتاب ضخیمی است که در آن یکدورهٔ آثار مختلف و از آنجمله تمام خمسهٔ نظامی داخل بوده و با حرف «ث» اشاره شده است[1]

۲- نسخهٔ متعلق بکتابخانهٔ شاهرخ که در ۱۰ ربیع الآخر در سال ۸۳۵هـ - ۱۶ دیسامبر ۱۴۳۱ نوشته شده و فعلاً در موزهٔ دولتی ارمیتاژ محفوظ است. متن این نسخه نسبتاً بدخطی نیست ولی دارای اشتباهات زیادی میباشد. و در حل مسائل دشوار که در متن پیش می آید کمک نمی کند تسمیهٔ شرطی آن با حرف «ج» نشانداده شده است[2].

IqN f 206v—239r (در جمادی الآخر سال ۷۷۸هـ - اوکتوبر- نوامبر ۱۳۷۶م خاتمه یافته)، اگر MA درنظر گرفته نشود برای رونویسی خمسه کمتر از یکسال وقت صرف شده است و از اینجا معلوم میگردد که ناسخ شخص با ذوق و صنعتکار مستعدی بوده ولی معلوم نیست که خطاط نامبرده چرا کار رونویسی را در اواخر ماه فبوریه ۱۳۷۶ متوقف ساخت.

۱- تصویر نسخه: Ch. Rien. Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum. London, 1881, vol. II, p. 868.

۲- تصویر نسخه: М. М. Дьяконов. «Хамсэ» Низами 1431 года и ее значение для истории миниатюрной живописи на Востоке. Труды Отдела Востока Государственного Эрмитажа. Том III, стр. 275 сл. Ленинград, 1940.

۳- نسخه متعلق به کتابخانهٔ عمومی لنینگراد بنام سالتیکوف - شیدرین (n°337) وجود دارد و تسمیهٔ شرطی آن با حرف « چ » اشاره شده است[1]

۴- نسخهٔ دیگری است که بین جمادی الاخر سال ۸۹۷ هـ - آوریل ۱۴۹۲ م. و جمادی الآخر سال ۹۰۱ هـ - ۶-۱۴۹۵ م. نوشته شده و در سال ۱۸۰۸ میلادی از بغداد بدست آمده است و فعلاً در کتابخانهٔ انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم اتحاد جماهیر شوروی موجود میباشد (n° C 57) تسمیهٔ شرطی آن « ح » میباشد[2]

۱- تصویر نسخه : B. Dorn. Catalogue des manuscrits et xylographes orientaux de la Bibliothèque Imperiale publique de St. Petersbourg, 1852.

۲- تصویر نسخه : جلد 397 ff دارای جلد بزرگی و ضخیمی است اندازهٔ مقطع آن ۱۶ x ۲۴٫۵ سانتیمتر ، کاغذ آن زردرنگ و ضخیم بوده و در هر ورق چهارستون موجود است و در هر یک از ستونها ۱۷ مصرع گنجانیده شده است . اگر چه خط این نسخه زیبا نیست ولی سطور آن بسیار خوانا نوشته شده است . اشعار نسخهٔ مزبور شامل پنج قسمت بوده و خمسه را تشکیل میدهد و بترتیب زیر نامبرده میشوند :

MA—fiv—34v; XŞ f 35v—112r; LM f 113v—174v; HP—f 175v+244r; ŞN f 245v—346v; IqN f 347v—397v.

منظومه‌ها با رعایت سلسلهٔ تاریخی رونویس گردیده اند : ŞN - در تاریخ ۲۵ جمادی الآخر سال ۸۹۷ هـ . XŞ - در تاریخ ۲۰ شعبان ۸۹۸ هـ ، MA - در اواسط جمادی الآخر سال ۸۹۹ هـ ، LM - در همان سال (تاریخ روز و ماه نشان داده نشده است .) ، HP - ۲۰ شعبان ۹۰۰ هـ ، IqN - سال ۹۰۱ هـ (تاریخ روز و ماه نوشته نشده است .) ، همهٔ قسمتهای نسخه با خط یکنفر بقلم آمده که نام آن محمد بن حاجی محمد احسائی نیشابوری است . خط نسخه ناقد تزئینات بوده و نواریکه جلد را حفاظت میکند پوسیده است ، این نسخه خطی بجزوه‌های کوچک علیحده ای منقسم شده و احتمال قوی میرود که این شخص با ذوق و دوستدار آثار ادبی قصد فروختن نداشته بلکه نسخهٔ مزبور را برای نگاهداری در کتابخانهٔ شخصی خود برشتهٔ تحریر در آورده است .

نسخهٔ مزبور نیز چندان بد نبوده ولی نظیر تحریفاتی که مخصوص نسخ خطی قرن XV است در این نسخه نیز دیده میشود.

۵ـ در انستیتوی خاورشناسی نسخهٔ خطی دیگری موجود است (n°C 1735) که بین ماههای جمادی الاول و ذیحجهٔ سال ۸۹۹ھ ـ ماههای فیوریه ـ سپتامبر ۱۴۹۴م. نوشته شده. سلیقهٔ این نسخه خوب بوده امّا عاری از نواقصی که در همهٔ نسخ خطی قرن XV موجود میباشد نیست. تسمیهٔ شرطی آن با حرف «خ» نشان داده شده.[۱]

۱ـ تصویر نسخه: جلد 394 ff مقطع ۱۶٫۵ X ۲۶٫۵ سانتیمتر، کاغذ کلفت و زرد رنگ دارد. در هر یک از چهار ستون صفحه نوزده مصرع نوشته شده است. خطاط این نسخه را بشیوهٔ نستعلیق نگاشته و کتاب در مدّت خیلی کوتاه بمرحلهٔ اتمام رسیده که این خود موقّف سرعت عمل و مهارت هنری ناسخ را میرساند. متن در داخلهٔ یک چارچوبهٔ خطی نیلی رنگ و طلائی قرار گرفته و سرلوحه‌های آن با آب طلا و رنگ نیلی نوشته شده است. نسخهٔ مزبور که در نتیجهٔ تأثیر عوامل دوران های متمادی در شرف از بین است در قرن XIX باخط زیبای نستعلیق و بدون رعایت اصول تذهیب تکمیل یافته و تنها چرچوبهٔ اوراق شماره ۴-۳، ۴-۳۸۳ و ۳۸۸ تا آخر در متن با مرکب سرخ خط کشی شده است. منظومه های این نسخه بطریق زیر تنظیم یافته است:

MA—f 3v—35r ـ در جمادی الاوّل مطابق ماه فیوریه بپایان رسیده است.

XŞ f 35v—122 r ـ در جمادی الآخر مطابق ماه مارس خاتمه یافته است.

LM f 122v—183r ـ در تاریخ ۳۰ رجب مطابق روز دوشنبه ۶ ماه مه نوشته شده است.

HP—f 183v—252r ـ ۶ رمضان ـ ۱۱ ماه ژوئن باتمام رسیده است.

ŞN f 252v—345r ـ ۳۰ ذیقعده ـ اوّل سپتامبر تمام شده است.

IqN f 345v ـ تاریخ معلوم نیست.

جز نسخهٔ MA باقی منظومه‌ها عنوان مرغوبی دارند. نسخهٔ خطی با ۲۷ مینیاتور تزئین یافته که برورِ زمان در حال خرابی هستند. در پایان کتاب نوشته شده است که این نسخهٔ خطی از طرف غلام رذیل طوغان بن محمد مقیم به آمیرزا حسن اهدا میگردد.

از نسخه‌های خطی قرن XVI نسخه ایست که در انستیتوی زبان و ادبیات فرهنگستان علوم جمهوری شوروی آذربایجان بنام نظامی موجود میباشد. این نسخه از نظر رفع اختلاف قرائات قابل استفاده نیست و همچنین پر از تحریفات میباشد. درحاشیهٔ اوراق این نسخهٔ خطی یادداشتهائی بعمل آمده است و نشان میدهد که این نسخه را صاحب آن با نسخهٔ خطی بهتری مقابله کرده و بسیاری از ابیات صحیح آن را در نسخهٔ مزبور گنجانده است. این نسخه را میتوان نمونه‌ای برای نشان دادن دستبردهای غیر قابل تصوری که ناسخین در متن‌ها بعمل آورده‌اند دانست.

علاوه بر ده نسخهٔ خطی نامبرده از تمام آثار چاپی و از آنجمله نشریهٔ وحید دستگردی استفاده شده است. چون وحید نیز تعدادی از نسخ خطی قرن XIV را مورد استفاده قرار داده است بدین ترتیب تعداد نسخ خطی قدیمی تا اندازه‌ای افزایش مییابد.

همهٔ این نسخ متعدد نشان داد که هرچند اختلاف قرائات ابیات در آثار نظامی فوق العاده زیاد است معهذا نمیتوان گفت که متن نظامی درمیان این اختلافات کاملاً غرق شده و تشخیص دادن آن ممکن نیست! البته نمیتوان ادّعا کرد که متن نظامی بهمان صورتیکه از طرف وی انشاد گردیده از نو بوجود آورده شده است. لیکن بهرصورت میباید گفت که معنی و مفهوم ابیات تقریباً در تمام نسخ جمع آوری شده (اگرچنین معنی و مفهومی اصولاً وجود دارد و تحریفات، آنرا کاملاً از معنی ساقط نکرده است) تقریباً دست نخورده مانده و فقط اجزاء مختلف و طرز بیان تغییر یافته است. دشوارترین مسئله، جدا کردن ابیات اضافی بود که حتی در نسخ خطی قرن XIV کاملاً آشکارا وجود داشت. ماهیتاً، معیاری برای جدا کردن ابیات اضافی از سایر ابیات بطور کلّی هنوز موجود نیست زیرا نمی‌شد ارزش هنری این ابیاترا مبناء قرار داد و همچنین نمی‌شد جریان منطقی حوادث را پایهٔ اصلی پذیرفت زیرا قبل از هرچیز این کار مستلزم کامل درآن بود که خود نظامی چگونه خواسته است حوادث را تصویر نماید.

بهمین جهت و بجهات دیگر که در بالا بذکر آن اشاره گردید روش اساسی مورد نظر عبارت از این بود که متن نسخه های خطی قرن XIV را بلاتغییر نگاهداشته و فقط جاهای مشکوک آنرا در داخل [...] قرار دهیم. ابیاتی که از خارج بمتن داخل شده اند و باضافی بودن آنها جای هیچ تردیدی باقی نمانده است وارد حاشیه (فرقهای متنی) کرده و در بالا بعضی در اصل متن باستاره علامتگذاری شد.

درباره ٔ خود متن روش زیرین قبول شده است:

۱- حتی الامکان متن «ب» بلاتغییر بماند.

۲- چنانکه متن «ب» مفهوم و معنای صحیحی نداشته باشد از دیگر نسخ خطی قرن XIV مأخذ کار قرار داده شود.

۳- اگر نسخ خطی قرن XIV در حل مسائل متنی قناعت بخش نباشد آنگاه به نسخه های خطی مابعد آن برحسب قدمت تاریخی مراجعه شود.

۴- در مواردیکه در نسخه ٔ چاپی وحید «و» اختلافاتی با نسخه های خطی متن مورد استناد ما وجود داشته و حتی درصورتیکه تعبیر وحید بنظر ما قابل قبول هم بوده معهذا آنرا در قسمت حاشیه نقل کرده و ذکر نمودیم که این تعبیر معتبر تر است.

بدین ترتیب حفظ کار علمی در یک میزان میسر نگردیده و نسخ مورد استفاده گاهی تأثیر منفی (در اغلب اوقات) و گاهی تأثیر مثبت از خود نشان داده است. گمان میرود که فعلاً راه حل دیگری جز این موجود نیست.

چنانکه در فوق گفته شد نمیتوان مدعی شد که آثار نظامی با همه ٔ تفرّعاتش از نو بوجود آورده شده. چنین کاری اگر بطور کلی ممکن هم باشد در آینده است. ولیکن میتوان گفت در بکاربستن پرنسیپ تاریخی این متن میتواند پایه ٔ ادامه ٔ کار قرار بگیرد و در اساس این متن میتوان فرهنگ کامل نظامی را ترتیب داد و وقتی اینکار صورت گرفت خصوصیات لغوی آنرا روشن تر ساخت و معیارهای دیگری بدست آورد و تهیه ٔ متنی که حد اکثر نزدیکی را بمتن اصلی شاعر داشته باشد نایل آمد.

ا. ی. برتلس

* مخزن الاسرار *

۱

بسم الله الرحمن الرحیم — هست کلید در گنج حکیم
فاتحهٔ فکرت و ختم سخن — نام خدایست برو ختم کن
پیش وجود همه آیندگان — بیش بقای همه پایندگان
سابقه سالار جهان قدم — مرسله پیوند گلوی قلم **
مبدع هرچشمه که جودیش هست — مخترع هرچه وجودیش هست
پرده گشای فلک پرده دار — پردگی پرده شناسان کار
لعل طراز کمر آفتاب — حلّه گر خاک و حلی بند آب
پرورش آموز درون پروران — روز برآرندهٔ روزی خوران
مهره کش رشتهٔ یکتای عقل — روشنی دیدهٔ بینای عقل
داغ نه ناصیه داران پاک — تاج ده تخت نشینان خاک
خام کن پختهٔ تدبیرها — عذر پذیرندهٔ تقصیرها
شحنهٔ غوغای هراسندگان — چشمهٔ تدبیر شناسندگان
اوّل و آخر بوجود و حیات — هست کن و نیست کن کاینات

۱

- پ چ: حذف شده. ح: نظامی بدو عالی آوازه باد بنظم چنین (ناخوانا)، خ: بسم الله الرحمن الرحیم، د: کتاب مخزن الاسرار، ر: مخزن الاسرار حکیم نظامی قمی. ۱۷-۱ پ: حذف شده. ۱ب، ۱آ: ح ۱آ، ۱. ۲ب ح: ناخوانا؛ ب چ: برین، د: بدو ۴آ-سابقه: خ د-قافله؛ جهان: خ-وجود ۴ب خ: رقم **چ: سکهٔ نام جبروتش احد پایهٔ کام ملکوتش ابد-افزوده شده. ۶،۵ ث چ ح خ ذ ر ۶،۵ ۵آ ث: هرکه؛ ح: از-هرچه-تا-هست-حذف شده. ۷ب خ: از-خاک-تا-آب-حذف شده. ۸آ-درون: خ-هنر ۸ب-برآرندهٔ: ت-برآرزه، ح: نوآرندهٔ؛ ح: روزی خوران-ناخوانا ۹آ-یکتای: ح در-باریکه ۹ب-بینای: ح در-تاریک ۱۰آ-خاک: ت-خاخ، ح: ناخوانا ۱۲ب خ: شتابندگان ۱۳آ ح: بوجود صفات، خ: بوجود حیات، ر: بوجود و صفات ۱۳ب خ: کن نیست کن و

باجبروتش که دو عالم کمست ... اوّل ما و آخر ما یک دمست*
کیست درین دیرگه دیر پای ... کو لمن الملک زند جز خدای
بود و نبود آنچه بلندست وپست ... باشد و این نیز نباشد که هست
پرورش آموختگان ازل ... مشکل این حرف نکردند حل
کز ازلش علم چه دریاست این ... تا ابدش ملک چه صحراست این*
کشمکش هرچه درو زندگیست ... پیش خداوندی او بندگیست**
روضهٔ ترکیب ترا حور ازوست ... نرگس بینای ترا نور ازوست
منّت اوراست هزار آستین ... بر کمر کوه و کلاه زمین
تا کرمش در تتق نور بود ... خار ز گل نی ز شکر دور بود
چونکه بجودش کرم آباد شد ... بند وجود از عدم آزاد شد
در هوس این دو سه ویرانه ده ... کار فلک بود گره بر گره
تا نگشاد این گره وهم سوز ... زلف شب ایمن نشد از روی روز
چون گهر عقد فلک دانه کرد ... جعد شب از گرد عدم شانه کرد
زین دو سه چنبر که برافلاک زد ... هفت گره بر قدم خاک زد
کرد قبا جبّهٔ خورشید و ماه ... زین دو کله وار سپید و سیاه
زهرهٔ میغ از دل دریا گشاد ... چشمهٔ خضر از لب خضرا گشاد
جام سحر در گل شبرنگ ریخت ... جرعهٔ آن در دهن سنگ ریخت
زاتش و آبی که بهم درشکست ... پیه درو گُردهٔ یاقوت بست

۱۴آ خ: تاخبرولش. ۱۴ب خ: اول با آخرما ؛ ر: ما آخرما

* ج: اوّل او اوّل بی ابتداست آخر او آخر بی انتهاست ـ افزوده. ۱۵آ ت: کیست درین ـ ناخواناست ؛

دیرگه: ث ذ ـ دستگه، چ ح ر: دایره ۱۶آ ح: بود نبود آنچه نبود پست پست ۱۶ب ت: آن ۱۷آ ـ حرف: ج ـ کار، ۱۸آ خ: از عقد چو

* ر: اوّل او اوّل بی ابتداست آخر او آخر بی انتهاست، افزوده در نسخهٔ د: از ۱۹ تا بیت شمارهٔ ۱۳ ابند ۱۱ حذف شده. ۱۹،۲۰: ر ـ ۲۰،۱۹

۱۹آ خ: کیمکش ۱۹ب ـ پیش: ج ـ نزد، ** ر: هرچه جز او هست بقائیش نیست اوست مقدس که فنائیش نیست ـ افزوده.

۲۰، ۲۱: ج ۲۱،۲۰؛ ۲۰آ خ: حذف شده. ۲۰ب پ: نرگس تا ء دیبا قرا بالای سطر ـ بینای ۲۱آ ـ آستین: پ چ خ ذ ـ آفرین ۲۱ب خ: کوه کداه

۲۲آ خ: تبق ۲۳آ ح: وجودش ۲۴آ خ: نار؛ فلک: ت ـ جهان؛ ر: در ۲۵ب ـ روی: پ ح ذ ـ دست ۲۶آ ح: تا گهر عقل؛ گهر: ج ـ کره ۲۷آ پ ت: این

۲۷آ ح: هفت قدم بر گره؛ د: کره؛ قدم: کمر، ۲۸آ پ ت ج خ: کله دار ۲۹آ میغ: خ ـ من. ت: دل ـ حذف شده. ۳۰ب ـ آن: خ آب. ۳۱آ ب: بر ۳۱ب ح: پیه فزا

خون دل خاک زبحران باد　　در جگر لعل جگر سان نهاد
باغ سخارا چو فلک تازه کرد　　مرغ سخن را فلک آوازه کرد
نخل زبان را رطب نوش داد　　دُرّ دهان را صدف گوش داد
پرده نشین کرد سرخواب را　　کسوت جان داد تن آب را
زلف زمین در بر عالم فکند　　خال عصی بر رخ آدم فکند
لوح زر از صورت خواری بشست　　حیض گل از ابر بهاری بشست
زنگ هوارا بکواکب سترد　　جان صبارا بریاحین سپرد
خون جهان در جگر گل گرفت　　نبض خرد در مجس دل گرفت
خنده بغمخوارگی لب نشاند　　زهره بخنیاگری شب نشاند
ناف شب ازمشک فروشان اوست　　ماه نو ازحلقه بگوشان اوست *

۳۲[ب]خ: لعل و دل کان ؛ جگرسان: پ - دگرگون ، ث چ ح ذر: جگرگون

۳۳[آ]-فلک :ذ- گُل ؛ خ: پاره

۳۳[ب] ذ : مرغ فلک راسخن ؛ چ : ملک ؛ خ : ملک آواره

۳۴، ۳۴[آ]: ب ۳۴، ۳۴[ب]

۳۴[ب]خ : درد ؛ دهان : پ ث چ ح ر - سخن

۳۵[آ]پ : سرا ۳۵[ب]ج: داده

۳۷[آ]-لوح : ر-روی؛ ح : ازکورهٔ حاری ؛ خ : خالی

۳۷[ب]خ : نشست

۳۸، ۳۹: خ - ۳۸، ۳۹

۳۸[آ]پ ث خ : رنگ ؛ ث خ : سپرد ۳۹ب : حذف شده. ۳۹[آ]-گل: خ-خون

۳۹[ب]-در: ذ-از ۴۰ پ ح: حذف شده. ؛ ۴۰، ۴۱ : خ ۴۰، ۴۱؛ ۴۰[آ]-لب: ذ-دل ، ر: کشاند ۴۱[آ]-مشک: خ-زلف ؛

بالای سطر: مشک ؛ چ : او ۴۱[آ]چ : او ؛ *خ : ابرگهربار ازو یافت بخش　　مقرعه رعد و سنان درخش

پای سخن را که درازست دست — سنگ سراپردهٔ او سر شکست
وهم تهی پای بسی ره نوشت — هم ز درش دست تهی بازگشت
راه بسی رفت و ضمیرش نیافت — دیده بسی جست و نظیرش نیافت
عقل در آمد که طلب کردمش — ترک ادب بود ادب کردمش **
سدره نشینان سوی او پر زنند — عرش روان نیز همین در زنند ***
گر سر چرخست پر از طوق اوست — ور دل خاکست پر از شوق اوست ****

۴۲،۴۳: ب ت ج ۴۳،۴۲ " ۴۲ج - او : حذف شده.

۴۳- تهی : ث - سبک ؛ بسی : چ - سر ۴۳خ : بهی

درنسخهٔ ب : ازبیت ۴۴ تا بیت ۱۵ بند ۷ حذف شده. ۴۴ پ ث چ ح خ ذ : و - حذف شده. ؛ ج : نظیرش

۴۴ پ ث چ ح خ - و : حذف شده ؛ ج : ضمیرش

۴۵ چ : ادب

** ر : هرکه فتاد از سر پرگار او — جمله چو ماهست طلبکار او - افزوده شده.

۴۶ ث ج ح ذ : صخره نشینان ، ت : روی کلمهٔ - صخره - خط زده و درحاشیه - سدره - نوشته شده است.

سوی او : ت - به هوا ، ج : سوا ؛ ث ح : زدند

۴۶ خ : عرش نشینان همه این ؛ ث ح : زدند

*** خ : خاک زمین بسته بفتراک اوست — آب نظامی همه از خاک اوست - افزوده شده.

۴۷ ت : ذوق ۴۷- ور : پ ت ث ذ - گر ؛ پ : ذوق

**** ر :

زنده نام جبروتش احد

پایه تخت ملکوتش ابد

خاص نوالش نفس خستگان — پیک روانش قدم بستگان - افزوده شده.

دل که زجان نسبت پاکی کند | بر در او دعوی خاکی کند
رستهٔ خاک از در او دانه‌ایست | کز گل باغش ارم افسانه‌ایست
خاک نظامی که بتأیید اوست | مزرعهٔ دانهٔ توحید اوست

II

* فی التوحید و المناجات *

ای همه هستی زتو پیدا شده | خاک ضعیف از تو توانا شده
زیر نشین علمت کاینات | ما بتو قایم چو تو قایم بذات
هستی تو صورت و پیوند نی | تو بکس و کس بتو مانند نی
آنچه تغیّر نپذیرد توئی | وانکه نمردست و نمیرد توئی

۴۹آ ت: رشتهٔ ؛ ث: رستهٔ باغی که درو ،

چ: رسته زخاک دراو ؛ ر: خاک دراو ؛ پ: است

۴۹ب ث خ ذ: از ؛ ث: باغ ؛ پ: کرم افسانه است

II

- پ ث: توحید ثانی ؛ ج: فی المناجات ؛

چ: درمناجات باری تعالی عز اسمه

ح: گفتار درمناجات اوّل

خ: فی توحید باری تعالی ؛ ذ: مناجات اوّل

ر: (مناجات اول) درسیاست وقهر یزدان

۱آ پ ث ح خ: بتو

۲آ پ خ: علم ۲ب چ ر- و: حذف شده.

۴،۵: ت ج ذ ۵،۴

۴آ ج ح: آنک ۴ب خ: آنکه

ما همه فانی و بقا بس ترا　　　ملک تعالی و تقدّس ترا *
جز تو فلک را خم دوران که داد　　　دیگ جسد را نمک جان که داد
چون قدمت بانگ بر ابلق زند　　　جز تو که یارد که اناالحق زند
رفتی اگر نامدی آرام تو　　　طاقت عشق از کشش نام تو
تا کرمت راه جهان برگرفت　　　پشت زمین بار گران برگرفت
گرنه ز پشت کرمت زاده بود　　　ناف زمین از شکم افتاده بود
عقد پرستش بتو گیرد نظام　　　جز بتو بر هست پرستش حرام
هر که نه گویا بتو خاموش به　　　هرچه نه یادتو فراموش به

---

۵ ر: تراست

۵ ر: تراست

* ر: خاک بفرمان تو دارد سکون　　　قبه خضرا تو کنی بیستون - افزوده شده.

۶ ذ: خم و ؛　　　دوران: ر- چوگان

۷ ت ج: چون که عدم بانگ ؛　　　ث: کرمت ؛　　　ح: بابلق

۷ ذ: آرد و انا الحق

۹ - راه: ت- نام ؛　　　ث ج چ: در

۹ - گران: پ چ ح ذ - زمان

۱۰ ج: زی ؛　　　ث: زمین را شکم

۱۱ ت ث ج ح: عقل ؛　　　ح ر: ز تو

۱۱ ذ: گر هست

۱۲ ج: هرچه ؛　　　ر: نه گویای تو

ت: نه گویا تو

ساقی شب دست‌کش جام تست — مرغ سحر دست‌خوش نام تست
پرده برانداز و برون آی فرد — گر منم آن پرده بهم درنورد
عجز فلک را بفلک وانمای — عقد جهان را زجهان واگشای
نسخ کن این آیت ایّام را — مسخ کن این صورت اجرام را
حرف زبان را بقلم باز ده — وام زمین را بعدم باز ده
ظلمتیان را بنه بی‌نور کن — جوهریان را زعرض دورکن
کرسی شش گوشه بهم درشکن — منبر نه پایه بهم درفکن
حقّهٔ مه بر گل این مهره زن — سنگ زحل بر قدح زهره زن

۱۳[آ] ت: ناخوانا ؛ ذ: تو

۱۳[ب] ت: دست‌کش ، د: سحرخوش؛ نام: ح- رام ؛ ذ: تو

۱۴: ج- بعد از بیت ۱۷ نوشته شده.

۱۴[آ] پ: و- حذف شده.

۱۴[ب] ث ج: این؛ پ چ خ د: که هم؛ ت ح: که درهم نورد

۱۵[ب] ح: عقل

۱۶ پ: بعد از بیت ۱۹ نوشته شده.

۱۷[ب] پ: دام؛ ج: زمی ، ذ: جهان

۱۸، ۱۹ ج: بعد از بیت ۲۱ نوشته شده.

۱۸[آ] ج: ظلمتیان را همگی نور کن ؛ پ ح د: پرنور

۱۹[آ] - گوشه: پ ح- پایه ؛ چ: برشکن ، د: برفکن

۱۹[ب] پ د ذ: برشکن

۲۰[ب] - زحل: ث- قدح ؛ قدح: چ- قدم

دانه کن این عقد شب افروز را پر شکن این مرغ شب و روز را
از زمی این پشتهٔ گل برتراش قالب یک خشت زمین گو مباش
گرد شب از جبهت گردون بریز جبههٔ بیفت اخبیه گو برمخیز
تا کی ازین راه نو روزگار پردهٔ آن راه قدیمی بیار
طرح در انداز و برون کن برون گردن چرخ از حرکات و سکون
آب بریز آتش بیدادرا زیرتر از خاک نشان بادرا
دفتر افلاک شناسان بسوز دیدهٔ خورشیدپرستان بدوز
صفر کن این برج زجوق هلال باز کن این پرده زمشتی خیال

۲۱آ د : دانه - ناخوانا ؛ چ - عقد : حذف شده. ؛ ت ج : شب و روز را ۲۱ب ت ج : شب افروز را

۲۲آ ح : زمین ۲۳ خ : حذف شده.

۲۳آ پ چ : جبهٔ ، د : چشمهٔ ۲۳ب - جبهه : ت ج چ - سعد ؛ ذ : جبهه و سعد ؛

بیفت : پ ج - بخفت ؛ ح د : صفت ؛ ح : اخته گر

۲۴آ د : ازین نوشدن روزگار ۲۴ب ج : این ، ر : از ؛ چ : برار

۲۵ پ : حذف شده. ۲۵، ۲۶ : د ۲۵، ۲۶

۲۵آ د : طرح برانداز برون کن برون ؛ ذ : و - حذف شده. ؛

پ ج چ ح خ ذ : برون کش

۲۵ب - چرخ : ح ذ - دهر

۲۶، ۲۷ : ث ۲۶، ۲۷

۲۸آ - برج : ث - چرخ ؛ د : دام ؛

جوق : ث د - برج ، ج : خوف ، چ ح خ ذ : جوقی ، ر : جرم

۲۸ب ت د : مشت

تا بتو اقرار خدائی دهند — بر عدم خویش گوائی دهند
گرچه کنی قهر بسی راز ما — روی شکایت نه کسی را زما
بی دیت است آنکه توخونریزیش — بی بدل است آنکه تو آویزیش
روشنی عقل بجان دادهٔ — چاشنی دل بزبان دادهٔ
منزل شب را تو دراز آوری — روز فرو رفته تو باز آوری *
چرخ روش قطب ثبات ازتو یافت — باغ وجود آب حیات ازتو یافت
غمزهٔ نسرین نه زباد صبا — از اثر خاک تو شد توتیا **
غنچه کمر بسته که ما بنده ایم — گل همه تن جان که بتو زنده ایم
بنده نظامی که یکی گوی تست — در دو جهان خاک سرکوی تست
خاطرش ازمعرفت آباد کن — گردنش از دام غم آزاد کن

۳۶،۳۱،۳۳،۳۰،۳۲،۳۴،۳۵ : ر ۳۰،۳۱،۳۲،۳۳،۳۴،۳۵،۳۶

۳۰ب-روی : ت-برتو ؛ ت : زمان

۳۱آ،۳۱ : ت ث د ۳۱آ،۳۱آ

۳۱آ پ ج چ ذ : آویزیش ۳۱ب پ ج چ ذ : خونریزیش

* چ خ : بیت شماره ۳۶ نوشته شده.

۳۴ چ خ : بعد از بیت شماره ۳۵ نوشته شده.

۳۵آ ذ : غمزه نشینی توزباد صبا ؛ ر : صباست

۳۵ب ث ر : کز ؛ ر : تواش توتیاست ؛ پ : کیمیا

** ر : پرده سوسن که مصابیح تست جمله زبان ازپی تسبیح تست - افزوده شده.

۳۶آ د : بست ۳۶ب پ : بدو ، ج : زتو

۳۷آ-یکی : ج-طی ، ح : دعا ۳۷ب-سر : پ-سکی

۳۸آ-دام : ت-بند ، ث ج خ د ذ : وام

* فی المناجات *

ای بازل بوده و نابوده ما وی بابد زنده و فرسوده ما
دورجنیبت کش فرمان تست سفت فلک غاشیه گردان تست
حلقه زن خانه فروش تو ایم چون در تو حلقه بگوش توایم **
بی طمعیم از همه سازندهٔ جز تو نداریم نوازندهٔ
از پی تست این همه امیدوبیم هم تو ببخشای و ببخش ای کریم

III

* - * پ : توحید ثالث ،

ث : درنبوت محمّد مصطفی علیه السّلم ، ج ذ : مناجات دوم ،

چ : مناجات باحق تعالی عزّ شانه ،

ح : گفتار در مناجات دوم ، خ : حذف شده.

د : مناجات باحق تعالی ،

ر : (مناجات دوم) دربخشایش وعفو یزدان

آ-زنده : ذ - باقی ، ر : مانده

۲آ پ خ ذ : هفت ، ث ج ح : سقف ، ت : چرخ ، د : روش ۱۲-۳ت : حذف شده.

۳آ ح : زن و ؛ ر : بدوش

** ر : بیت‌های ۷ ، ۸ نوشته شده.

۴ ث : حذف شده. ، ۴آ چ : طمعم ، د : طربیم

چارهٔ ما ساز که بی یاوریم ‌ ‌ ‌ گر تو برانی بکه روی آوریم
داغ تو داریم و سگ داغ دار ‌ ‌ ‌ می نپذیرند شهان درشکار
هم تو پذیری که زباغ توایم ‌ ‌ ‌ قمری طوق و سگ داغ توایم
این چه زبان و چه زبان دانیست ‌ ‌ ‌ گفته و ناگفته پشیمانیست
دل ز کجا وین پرو بال ازکجا ‌ ‌ ‌ من که و تعظیم جلال ازکجا
جان بچه دل راه درین بحرکرد ‌ ‌ ‌ دل بچه گستاخی ازین چشمه خورد
درصفتت گنگ فرو مانده‌ایم ‌ ‌ ‌ من‌عرف‌الله فرو خوانده‌ایم
چون خجلیم از سخن خام خویش ‌ ‌ ‌ هم تو بیامرز بانعام خویش
پیش تو گربی سرو پای آمدیم ‌ ‌ ‌ هم بامید تو خدای آمدیم
یار شو ای مونس غمخوارگان ‌ ‌ ‌ چاره کن ای چارهٔ بیچارگان
قافله شد واپسی ما ببین ‌ ‌ ‌ ای کس ما بیکسی ما ببین
برکه پناهیم توئی بی نظیر ‌ ‌ ‌ درکه گریزیم توئی دست‌گیر
جز در تو قبله نخواهیم ساخت ‌ ‌ ‌ گر ننوازی تو که خواهد نواخت
دست چنین پیش که دارد که ما ‌ ‌ ‌ زاری ازین بیش که آرد که ما
درگذر از جرم که خواهنده‌ایم ‌ ‌ ‌ چارهٔ ما کن که پناهنده ایم
ای شرف نام نظامی بتو ‌ ‌ ‌ خواجگی اوست غلامی بتو
نزل تحیت بزبانش رسان ‌ ‌ ‌ معرفت خویش بجانش رسان

۶آ ر: داوریم ‌ ‌ ۷آ پ: سگی ‌ ‌ ۷ب ج ح: می‌به‌پذیرند ، چ د: می نپسندند

۸آ خ: که بداغ ‌ ‌ ۹آ ث ج چ ح خ د ذ: زبان وین ؛ ر: رانیست ‌ ‌ ۱۰آ -وین: ج - و

۱۰ب پ: تعظیم و ‌ ‌ ۱۱آ -دل: ج د - رو، چ - دل: محذوف شده ؛ ذ: دل دعوی این ؛ ح: برین

۱۲آ ث: کبک ، ج: لنگ و ‌ ‌ ۱۳آ ج چ ذ: خجلم

۱۳ب -بیامرز: د - ببخشای

۱۴آ -پیش: ح - نزد ‌ ‌ ۱۷آ ج د: باکه ، ح: درکه ؛ ذ: درتو ؛ د: دستگیر

۱۷ب د: برکه ذ: درتو ؛ دستگیر: د - ناگزیر ‌ ‌ ۱۹آ ث: داردما

۱۹ب -زاری: ح - جرم ؛ ج ر: دارد ‌ ‌ ۲۲آ ج: محبت

* فی نعت خاتم النبیّن علیه الصلوة والسّلم *

تختهٔ اوّل که الف نقش بست
بر در محجوبهٔ احمد نشست

حلقهٔ حا را کالف اقلیم داد
طوق ز دال و کمر از میم داد

لاجرم او یافت از آن میم و دال
دایرهٔ دولت و خطّ کمال

بود درین گنبد پیروزه خشت
تازه ترنجی ز سرای بهشت

رسم ترنجست که در روزگار
پیش دهد میوه پس آرد بهار

کنت نبیّاً که علم پیش برد
ختم نبوّت بمحمّد سپرد

مه که نگین دان زبرجد شدست
خاتم او مهر محمّد شدست

گوش جهان حلقه کش میم اوست
خود دو جهان حلقهٔ تسلیم اوست

خواجه مسّاح و مسیحش غلام
آنت بشیر اینت مبشّر بنام

امّی گویا بزبان فصیح
از الف آدم و میم مسیح

همچو الف راست بعهد و وفا
اوّل و آخر شده بر انبیا

١٧

- پ: نعت پیغمبر، ث ج چ: فی نعت سید المرسلین علیه السّلم، ح: گفتار در ثنای مصطفی صلی الله علیه وسلم، خ: نعت اوّل، د: در نعت سید المرسلین محمد علیه الصلوة والسلام، ذ: در نبوت محمد علیه السلام ر: (در نعت رسول اکرم «ص») ١ پ: از همین بیت تا بیت شماره ٢٢ بند VIII تحت عناوین و بندهای مختلف نوشته شده است. ١آ-الف: ت ث ج-قلم. ٢آ پ ت خ: جی؛ ث: حی کالف؛ د ذ: الف ٣آ-یافت: ح-دارد؛ ج: ازین؛ ت خ ذ: یافته زان، پ: یافته از؛ ج-و: حذف شده. ٤آ پ: بوده ٥ ث: حذف شده. ٥آ ح: رسم نرفتست درین روزگار ٦آ-که: ر-چو، ٦ب د: رسالت. ٧آ پ: مهر نگین دان که ث: ماه نگین دان؛ ث: شده، ٧آ ث: شده ٩،٨: ث ٨،٩؛ ٨ پ: حذف شده. ٨ب-حلقهٔ: ت-بستهٔ ٩آ پ ت ج ح خ ذ: و-حذف شده. ؛ ث: مساح است مسیحش ٩ب ت چ خ ذ: اینت بشیر آنت، ح: انت بشیر انت ١٠آ ث: گویان؛ ذ: بزبانی ١١آ پ ذ: چون الفی؛ ث ح: و-حذف شده.

نقطهٔ روشن‌تر پرگار کن — نکتهٔ پرگارترین سخن
کبر جهان گرچه بسر در نکرد — سر ز جهان هم بجهان بر نکرد
از سخن او ادب آوازهٔ — وز کمر او فلک اندازهٔ
عصمتیان در حرمش پردگی — عصمت ازو یافته پروردگی
تربتش از دیده جنایت ستان — غربتش از مکّه جبایت ستان
خامشی او چو سخن دلفروز — دوستی او چو هنر عیب‌سوز
فتنه فروکشتن ازو دلپذیر — فتنه شدن نیز برو ناگزیر
بر همه سرخیل و سرخیر بود — قطب گرانساز سبک سیر بود
شمع الهی ز دل افروخته — درس ازل تا ابد آموخته
چشمهٔ خورشید که محتاج اوست — نیم هلال از شب معراج اوست
داده فراخی نفس تنگ را — نعل زده خنگ شباهنگ را
وز پی باز آمدنش پای بست — موکبیان سحر ابلق بدست
چون تک ابلق بتمامی رسید — غاشیه داری بنظامی رسید

۱۲آ د: پرکار ۱۲ب د: وپرکارترین ۱۳، ۱۴: ر- ۱۳، ۱۴ ۱۳آ د: کرزجهان ؛ ر: برنکرد ۱۳ب پ: سرجهان هم زجهان،
ث: سوزجهان، ر: سرجهان ؛ ت: هم زجهان ؛ ث: درنکرد ۱۵آ ث: یافت فروزندگی ۱۶آ پ چ ح: خیانت فشان،
ذ: جنابت فشان ؛ ش چ د: فشان، خ: نشان ۱۶آ پ ش چ چ ح خ: جنایت ؛ د: چه زینت کشان
۱۷آ ش ح: اوسخن دلفروش ؛ چ: چون سخن دلفروش ؛ پ: زبان دلفروش، ر: چو- حذف شده. خ ذ: دلفروش
۱۷ب ش ح: اوهنرعیب پوش ؛ ر: چو- حذف شده ؛ ج خ ذ: عیب پوش ؛ پ: جهان عیب پوش،
در نسخهٔ ج: از بیت شماره ۱۸ تا بیت شماره ۳۳ بند ۷ حذف شده. ۱۸آ د: بستن ؛ پ ذ: او ؛ ش چ ح خ د: ناگزیر
۱۸آ ش چ د: برودلپذیر، ح: برودلپذیر ۱۹آ خ ذ: گران سار، در: گرانسنگ، پ: گران سارو
۲۱آ چ- از: حذف شده. ر: تخت نشین شب معراج بود تخت نشان کمر و تاج بود - افزوده شده.
۲۲، ۲۳ ذ: ۲۲، ۲۳، ۲۲، ۲۳، ۲۴ پ: درحاشیه بخط دیگری نوشته شده.
۲۲آ- را: ت- او ۲۲ب- را: ت- او
۲۳آ ر: از ۲۳ب ث: موکب ران سحر: ر- سخن

* فی معراج النبی صلّی الله علیه وسلّم *

نیم شبان کان ملک نیمروز   کرد روان مشعل گیتی فروز
خود فلک از دیده عماریش کرد   زهره و مه مشعله داریش کرد
کرد رها در حرم کاینات   هفت خط و چار حد و شش جهات
روز شده با قدمش در وداع   زامدنش آمده شب در سماع
دیدهٔ اغیار گران خواب گشت   کو سبک ازخواب عنان تاب گشت
با قفس قالب ازین دامگاه   مرغ دلش رفته بآرامگاه
مرغ پر انداخته یعنی ملک   خرقه در انداخته یعنی فلک
مرغ الهیش قفس پر شده   قالبش از قلب سبکتر شده
گام بگام او چو تحرک نمود   میل بمیلش بتبرک ربود
چون دو جهان دیده درو داشتند   سر زپی سجده فرو داشتند
پایش از آنجمله که سرپیش داشت   مرحله بر مرحله صد بیش داشت
رخش بلند آخرش افکند پست   غاشیه را بر کتف هر که هست

۷

* – * ث: فی معراج النبی صلی الله علیه وآله وصحبه وسلّم ، چ: درمعراج سید المرسلین ، پ: مقالت درمعراج ، ح: گفتار درمعراج مصطفی صلی الله علیه وآله وسلّم ، خ: حذف شده ، د: درصفت معراج نبی صلی الله علیه وآله وسلّم ذ: درمعراج سیّد علیه السّلام ، ر: درمعراج ۱ت خ د: شبی ۱ذ: دوان ؛ ث: شعلهٔ ؛ ذ: گردون فروز ۲ح: چون فلک ، ر: نه فلک ۳چ ح: رحم ؛ ۳پ: جهاد ۴د: تا ۵-گشت: ر-شد ۵-گشت: ر-شد ؛ ۶پ: ازقفس ۶ح: مرغ دلش شد سوی آرامگاه ۷ح: اعنی ۷ح: اعنی ۸چ: ترشده ، ح ذ: برشده ۹ر: چه ؛ ث: اوج ؛ چوتحرّک: ح-بتحرک ۹ث: زمیلش ؛ ذ: نمود ۱۰ د: براو ۱۱ح: تابس ؛ ر: ازآن پایه ؛ ت: درحاشیه-پایه-افزوده شده. ۱۱-بر: ث-با ؛ د: درمرحله ۱۲ث: رخت بلند اخترش ؛ پ د: اخترش ؛ چ خ: افکنده ؛ ت: افکنده راسته ۱۲ت ث چ ح خ: (ت: درحاشیه که-افزوده) هرچه ؛ ر: بست

بحر زمین کان شد و او گوهرش   برد سپهر از پی تاج سرش
گوهر شب را بشب عنبرین   گاو فلک برده زگاو زمین
او ستده پیشکش آن سفر   از سرطان تاج و زجوزا کمر
خوشه کزو سنبل تر ساخته   سنبله را بر اسد انداخته
تا شب اورا چه قدر قدر هست   زهرهٔ شب سنج ترازو بدست *
ریخته نوش از دم سیسنبری   بر دم این عقرب نیلوفری
چون زکمان تیر شکر زخمه ریخت   زهره زبزغالهٔ خوانش گریخت
یوسف دلوی شده چون آفتاب   یونس حوتی شده زان دلو آب
تا بحمل تخت ثریا زده   لشکر گل خیمه بصحرا زده
از گل آن روضهٔ باغ رفیع   ربع زمین یافته رنگ ربیع
شب شده روز اینت بهاری شگرف   گل شده سرو اینت سواری شگرف
زان گل و آن نرگس کانباغ داشت   نرگس او سرمهٔ ما زاغ داشت
عشر ادب خوانده زسبع سما   عذر قدم خواسته از انبیا
ستر کواکب قدمش می درید   سقف ملایک علمش می کشید
ناف شب آگنده زمشک لبش   نعل مه افکنده سم مرکبش

۱۲آ ح ذ: بحرو ؛ پ ت خ د: شده او ۱۳آ پ ث ح د ذ: برده ۱۴آ ث ج ح خ د ذ: بشب گوهرین، پ: زشب گوهرین، ۱۴آ ر: برد

۱۵آ د: او شده و ۱۶آ ث: خوشهٔ از ؛ ب ح: ساختند ۱۶آ ب ح: انداختند ۱۷، ۱۸ ث: ۱۸، ۱۷

* ر: سنگ وراکرده ترازو مسجود زانکه بمقدار ترازو نبود - افزوده. ۱۸آ ث: بردهٔ این ؛ ح: آن، ۱۹آ ث: نیر مشکر زخم، ذ: زخم

۱۹آ پ ج ح ت در: زهره ؛ ذ: زهره زبزغاله چو آتش گریخت ۲۰آ - زان: پ در - چون ۲۲آ پ: این

۲۳، ۲۴: در نسخهٔ ر - بعد از بیت شماره ۳۱ نوشته شده. ۲۳آ ج: بهاری، ر: نهاری ۲۳آ ث: شکاری ؛ ر: بهاری

۲۴آ خ: از گل و ؛ ث ج د: زان گل و نرگس که دران (ج: چنان) باغ داشت، ذ: زان گل و زآن نرگس و زآن باغ داشت

ر: و زان ؛ نرگس: ج - سرو ۲۵آ - عشر: خ در - عذر ؛ ح: عسر

۲۶آ ج ح: سیر ؛ ج: می پرید ؛ ۲۶آ ح: هفت ؛ پ: سقف

۲۷آ ث: افکنده ، ج: شبش

در شب تاریک بدان اتّفاق   برق شده پویهٔ پای براق
کبک وش و باز کبوتر نمای   فاخته رو گشته بوتِ همای
چون گل ازین پایهٔ فیروزه فرش   دست بدست آمده تا ساق عرش
صدرهٔ سدره شده پیراهنش   عرش گریبان زده در دامنش
هم سفرانش سپر انداختند   بال شکستند و پر انداختند
او متحیّر چو غریبان راه   حلقه زده بر در آن بارگاه
پرده نشینان که رهش داشتند   هودج او یکتنه بگذاشتند
رفت بآن راه که همره نبود   این قدمش زان قدم آگه نبود
هر که جز او بود در آن راز ماند   او هم از آمیزش خود باز ماند
بر سر هستی قدمش تاج بود   عرش بدان مائده محتاج بود
چون بهمه حرف قلم درکشید   زاستی عرش علم برکشید
تا تن هستی دم جان می شمرد   خواجهٔ جان راه بتن می سپرد
چون تنهٔ عرش بپایان رسید   کار دل و جان بدل و جان رسید
تن بگهرخانهٔ اصلی شتافت   دیده چنان شد که خیالش نیافت*
راه قدم پیش قدم درگرفت   پردهٔ خلقت زمیان برگرفت
کرد چو ره رفت زغایت فزون   سر زگریبان طبیعت برون

۲۸،۲۹: پ ۲۸،۲۹ ۲۸ا ب پ ت خ ذ: بآن ۲۸آ خ: پرشده از ۲۹ا پ چ ح ث د ذ ر: وش ان باز، خ: وَش باز

۲۹آ ت ث چ خ: زو، د: پر، ر: گشت؛ ح ذ: بپّر، د: زفر ۳۰،۳۱: پ ث ج ح د ذ ۳۰،۳۱؛ ر: ۳۰،۲۴،۲۳،۳۱

۳۰ا پ ج د: ازآن ۳۰آ ر: آمد ؛ ساق: پ ث ـ پای، د: زیر، ۳۱ا ر: سدره شده صدره: ج: پیراهنش، ۳۱آ پ: بر دامنش

۳۲آ ـ بال: چ ـ پای ۳۳،۳۴،۳۵: ج ۳۳،۳۴، ۳۵؛ ۳۳،۳۴ پ: حذف شده ۳۳ا ح: وو متحرک؛ ر: بتحیر، ۳۳آ ث ج ح د ذ ر: زلن؛

آن: ث ـ او ۳۴ا ر: درش، ۳۵ا ث ج ح در: بدان، ج: برآن؛ ۳۶ا ج: بود در آن راه ماند، خ: بر در او راه راند؛ ج: این، ح: راند

۳۶آ ث: وهم؛ ج: ازهمه آمیزش؛ پ ذ: آویزش، ۳۷آ پ ت ذ: بآن؛ ۳۸،۳۹: ب ت ۳۹،۳۸؛ ۳۸،۳۹،۴۰: ج ۳۸،۲۹،۴۰؛ ۳۸آ ح: بهمه را قلم

۳۸آ پ ث ج چ ح خ ذ: راستی؛ پ: درکشید ۳۹ا ح: با ۳۹آ ث ج: تن راه بجان ۴۰ا ج: پنهٔ، پ چ ح خ د ر: بنه ۴۱،۴۲،۴۳: ج ۴۱،۴۲،۴۳؛

۴۱،۴۲،۴۳،۴۴: خ ۴۱،۴۲،۴۳،۴۴، ۴۱آ ث: بهمان خانهٔ *ر: دیده که نورازلی بایدش ـ سر بخیالات فرو نایدش ـ از ون. ۴۳آ زغایت: ج ـ عنایت، بت ح د: برون

همتش از غایت روشن دلی   آمده در منزل بی منزلی
غیرت ازین پرده میانش گرفت   حیرت از ان گوشه عنانش گرفت
رفت ولی زحمت پائی نداشت   جست ولی رخصت جائی نداشت
چون سخن ازخود بدر آمدتمام   یافت همان لحظه قبول سلام
پرده بر انداخته دست وصال   از در تعظیم سرای جلال
پای شد آمد بسر انداخته   جان بتماشای نظر تاخته
آیت نوری که زوالش نبود   دید بچشمی که خیالش نبود
مطلق از آنجا که پسندیدنیست   دید خدارا و خدا دیدنیست
دیدن او بی عرض وجوهرست   کز عرض وجوهر ازان سوترست
دیدنش از دیده نباید نهفت   کوری آنکس که بدیدن نگفت
دیدن معبود پسندیدنیست   دیدنی و دیدنی و دید نیست
دیدن آن پرده مکانی نبود   رفتن آن راه زمانی نبود
هرکه در آن پرده نظرگاه یافت   ازجهت بی جهتی راه یافت
کفر بود نفی صفاتش مکن   جای بود وقف جهاتش مکن

۴۵آب: ازان، چ: این؛ ج: عنانش ۴۵آت ث خ: ازین؛ ج: میانش ۴۹، ۴۸، ۴۷، ۴۶: ر ۴۷، ۴۶، ۴۹، ۴۸،

۴۶آب ت: پایش ۴۶ب ت: جایش ۴۷آ سخن: ب ت ـ همه ۴۷ب پ ث چ ح د ذ ر: تا سخنش (ح: باسخنش، د: پاسخنش) یافت قبول سلام

۴۸آ ر: در ۴۸آ خ: از سر ۴۹آ ث ح ذ ر: جان بتماشا نظر انداخته؛ ب ج خ: ساخته ۵۰آ ح خ ذ: دیده ۵۱، ۵۲ ج: حذف شده؛

۵۲، ۵۱: ر ۵۲، ۵۱ ۵۱آ پ ث: پسندیده ۵۱آ ث: دیده خدا راست و خدا دیده نیست ۵۴، ۵۳، ۵۲: ث ـ حذف شده،

۵۳، ۵۲: د ۵۳، ۵۲؛ ۵۲ پ ذ: حذف شده. ۵۲آ چ ـ و: حذف شده. ۵۳آ ج ح: دیدنی از دیده بباید نهفت

۵۳ب ح ر: نه دیده بگفت، ح خ: نه دید و بگفت، پ: ندید و نگفت ۵۴ پ ح ذ ر: حذف شده.؛ ۵۴آ د: پسندیده.

۵۴ب د: دیدن او دیدن این دیده نیست ۵۹، ۵۸، ۵۷، ۵۶، ۵۵: ر ۵۷، ۵۸، ۵۶، ۵۵، ۵۹.

۵۵آ چ: دیده، ج: این ۵۵ب ث: زبانی

۵۶آ پ ج د: درین

۵۷آ ر: ثباتش ۵۷ب چ ح خ: وصف

هست.ولیکن نه مقرّر بجای　　هر که چنین نیست نباشدخدای
دید محمّد نه بچشمی دگر　　بلکه بدین چشم سر آن‌چشم سر
خورده شرابی که‌حق آمیخته　　جرعهٔ آن در دل ما ریخته
لطف ازل با نفسش همنشین　　رحمت حق نازکش او نازنین
لب بشکر خنده بیاراسته　　امّت خودرا زخدا خواسته
همّتش از گنج توانگر شده　　جملهٔ مقصود میسّر شده
پشت قوی گشته ازان بارگاه　　روی درآورده بدین کارگاه
زان سفرعشق بناز آمده　　درنفسی رفته و باز آمده
ای سخنت مهر زبانهای ما　　بوی تو جان داروی جانهای ما
دور سخارا بتمامی رسان　　ختم سخن را بنظامی رسان

VI

نعت دوم

شمسهٔ نه مسند هفت اختران　　ختم رسل صاحب پیغمبران

۵۸ب پ: هرکه جزاو ۵۹آ ث ذ: دیده ؛ محمّد: ر- پیمبر ؛ پ ث ج د: بچشم ۵۹ب د: بل ببین ؛ خ: باین ؛ ذ: چشم و ؛
ح: چشم وبدان ؛ ث: چشم بدان چشم وسر ؛ ج: چشم که بینی زسر ؛ ر: سراین ؛ چ خ: چشم وسر ۶۰آ ج ر: خورد
۶۰ب دل: ر- گل ؛ پ: بردل ۶۱آ خ: تا ؛ د: تاابدش ۶۱ب ث: و ۶۲آ - زخدا: ث ر- بدعا ؛
پ ج چ ح خ: همه درخواسته ۶۴آ ر: آورد ؛ ج د: بدان ، پ: دراین ۶۵،۶۶: ۶۵،۶۶ ذ
۶۵آ ب ت: زان نفس ؛ ر: نیاز ۶۷آ پ: دوزخیان را ؛ سخا: چ خ ذ- سخن

VI

* - * پ: نعت درحکم نبوی ، ت: نعت دوم خاتم النبین علیه الصلوة والسلم
ث: فی مدح النبی صلوات الله علیه وسلامه ، ج: فی نعت النبی علیه الصلوة والسلم ، چ: گفتار درنعت دوم ؛
ح: گفتاردرنعت اوّل ، د: نعت اوّل درختم نبوّت ، ر: نعت اول ، ۱آ - مسند: ج - منظر ، ذ: مسندو
۱آ - صاحب: پ ث ج چ ذ ر- خاتم

احمد مرسل که خرد خاک اوست — هر دو جهان بستهٔ فتراک اوست
تازه ترین سنبل صحرای ناز — خاص ترین گوهر دریای راز
سنبل او سنبلهٔ روز تاب — گوهر او لعل گر آفتاب
خندهٔ خوش زان نزدی شکرش — تا نبرد آب صدف گوهرش
چون گهر او دل سنگی نخست — سنگ چرا گوهر او را شکست
آری از آنجا که دل سنگ بود — خشکی سوداش در آهنگ بود
کی شدی آن سنگ مفرح گرای — گر نشدی در شکن و لعل سای
کو جدا سنگ ملامت گرش — گوهری از رهگذر گوهرش
یافت فراخی گهر از درج تنگ — نیست عجب زادن گوهر ز سنگ
سیم دیت بود مگر سنگ را — کامد و خست آن دهن تنگ را
هر گهری کز دهن سنگ خاست — با لبش از جملهٔ دندان بهاست
گوهر سنگی که زمین کان اوست — کی دیت گوهر دندان اوست*

---

۲ پ: بسته بفتراک ۳ ج: راز ۳ ر: خاصه

۴ ث د: حذف شده.

۶ ر: گوهر او چون ؛ پ: سنگین ۶ ث: نخست، ۷، ۸، ۹، ۱۰ : ر ۸، ۷، ۱۰، ۹

۷ ح د: بر

۸ آن: ث - از، ر: این ؛ ح: کدای، ر: گزای ۸ پ ث - و : حذف شده.

۹ ج: گوهر از رهگذر از گوهرش

۱۰ - زادن گوهر : ب ت - گوهر دادن ، خ: گوهر زادن

۱۱ خ: کمر ۱۱ - خست : د - خصم

۱۲ ث : تنگ

۱۳ پ د ذ: گوهر و ؛ ر: سنگین

* ج د: ابیات شماره ۱۸، ۱۹ نوشته شده.

فتح بدندان دیتش جان کنان | از بن دندان شده دندان کنان
چون دهن از سنگ بخونابه شست | نام کرم کرد بخود بر درست
از بن دندان سر دندان گرفت | داد بشکرانه کم آن گرفت
زارزوی داشته دندان گذاشت | کز دو جهان هیچ بدندان نداشت
درصف ناوردگه لشگرش | دست علم بود و زبان خنجرش
خنجر او ساخته دندان نثار | خوش نبود خنجر دندانه دار
اینهمه چه تا کرمش بنگرند | خار نهند از گل او برخورند
باغ پر از گل سخن خارچیست | رشته پر از مهره دم مارچیست *
طبع نظامی که باو چون گلست | برگل او نغز نوا بلبلست * *

۱۵ب ت: دهن سنگ ؛ ج: دهن سنگ بخوناب

۱۶- سر: ذ- کم

۱۷ج: آزروی ؛ ث: که داشت

ت ج چ خ: کذاشت ؛ پ: گرفت

۱۸ج: آورد

۲۰خ: چون ؛ ر: اینهمه‌چه ؟ ؛ ث: بنگرید

۲۰ث: خورید

۲۱- باغ: ث- خار ؛ سخن: ح- صفت

۲۱ح: رشته پراز درسخن مارچیست

* ث ج: بادم بلبل طرف باغ گیر بادم طاوس وکم زاغ گیر (ث: طاوس کم باغ گیر) - افزوده شده.

ر: بادم طاوس کم زاغ گیر بادم بلبل طرف باغ گیر - افزوده شده.

۲۲ث: ازو ؛ ج ح ذ: برو ؛ پ چ در: بدو ؛ ۲۲پ: نغره

* * ج: بلبل او چون که نظامی بود لاجرمش طبع گرامی بود - افزوده شده.

* نعت سیم *

ای تن تو پاکتر از جان پاک　　روح تو پروردهٔ روحی فداک
نقطه‌گه خانهٔ رحمت توئی　　خانهٔ پر نقطهٔ رحمت توئی
راه روان سحری را تو ماه　　یاوکیان عجمی را تو شاه
ره بتو یابند و تو ره ده نهٔ　　مهتر ده خود تو و در ده نهٔ
چون تو کریمان که تماشا کنند　　رستی تنها نه بتنها کنند
از سر آن خوان که رطب خوردهٔ　　از پی مازلّه چه آوردهٔ
لب بگشا تا همه شکّر برند　　زاب دهانت رطب تر برند

VII

- پ: نعت دوم درباره داشتن برجمهور طوایف

ت: نعت سیم دراستطلاب جمال نبوی علیه الصلوة والسلم، ث: نعت دوم مصطفی علیه الصلوة والسّلام والتحیّة

ج: درنعت دوم، چ: گفتار در نعت سوم، ح: گفتار درنعت دوم،

د: نعت سیوم درتازه داشتن نعت برجمهور خلایق، ذ: نعت دوم درستایش پیغمبران، ر: نعت دوم

۱آ ث: روح　　۲آ ح: دولت

۲آ چ ح: خامهٔ؛ ر: برنقطه رحمت؛ پ: بی نقطهٔ رحمت؛ ث ج: حشمت، خ: دولت، د: جنت

۳آ ح: سوی، ر: عربی، پ: آه زمان سحری راتوشاه　۳ب د: یاره کیان، ر: تاجوران؛ پ: راه روان عجمی را تو راه

۴آ پ: درده؛ ث: پامیزه تو؛ ح: پاینده تو درره نهٔ؛ ذ- و: حذف شده.　۴ب ذ: مهتر دهی تو و　۵ ب: حذف شده.

۵آ ح خ: خوان کریمان؛ ح: برند　۵ب ث ج: رستن، ح: مایده، خ: رفتن؛ د: عشرت شبها. تنها: ت ج- شبها؛ ح: خورند

۶آ ر: ازسرخوانی　　۶ب چ: از پی زله

۷آ ر: خورند　　۷ب چ خ ر: خورند

ای شب گیسوی تو روزنجات / آتش سودای تو آب حیات
عقل شده شیفتهٔ روی تو / سلسلهٔ شیفتگان موی تو
چرخ زطوق کمرت بندهٔ / صبح زخورشید رخت خندهٔ
عالم تر دامن‌خشک از تو یافت / ناف زمین نافهٔ مشک از تو یافت
اثر اثر خاک تو مشکین غبار / پیکر آن قوم شده مشکبار
خاک تو از باد سلیمان بهست / روضه چگویم که ز رضوان بهست
کعبه که سجادهٔ تکبیر تست / تشنهٔ جلاب تباشیر تست
تاج تو و تخت تو دارد جهان / تخت زمین آمد و تاج آسمان

۸آ-روز: ح ذ- راه

۸آ ح: واتش

۱۰آ ث: بطوق ؛

ج ح: زطوع (ح: بطوع) کرمت

۱۰ب-خورشید: ذ- دریای

۱۲ ح: حذف شده.

۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲ : د ۱۴، ۱۲، ۱۵، ۱۳

۱۲آ ت خ: این ؛

ث ج ر: بوم ؛ پ ذ: مشک سار

۱۳آ-سلیمان: ج- مسیحا

۱۳ب-رضوان: ج-حورا

۱۴ ح: حذف شده.

۱۶، ۱۵ : ث ۱۵، ۱۶

سایه نداری تو که نور مهی ‏ ‏ ‏ رو که تو خود سایهٔ نوراللّهی
چار علم رکن مسلمانیست ‏ ‏ ‏ پنج دعا نوبت سلطانیست
خاک ذلیلان شده گلشن بتو ‏ ‏ ‏ چشم عزیزان شده روشن بتو
تا قدمت در شب گیسوفشان ‏ ‏ ‏ بر سر گردون شده دامن‌کشان
پر زر و در گشته زتو دامنش ‏ ‏ ‏ خشتک زر سوزهٔ پیراهنش
در صدف صبح بدست وفا ‏ ‏ ‏ غالیهٔ بوی تو ساید صبا
لاجرم آنجا که صبا تاخته ‏ ‏ ‏ لشگر عنبر علم انداخته
بوی کز آن عنبر لرزان دهی ‏ ‏ ‏ گر بدو عالم دهی ارزان دهی
سدره از آرایش صدرت رهیست ‏ ‏ ‏ عرش در ایوان تو کرسی‌کهیست

۱۶آ ب ت: سایه تو داری که تو نور مهی؛ نداری: ج- فدای؛ ث ح خ: که تو ۱۶آ- رو: د- وه؛ ج ز: رو تو که؛

ذ: سایهٔ الاهی ۱۷آ ح: نور سلمانی است؛ د ذ ر: مسلمانیت ۱۷ د ذ ر: سلطانیت

۱۸آ ج: بتو گلشن شده ۱۸- عزیزان: ر- غریبان ج: بتو روشن شده.

۱۹آ پ ح: گردن‌کشان ۲۰ آ پ: حذف شده. ۲۰آ ج خ: پر زگهر گشته

۲۰ ب ت: خشک زرسودهٔ، ث: خشک زرسودهٔ؛ ج خ: پر زرسوده شده پیرامنش،

ح د: خشک زرسوده به پیراهنش (ح: زپیراهنش)، ذ: سوچهٔ.

مجموعهٔ ما نیز باید - خشتک زرسوزه - درست باشد، در این باره کلمهٔ - سوزه - کتب لغت برهان قاطع مراجعه شود.

۲۱آ ر: صفا ۲۱ ح ذ: دارد، پ: یابد

۲۲آ ج: تاختست، ۲۲ ج: افراختست ت ث ج خ: افراخته

۲۳آ ث: کوی گران

۲۴آ ذ: صدره؛ پ ج ح ر: زآرایش؛ ث: صورت

ذ: صدرش رهست؛ در: زهیست

۲۴ پ ث ج ح در: نهیست، ذ: نهست

روزن جانت چو شود صبح تاب — ذرّه بود عرش در آن آفتاب
گرنه ز صبح آینه بیرون فتاد — نور تو بر خاک زمین چون فتاد
ای دو جهان زیر زمین از چهٔ — گنج نهٔ خاک نشین از چهٔ
تا تو بخاک اندری ای گنج پاک — شرط بود گنج سپردن بخاک
گنج ترا فقر تو ویرانه بس — شمع ترا ظلّ تو پروانه بس
چرخ مقوّس هدف آه تست — چنبر دلوش رسن چاه تست
این دو طرف دار سپید و سیاه — راه برند از تو بپیکان راه
عقل شفاجوی طبیبش توئی — ماه سفر ساز غریبش توئی
خیز و شب منتظران روز کن — طبع نظامی طرب افروز کن *

---

٢٥ د: روز رخ تو چو شود، پ: که شود، ر: چو بود

٢٥ ج: بر آن

٢٧- زمین: ج - حذف شده.

٢٨ ث ج ح د: ای جان

٢٩ ج: ویرانه

٣٠ ث: مقدس، چ خ: مقرنس؛ پ ث ج ح خ ذ: راه

٣١- دار: ث ج ح ذ- کرده، پ خ در: گرد

٣١ ث ح: راه ترا پیک بپیکان (ث: نیک بنیکان)، ج: راه ترا پیکر پیکان راه،

خ ذ: راه ترا دیدهٔ پیکان (ذ: هر دو زپیکان) راه، پ: راهبر نک به نیکان راه

د: راه برانند چو پیکان راه، ر: راه ترا پیک زپیکان راه

٣٢ ج در: جوی و   ٣٢ ج در: سازو

٣٣ ث: حذف شده.، ٣٣- و: خ - حذف شده. ٣٣ پ ج: آموز

* ج: بیت شماره ٢ بند VIII نوشته شده.

* نعت چهارم *

ای مدنی برقع مکّی نقاب ‌‌‌‌ سایه نشین چند بود آفتاب
گر مهی از مهر تو سویی بیار ‌‌‌‌ گر گلی از باغ تو بوئی بیار
منتظران را بلب آمد نفس ‌‌‌‌ ای ز تو فریاد تو فریاد رس
سوی عجم ران منشین در عرب ‌‌‌‌ زردهٔ روز اینک و شبدیز شب
ملک نو آرای و جهان تازه کن ‌‌‌‌ هر دو جهان را پر از آوازه کن
سکّه تو زن تا امراکم زنند ‌‌‌‌ خطبه تو کن تا خطفا دم زنند
خاک تو بوئی بولایت سپرد ‌‌‌‌ باد نفاق آمد و آن بوی برد
باز کش این مسند از آسودگان ‌‌‌‌ غسل کن این منبر از آلودگان
خانه غولند بپردازشان ‌‌‌‌ در غله دان عدم اندازشان
کم مکن اجری که زیادت خورند ‌‌‌‌ خاص کن اقطاع که غارتگرند
ما همه جسمیم بیا جان تو باش ‌‌‌‌ ما همه دیویم سلیمان تو باش

- پ: حذف شده. ث: نعت سوم محمد علیه السّلم، ج: در نعت سیم فرماید، چ: گفتار در نعت چهارم، ح: گفتار در نعت سیم، خ: حذف شده. د: نعت چهارم در استطلاب جمال نبوی علیه السّلام، ذ: نعت سیوم در ستایش محمّد علیه السّلام، ر: نعت سوم ۱آ ر: و مکی ۲آ پ ث ج ح ر: موئی، چ ح: کوئی، د: روئی ۲ب چ ح خ د ر: ور ۳آ خ ذ: ای ز تو فریاد و؛ تو فریاد: پ ج ح در: هر فریاد ۴آ- زرده: ت- مردم- در حاشیه کخط دیگری- زرده- نوشته شده، ج ح: زردهٔ؛ ت ث ذ: آنکه ۵آ ح ذ ر: ملک بر آرای و؛ و: ث ج خ د- حذف شده. ۵ب پ: تو پر آوازه کن؛ ۶ب ر: تو خوان تا خطبا؛ خ: تو خوان؛ پ د: تا خطبا ۷ب ج: زان ۸آ ح: باز کن این چنبر آسودگان؛ ث: این چنبر آسودگان، پ ج د ذ: مسند آسودگان ۸ب ح: پاک کن؛ ذ ر: غسل ده؛ ث ح د ذ: منبر آلودگان، ۱۰، ۹: ج ۹، ۱۰ ۱۰آ ت ج خ ر: کم کن، چ: کم مکن؛ پ: کم مکن اجر؛ ت ث ج ح د ذ: اجرا ۱۱آ پ: جسمیم، ح ذ: قوئی، ۱۱ب- دیویم: ر- موریم، ح ذ: توئی

شحنه توئی قافله تنها چراست قلب تو داری علم آنجا چراست
از طرفی رخنهٔ دین می‌کنند وز دگر اطراف کمین می‌کنند
یا علیی در صف میدان فرست یا عمری بر در شیطان فرست
شب بسر ماه یمانی درآر سر چو مه از برد یمانی برآر
با دو سه دربند کمربند باش کم زن این کم زدهٔ چند باش
پنجه نه بس ایّام خواب روز بلندست بمجلس شتاب
خیز و بفرمای سرافیل را باد دمیدن دو سه قندیل را
خلوتی پردهٔ اسرار شو ما همه خفتیم تو بیدار شو
زافت این گنبد آفت پذیر دست برآور همه را دست گیر
هرچه رضای تو بجز راست نیست با تو کسی را سر واخواست نیست
گر نظر از راه عنایت کنی جمله مهمّات کفایت کنی
دایره بنمای بانگشت دست تا بتو بخشیده شود هرچه هست
با تو تصرّف که کند وقت کار از پی آمرزش مشتی غبار
از تو یکی پرده برانداختن وز دو جهان خرقه درانداختن
مغز نظامی که خبرجوی تست زنده دل از غالیهٔ بوی تست
از نفسش بوی وفائی ببخش ملک سلیمان بگدائی ببخش

۱۲،۱۳: ر۱۲،۱۳   ۱۲آ ج چ خ د ذ: اینجا

۱۳: ب ت - حذف شده.   ۱۴ب - بردر: ح - برره، ذ: برسر، ر: دوره

۱۵آ - ح: تمامی؛ ب ت: برآر ۱۵ب پ: دست مه از؛ برد: خ ذ - برج؛ ث ذ: درآر

۱۶ب ا ح: کردن آن ۱۷آ ا ذ: پانصد و پنجاه بس؛ ث ج ح: پانصد و هشتاد بس؛ چ خ د ر: پانصد و هفتاد بس

۱۸آ ا ج چ ح د: خیز بفرمای؛ ۱۸ب ا ث ر: قندیل مدا این دوسه ۱۹ب - شو: چ - باش ۲۰آ - گنبد: ح ر - خانه ۲۱ب ا ح: سردر

۲۲ ا ث: حذف شده. ۲۲ب ا ح: مهمّات ۲۴ب ا ج: آمیزش ۲۵ب ا ح: دردو؛ چ د: برانداختن ۲۷آ ذ: نفسی

ببخش: ث - فرست ۲۷ب پ ث ج ح ر: ملک فریدون، د ذ: ملک دو عالم؛

ببخش: ث - فرست

نعت پنجم

ای گهر تاج فرستادگان — تاج ده گوهر آزادگان
هرچه ز بیگانه وخیل تواند — جمله درین خانه طفیل تواند
اوّل بیت ارچه بنام توبست — نام تو چون قافیه آخرنشست
این ده ویران چو اشارت رسید — از تو و آدم بعمارت رسید
آنچه بدو خانه نوآیین بود — خشت پسین وان نخستین بود
آدم و نوحی نه به از هر دوی — مرسلهٔ یک گره از هر دوی
آدم از آن دانه که شد هیضه‌دار — توبه شدش گلشکر ناگوار
توبهٔ دل درجهتش بوی تست — گلشکرش خاک سر کوی تست
دل ز تو چون گلشکر توبه‌خورد — گلشکر از گلشکری توبه کرد
گوی قبولی بازل ساختند — در صف میدان دل انداختند
آدم نو زخمه در آمد زپیش — تا برد آن گوی بچوگان خویش

- پ: نعت چهارم بترتیب نبوت. ث: نعت چهارم محمد علیه السّلم، ج ر: نعت چهارم، چ: گفتار در نعت پنجم، ح: گفتار در نعت چهارم، د: نعت پنجم در مرتبت نبوت پیغمبران علیهم السّلم، ذ: نعت چهارم و مرتبهٔ او بر جملهٔ انبیا

۲/۱ د: هرکه؛ ث چ: زبیگانه خیل ۳/۱ ح: تواست ۳/۲ نام: ت ث ج چ ح خ د: حکم؛ ح: قافیهٔ آخر ست

۴/۱ پ ث ح د ذ: زین؛ چ: چه ۴/۲ خ: بعبارت ۵/۱ چ خ ذ: بدان؛ د: خانه بآیین ۵/۲ ر: و آب

۶/۱ خ: نوحی و نه از، د: نوح و توبه از ۶/۲ ث ح: مرسله را یک ۷/۱ د: ده که شده ۷/۲ خ: بدش؛

ج ح د ذ ر: خوشگوار ۸/۱ پ ث ج ح خ د ذ ر: چمنش

۹ د: حذف شده. همین بیت در حاشیهٔ ناقص نوشته شده. ۹/۱ پ ذ: ذات تو چون

۱۰/۱ پ ث ج ذ: قبولت؛ ح ر: زازل

۱۱/۱ ر: بپیش ۱۱/۲ ذ: تا بزند گوی

بارگیش چون ز پی خوشه رفت — گوی فرو ماند و فراگوشه رفت
نوح که لب تشنه باین خوان رسید — چشمه غلط کرد و بطوفان رسید
مهد براهیم چو رای اوفتاد — نیمه ره آمد دو سه جای اوفتاد
خود دل داود دلی تنگ داشت — درخور این زیر کم آهنگ داشت
داشت سلیمان ادب خود نگاه — مملکت آلوده بخست این کلاه
یوسف ازین آب عیانی ندید — جز رسن و دلو نشانی ندید
خضر عنان زین سفر خشک تافت — دامن خود ترشدهٔ چشمه یافت
موسی ازین جام تهی دید دست — شیشه بکُه پایه ارنی شکست
عزم مسیحا نه باین دانه بود — کو ز درون تهمتی خانه بود
هم تو ملک طرح دراندا ختی — سایه باین کار بر اندا ختی
مهر شد این نامه بعنوان تو — ختم شد این خطبه بدوران تو
خیز و به از چرخ مداری بکن — کو نکند کار تو کاری بکن
خط فلک خطبهٔ میدان تست — گوی زمین درخم چوگان تست
تا زعدم کرد فنا بر نخاست — می تک و می تاز که میدان تراست

۱۲آ ر: چو منصب؛ ج: توشه ۱۲ب ج: زود فرو ماند فرا؛ ث: ماند فرا؛ و: خ ذ ـ حذف شده. ۱۳آ ـ که: چ ـ چو؛ پ ذ: بآن، ث ج د: بدین، چ خ: بدان؛ باین خوان: ر ـ بحیوان ۱۳ب ـ غلط: ب ت ـ طلب؛ و: ث ج چ خ ذ ر ـ حذف شده.

۱۴آ ر: چه ۱۴ب ث در: نیم ره ۱۵ پ: حذف شده. ۱۵آ ـ خود: ث ج ر ـ چون؛ دلی: پ ث ج چ ح خ د ذ ر ـ نفس

۱۵ب ج ح د: آن؛ کم: خ ر ـ بم، ح: از بیت ۱۶ تا بیت شماره ۸ بند x حذف شده (صفحهٔ ۱)، ۱۶ب ج خ ذ: آلوده، د: آلوده، پ خ: آن ۱۷آ ذ: ازآن؛ ر: ازآن چاه؛ ث: عنانی ۱۸آ ج: تنگ ۱۸ب ث: حشم ۲۰، ۱۹: پ ۱۹، ۲۰

۱۹آ ث: تهی دست بست ۱۹ب ج خ: بکهپارهٔ؛ ر: (ارنی)؛ ث: بکه پایهٔ این دشت کشت

۲۰آ ث ج د ذ: بدین ۲۰ب ذ: تهمت این خانه بود ۲۱آ د: ملک تو هم طرح؛ چ خ: فلک؛ ر: (فلک طرح)

۲۱ب ث: بدین، چ ذ ر: براین؛ ج: بدین آبخور اندا ختی، د: بدین آب و گل اندا ختی؛ پ: دراندا ختی

۲۲آ ت: آن ۲۳آ پ ث: خیز به؛ پ: مکن ۲۳ب ث: گر نکند، در: او نکند؛ چ ذ: باری، پ: کو بکند کار تو باری مکن ۲۴آ ـ خطبهٔ: ث ج چ خ در ـ خطهٔ ۲۵ ذ: حذف شده.

کیست فنا کاب زجامت برد　　یا عدم سفله که نامت برد
پای عدم در عدم آواره کن　　دست فنارا بفنا پاره کن
ای نفست نطق دهان بستگان　　مرهم سودای جگرخستگان
عقل بشرع تو ز دریای خون　　کشتی جان برده بساحل برون
قبلهٔ نه چرخ بکویت درست　　عبره شش روزه بمویت درست
ملک چو مویت همه درهم شود　　گر سر موئی زسرت کم شود
با قلم از پوست برون خوان تری　　با خرد از مغز درون دان تری
زان نزد انگشت تو برحرف پای　　تا نشود حرف تو انگشت سای
حرف همه خلق شد انگشت رس　　حرف تو بی زحمت انگشت کس
پست و شکر گشت غبار درت　　پسته و خرما صدف وگوهرت
یک کف پست تو بصحرای عشق　　برگ چهل روزه تماشای عشق
تازه ترین صبح نجاتی مرا　　خاک توام کاب حیاتی مرا
خاک توخود روضهٔ جان منست　　روضهٔ تو جان و جهان منست
بر سر آن روضه چون جان پاک　　خیزم چون باد و نشینم چوخاک
خاک تو درچشم نظامی کشم　　غاشیه بر سفت غلامی کشم
تاچو سران غالیهٔ تر کنند　　خاک مرا غالیهٔ سر کنند

۲۶ا ث: کاب وخت پرورد؛ پ: زجات؛ ج چ خ د: خورد ۲۷ پ ت ث ج چ خ د ذ: پاره ۲۸ا - دهان: پ ت ث ج چ د ذ ر - زبان،
۲۹ ب: حذف شده. ۲۹ا ث: بشرع، چ: زشرع؛ ذ: مدریای ۲۹ ر: برد بساحل درون؛ ج: زساحل ۳۰ ذ: حذف شده.
۳۰ب پ ث: غیرت شش روز، ج د: عنبر شش روضه؛ خ: غیرت، ر: عبهر. ۳۱،۳۲،۳۳،۳۴ ب ت: حذف شده.
۳۱ا ذ: گر سر موئی تو سری کم شود ۳۲ا ر: بی قلم؛ ث: کوشت؛ ر: توئی. ۳۲ب چ خ د: باسخن، ر: بی سخن؛ ر: توئی
۳۳ا ج: زان برد انگشت بران حرفپای ۳۴ ث: حذف شده. ۳۴ب پ ذ: انگشت وبس ۳۵ا ث ر: پست شکر. ۳۵ب پ چ خ ذ ر:
پسته وعناب شده شکرت (ذ: لب شکرت)؛ ث ج: صدف گوهرت. ۳۶ا ث: یک شبهٔ تست؛ عشق: ج - ناز، ۳۶ب - روزه: ذ - ساله؛
عشق: ج - راز. ۳۷ا ر: تازه ترین روز صبح، ۳۷ب پ: آب ۳۸ ب ت: حذف شده.؛ ۳۸،۳۹ د: ۳۸،۳۹. ۳۸ا - خود: ج - چون،
خ: در ۳۹،۴۰ ر: ۳۹،۴۰ ۳۹ا خ: جان و ۳۹ب ج د: خیزم وچون باد نشینم بخاک؛ ث: نشینم بخاک، چ: نشینم خاک
۴۰،۴۱ خ - ۴۰،۴۱ ۴۰ب - سفت: پ - سقف، ث: شکل، در: دوش ۴۱ا ث: سر غالیه را ؛ د: غالیه دان برکنند

X

* در مدح ملک اسلام ملک فخرالدّین *

من که درین دایرهٔ دهر بند — چون گره نقطه شدم شهربند
دسترسی پای گشائیم نیست — سایه کهی فرّ همائیم نیست
پای فرو رفته باین خاک در — با فلکم دست بفتراک در
فرق بزیر قدم انداختم — وزسر زانو قدمی ساختم
گشته ز بس روشنی روی من — آینهٔ دل سر زانوی من
منکه بآن آینه پرداختم — آینهٔ دیده در انداختم
تا زکدام آینه تابی رسد — یا زکدام آتشم آبی رسد

X

- پ: درثنای مجدالدین ابوالمظفر بهرامشاه ، ت: درستایش ملک بهرامشاه فرماید ، ث: درستایش ملک فخرالدین بن بهرامشاه ، ج: درمدح ملک فخرالدین بهرامشاه ، چ: درستایش ملک بهرامشاه ، خ: درستایش ملک فخرالدین گوید ، د: مدح سلطان سعید مجدالدین ابوالمظفر بهرامشاه ، ذ: درمدح ملک بهرامشاه ، ر: درمدح ملک فخرالدین بهرامشاه بن داود

٢َ ث ج چ د ذ ر: دست رسی ، پ: دست رس و ٢ٓ - کهی: پ چ خ - بلی ، ث ذ ر: ولی ، ج د: که

٣َ ج چ د ذ ر: بدین ، ٣ٓ - در: د - بر

٤َ ج: انداخته — ٤ٓ ج: ساخته

٥َ ث: گشت — ٦ ب: حذف شده.

٦َ ث ج ذ: بدین ، چ: درین ؛ خ در: باین ؛ پ: پرداخته

٦ٓ پ: انداخته

٧ٓ - آتشم: پ - آینه

چون نظر عقل برای درست | گرد جهان دست بر آورد چست
دید ازان پایه که در همتست | پایه دمی را که ولی نعمتست
شاه قوی طالع فیروز چنگ | گلبن این روضهٔ پیروزه رنگ
خضر سکندر منش چشمه رای | قطب رصد بند مجسطی گشای
آنکه زمقصود وجود اوّلست | وایت مقصود بدو منزلست
شاه فلک تاج سلیمان نگین | مفخر آفاق ملک فخر دین
نسبت داودی او کرده چست | بر شرفش نام سلیمان درست
رایت اسحاقی ازو عالیست | ضدّش اگر هست سماعیلیست
یک دله شش طرف هفت گاه | نقطهٔ نه دایره بهرام شاه
آنکه ز بهرامی او وقت زور | گور بود بهرهٔ بهرام گور
سرور شاهان بتوانا تری | نامور دور بدانا تری

---

۸ د: آورده. ۹ پ: دیده، ت ج ح خ د ذ: دیدم؛ ث: دیدم ازین؛ چ: دیدم از آنجا که؛ ذ ر: مایه

۹ ذ: مایه ۱۰ فیروز: پ - بیرون، چ: فیروزه؛ ذ: جنگ ۱۰ ث: گلشن؛ پ ث خ ر: پیروز ۱۲،۱۱: د ۱۲،۱۱

۱۱ منش: پ - زرهش؛ پ ت ح د ذ: زای ۱۳،۱۲،۱۱: پ ج ۱۳،۱۲؛ ۱۲ ح: اولیست ۱۲ ج ذ: آیت؛ ج: بر و؛ ج: بمنز لیست

۱۳ پ: خضر فلک شاه ۱۳ پ چ خ د: فخر الدین ۱۴ ج: ازو؛ پ: داودی کرد ۱۴ بر: ث ج چ خ - از: پ: سلیما

۱۵ پ: اسحق بدو؛ ث ج خ ذ ر: اسحاق ۱۵ ج: خصمش؛ چ: اگرش ۱۶ پ ذ: یک دله و شش طرف و؛

ث: یک کله و، ج: یک کلمه، د: یک کله شش طرف و -، د: زیر کلمه - کله - کلمه - دله - نوشته؛

ر: یکدله شش جهت و؛ چ: شش جهت و، خ: شش جهت، ح: شش طرف و

۱۶ نقطهٔ: چ - مرکز

۱۸، ۱۷: ج ۱۷، ۱۸

۱۸ سرور: ر - مفخر

۱۸ دور: پ ث د ذ ر - دهر

خاص کن ملک جهان برعموم — هم ملک ارمن و هم شاه روم
سلطنت اورنگ خلافت سریر — روم ستانندهٔ ابخاز گیر
عالم و عادل تر اهل وجود — محسن و مکرم تر ابنای جود
دین فلک و دولت او اخترست — ملک صدف خاک درش گوهرست
چشمه و دریاست بماهی و در — چشمهٔ آسوده و دریای پر *
خنده زنان از کمرش لعل ناب — بر کمر لعل کش آفتاب
رفعت این پنجرهٔ لاجورد — پنجه درو زد که درو پنجه کرد
گوش فلک را جرسش بشکند — شیشهٔ مه را نفسش بشکند
خوب سر آغازتر از خرمی — نیک سر انجام تر از مردمی
جام سخا را که کفش ساقیست — باقی بادا که همین باقیست

۱۹ر: حذف شده.   ۱۹آح: خاص تر

۲۰آ- سریر: ثچ د- پذیر؛ ح: سلطنت آرای

۲۰ب پ: ستانندهٔ و، ث: گشایندهٔ؛ ذ: ستاننده وایجاز؛ ج ح: ایجاز، خ: بلغار

۲۱آ- و: پ- حذف شده.؛ ث: ازاهل   ۲۱ب ث خ ذ: ازابنای

۲۲آ ث: فلک رایت او؛ ج: رایت او؛ چ: اخترش   ۲۲ب چ: گوهرش

۲۳آ ث: چشمهٔ دریاست؛ خ: چشمه و وماهیست بدرباودر   ۲۳ب- پر: پ- در

* ث ج چ ح خ د ذ ر:

باکفش این چشمهٔ سیماب ریز   خوانده (خ: کرده) چو سیماب گریزا گریز (ح: گریزا ازگریز)

۲۴ب پ: برکمر؛ ذ: کشش؛ ح: برکمرش

۲۵آ- رفعت: ذ- رقعهٔ، ر: آفت؛ پنجره: د- دایرهٔ؛ ذ: لاژورد

۲۵ب پ: درآوزدکه، خ: درآن زد؛ پ ث ج چ ح د ذ: چنین پنجه کرد، خ: یکی پنجه کرد، ر: بدو پنجه کرد

۲۶آ ب پ ث د ذ: کوش، ح: کوی؛ چ: جرش   ۲۶ب- شیشهٔ: پ- پنجهٔ

* درخطاب زمین بوس *

ای شرف گوهر آدم بتو　　روشنی دیدهٔ عالم بتو
چرخ یکم پشت ظفر سازتست　　نه شکم آبستن یک نازتست
گوش دو ماهی زبر و زیر تو　　شد صدف گوهر شمشیر تو
مه که بشب تیغ در انداختست　　با سر تیغت سپر انداختست
چشمهٔ تیغ توچوآب فرات　　ریخته قرّابهٔ آب حیات
هرکه بطوفان توخوابش ببرد　　گر بمثل نوح شد آبش ببرد
جام توکیخسروجمشید وش　　ظلّ تو پروانهٔ خورشید کش
شیر دلی کن که دلیر افکنی　　شیر خطا گفتم شیر افکنی

XI

- پ: ایضاً فی مدیحة ، ث: مخاطبه بمدح و زمین بوس ، چ: در- حذف شده ، ح: گفتار درخطاب زمین بوس ،
خ: درخطاب زمین بوس ممدوح ، د: خطاب درزمین بوس ، ر: درخطاب زمین بوس فرماید، ۱آ-آدم-ذ- عالم
۱آ-عالم: پ ذ- آدم ۱ب پ: چرخ کمان ، ح ذ ر: چرخ که یک ؛ ث: چرخ که یک پشت طرب ؛
خ: چرخ ظفر پشت کمان سازتست ؛ ج: تو ۲آ پ: نوشکم ، ح خ ذ: راز ؛ ج: تو
۴آ د: هرکه چوشب ؛ ج: برانداختست ۴ب ث: سپری ساختست ۷،۶،۵: ث ۶،۷،۵
۵آ ث: حیات ۵آ- قرابهٔ: د- فوارهٔ ؛ چ: قرابهٔ تو آب ؛ ث: فرات ۶ ب: حذف شده. ۶آ ج: مه که ؛
پ ت ث ح: نبرد ، چ ر: برد ۶ب ر: ور ؛ بمثل: چ- مثل ، پ ت ث ح: نبرد ؛ چ ر: برد
۷آ- کیخسرو: چ- پیمانه ، ذ: کیخسرو ؛ پ ج چ ح خ د ذ ر: جمشید هش ۷ب- ظل: پ ذ- خاک ، ر: روی
۸آ ذ: شیر کُشی توکه ؛ پ: که تو بیرافکنی
۸ب پ: ببرخطا ؛ ح: گفتم و ؛ افکنی: پ- اوژنی

چرخ ز شیران چنین بیشهٔ / از تو کند بیشتر اندیشهٔ
این دل و این زهره کرا در مصاف / کز دل و از زهره زند با تو لاف
هرچه بزیر فلک ازرقست / دست مراد تو برو مطلقست
دست نشان هست ترا چند کس / دست نشین تو فرشتست و بس
دور بتو خاتم دوران نوشت / باد بخاک تو سلیمان نوشت
ایزد کو داد جوانی و ملک / ملک ترا داد تو دانی و ملک
خاک باقبال تو زر می شود / زهر بیاد تو شکر می‌شود
می که فریدون نکند با تو نوش / رشتهٔ ضحّاک برآرد ز دوش
میخور می مطرب و ساقیت هست / غم چه خوری دولت باقیت هست
ملک حفاظی و سلاطین پناه / صاحب شمشیری و صاحب کلاه
گرچه بشمشیر صلابت پذیر / تاج ستان آمدی و تخت گیر
چون خلفا گنج فشانی کنی / تاج دهی تخت ستانی کنی
هست سر تیغ تو بالای تاج / از ملکان چون نستانی خراج
دولتی آن سر که برو پای تست / بختور آن دل که درو جای تست

---

۹ د: وز ۱۰ ا ج ذ ر: آن دل و آن زهره ؛ خ: او دل زهره کرا و در مصاف

۱۰ ا ج: کو زدل و ؛ پ: کز دل و زهره بودش با تولاف ؛ ث: آن زهره ؛ ذ: برتو

۱۱ ث چ: بران ، خ د: بران ۱۲ ب: حذف شده. ۱۲ ث: نشان ؛ و: خ - حذف شده.

۱۳ ا ح: دورانی است ۱۳ ا ح: سلیمانی است ۱۴ - کو: ج - اگر ، ح: چون

۱۶ ا پ: رشتهٔ ضحاک کند با تو دوش ۱۷ ا ج: می خور و می ؛ د: می خور چون ؛

خ ذ: می خور و می (خ: می طرب) نوش که ساقیت هست ۱۸ ا ث: ملک سلاطین بتو گیرد پناه

۱۸ ا پ: تاج و کلاه ۲۰ ا ث: خلف ؛ پ: ستانی ۲۰ ث: ده و ؛ پ ث ج چ د ذ: نشانی

۲۲ پ ث ج ح د: دولت ؛ ر: تختبر ؛ خ: دولت او سر که بران ؛ د: بدو

۲۲ پ ح: بخت برآن ، ث: تخت درآن ؛ ح د: بخت دران ، چ: نخ نخ ازان ،

ذ: تختور آن ؛ خ: درآن ، پ: براو پای

جغد بدور تو همائی کند — سر که رسد پیش تو پائی کند
عدل تو معروف عنایت شده — وز تو شکایت بشکایت شده
در سم رخشت که زمین راست بیخ — خصم تو چون نعل شده چارمیخ
هفت فلک باکمرت حقهٔ — هشت بهشت از علمت شقهٔ
هرکه نه درحکم تو باشد سرش — برسرش افسار شود افسرش *
درهمه فن صاحب یکفن توئی — جان دو عالم بیکی تن توئی
گوش صبا را ادب آموز کن — شمع سخن را نفس افروز کن
خلعت گردون بغلامی فرست — بوی قبولی بنظامی فرست
گرچه سخن فربه و جان پرورست — چونکه بخوان تو رسد لاغرست
بی گهر و لعل شد این بحر و کان — گوهرش از کف ده و لعل از دهان
وانکه حسودست باو بیدریغ — لعل ز پیکان ده و گوهر ز تیغ
چون فلکت طالع مسعود داد — عاقبت کار تو محمود باد
ساخته و سوخته درراه تو — ساخته من سوخته بدخواه تو
فتح تو سرچون علم افراخته — خصم تو سر چون قلم انداخته*

۲۴آ-عدل: ج-عقل؛ چ: مقرون؛ ر: منکر معروف هدایت شده ۲۴ب چ ر: از

۲۵آ ج: اسپت؛ ث: داشت؛ ج خ: میغ ۲۵ب خ: خصم شد نعل صفت چارمیخ؛ ذ: نعل تو شد

۲۶آ پ ح خ در: باگهرت؛ ذ: برگهرت ۲۷آ ج: نه بر ۲۷ب پ چ: بود

* د: درحاشیه بخط دیگری- هرکه نه برحکم تو اقرار کرد چرخ سرش درسراین کارکرد - افزوده شده.

۲۸آ ح: فن ۲۹آ ث ج: صدا، ر: سخا ۲۹ب-نفس: ح-طرب

۳۱آ ث: بنزدتو، د: بمدح تو ۳۲ب ث: ازکف و دولعل

۳۳آ پ چ ر: براو، ح ذ: بدو، خ: بران، ج: ورا؛ ث: ورا بر دریغ

۳۴آ ب ث ج خ د: باد ۳۴ب ح: داد

۳۶آ خ: توچون سر ۳۶ب ح: سربرعلم؛ خ: توچون سرقلم افراخته

* ذ: بیت آخر بند XII نوشته شده وعلاوه براین بند XII نیز حذف گردیده است.

* درسبب نظم کتاب فرماید *

منکه سراینده این نوگلم — باغ ترا نغز نوا بلبلم
در ره عشقت نفسی میزنم — بر سر کویت جرسی میزنم
عاریت کس نپذیرفته‌ام — آنچه دلم گفت بگو گفته‌ام
شعبدهٔ تازه برانگیختم — هیکلی از قالب نو ریختم
صبح دمی چند ادب آموختم — پردهٔ سحر سحری دوختم
پایهٔ درویشی و شاهی درو — مخزن اسرار الهی درو
بر شکر او ننشسته مگس — نه مگس او شکر آلای کس
نوح درین بحر سپر بفکند — خضر درین چشمه سبو بشکند
بر همه شاهان ز پی این جمال — قرعه زدم نام تو آمد بفال**
نامه دو آمد ز دو ناموسگاه — هر دو مسجّل بدو بهرامشاه
آن زری از کان کهن ریخته — وین دری از بحر نو انگیخته

XII

ـ ب: درمدح پادشاه سعید بهرامشاه، پ: گفتار در ترتیب سخن منظوم؛ ث: درفضیلت سخن وپند، ج: درسبب نظم کتاب
چ: آغاز کتاب، خ: درحق گوینده کتاب گوید، ح د: گفتار در ترتیب نظم کتاب (د: ونظم این کتاب)؛ ذ: غیراز آخرین بیت بند XII،
باقی ابیات بطور کلّی حذف شده. ر: درمقام ومرتبت این نامه ۱/۱پ: این این گلم ۱/۲ـ نغز: خ ـ نغمه؛ ر: نغمه سرا؛
پ: نغزترین، ح: نغزتراز ۴/۲ـ هیکلی: ث ـ نوکلی ۵/۱ـ دمی: ب ث چ ح ـ روی ج خ: رو؛ ب ث ج چ ح خ د: آموخته
۵/۲ ث د: پرده زسحر؛ ت: سحری سحری؛ پ: سوختم، ب ث ج چ ح خ د: دوخته ۶/۱ پ ت ر: مایهٔ
۷/۲ پ ح خ ر: نی؛ ث: نه شکراو مگس؛ ج: نی شکراو مگس آلودکس؛ ر: شکرآلودکس ۸ ث: حذف شده. ۸/۲ پ: سر
۹/۱ خ: بر سر؛ ج: مقال، **ث: بعدازبیت شمارهٔ ۱۰ صحیفه‌ها بطور نامرتب تنظیم شده. ۱۰/۱ ج: نام؛ زدو: پ ـ بدو ۱۰/۲ ـ بدو: ب ـ شده
۱۱/۱ خ: آن زراز کردکان گهر ریخته؛ ج د: گهر ریخته ۱۱/۲ خ: این دار؛ ث چ: تو، ج: بر

آن بدر آورده ز غزنین علم   وین زده بر سکهٔ رومی رقم
گرچه در آن سکه سخن چون زرست   سکه و زر من از آن بهترست
گر کم از آن شد بنه و بار من   بهتر از آنست خریدار من
شیوه غریبست مشو ناجیب   گر بنوازیش نباشد غریب
کین سخن رسته‌تر از نقش باغ   عاریت افروز نشد چون چراغ*
خوان ترا این دو نواله سخن   دست نکر دست بدو دست کن
گر نمکش هست بخور نوش باد   ور نه زیاد تو فراموش باد
با فلک آنشب که نشینی بخوان   پیش من افکن قدری استخوان
کاخر لاف سگیت می زنم   دبدبهٔ بندگیت می زنم
از ملکانی که وفا دیده ام   بستن خود بر تو پسندیده‌ام
خدمتم آخر بوفائی کشد   هم سر این رشته بجائی کشد
گرچه بدین درگه پایندگان   روی نهادند ستایندگان
پیش نظامی بحساب ایستند   من دگرم این دگران کیستند
منکه درین منزلشان مانده ام   مرحلهٔ پیش ترک رانده‌ام

۱۱آ چ: او، چ ر: زغزنی ۱۲آ خ: این ۱۳آ خ: عراست ۱۳ب پ ث ج چ ح خ ر ـ و: حذف شده؛ ث: خوشترست

۱۵ب پ: ما بنوازیش ۱۶آ پ: آن، ح: زین، خ: ای؛ ح د: رشته‌تر؛ چ: رنگ باغ ۱۶ب پ: افرون سود

* ر: اوست درین ده زده آبادتر   تازه‌تر از چرخ وکهن زادتر
رنگ ندارد زنشانی که هست   راست نیاید بزبانی که هست ـ افزوده شده.

۱۷ب ت: باو، ج چ ر: برو ۱۸آ ـ بخور: ث ـ بکش ۱۸ب ت: گرنه ۱۹ب ـ افکن: ب ـ آور

۲۰آ خ: کار لاف؛ پ: ازسگیت ۲۰ب پ: دیده نهٔ، خ: دیده به، ج د: دمدمهٔ ۲۱آ پ: مکانی، خ: ملکان؛

د: دیده ایم ۲۱ب ث: گشتن؛ د: پسندیده‌ایم ۲۲آ ح: خدمت؛ پ د: کشید، ح: رسد،

۲۲ب ح: آن، پ: رسید، ح: رسد، د: کشید ۲۳آ پ خ: براین، ت: باین ۲۳ب ج ح: شتابندگان

۲۴ب پ ث ج ح خ در: اودگرست آن؛ ج: این دگرست آن؛ این: چ ح ـ آن؛ خ: نیستند

۲۵ب د: مرحله را

تیغی از الماس سخن ساختم هرکه پس آمد سرش انداختم
گرچه حودا این پایهٔ بیهمسریست پای مرا همسر بالاتریست
اوج بلندست درو میپرم باشد کز همّت خود بگذرم
تا مگر از روشنی رای تو سر نهم آنجا که بود پای تو
گرد تو گیرم که بگردون رسم تا نرسانی بتو من چون رسم
بود بسیجم که درین یکدو ماه تازه کنم عهد زمین بوس شاه
گرچه درین حلقه که پیوسته اند راه برون آمدنم بسته اند
پیش تو از بهر فرون آمدن خواستم از پوست برون آمدن
بازچو دیدم همه ره شیر بود پیش و پسم بستهٔ شمشیر بود
لیک درین خطهٔ شمشیر بند بر تو کنم خطبه ببانگ بلند
آب سخن بر درت افشانده ام ریگ منم اینکه بجا مانده ام
ذرّه صفت پیش تو ای آفتاب باد دعای سحرم مستجاب
گشته دلم بحر گهر ریز تو گوهر جانم کمر آویز تو
تا شب و روز است شبت روز باد گوهر شاهیت شب افروز باد
این سریت هست بنیک اختری بهتر باد آن سریت زین سری

۲۶ث: حذف شده ۲۶آح خ: تیغ زالماس؛ پ ر: تیغ زالماس زبان

* ر: تیغ نظامی که سرانداز شد کند نشد گرچه کهن ساز شد - افزوده شده. ۲۷آث: مایهٔ،

پ: آن مایه زبیمر هیست ؛ ح: آن پایهٔ ناهمرهیست ۲۷ب پ: ترا ۲۸آب ت: بلندست و؛ خ: درآن

۲۸آت ج ر: برخورم ۲۹آث: دوستی ۳۰ب پ ث ج ح د: تانرسانی توبتو ؛ ر: تومراچون ۳۱آپ: بوده

۳۱آ- عهد: ب ت چ - عزم ۳۲آپ: حلق ؛ چ: بپیوسته ام ۳۲ب د: درون ۳۴آپ: بازیدم همه

۳۴آت: دشنه و ؛ ح ر: دشنه و ۳۵آب: انک، ت: لیک ۳۵ب ح خ: خطبه کنم برتو ؛ پ: بنام بلند

۳۶آث: آب سحر؛ پ: برسرت ۳۶ب- ریک: د- زان که ؛ ث: ازکه، ج: آنچه؛ پ ح: زانک منم منکه بجان ،

۳۷ب پ: سفرم؛ ۳۸،۳۹: پ ۳۹،۳۸ ۳۸آپ چ ح د: گشت ۳۸ب پ: گهرآمیز

۴۰ث: حذف شده. ۴۰آج: آن ؛ هست: ج ر- باد

گفتار اندر فضیلت سخن گفتن

جنبش اوّل که قلم برگرفت	حرف نخستین ز سخن درگرفت
پردهٔ خلوت چو برانداختند	جلوهٔ اوّل بسخن ساختند
تا سخن آوازهٔ دل درنداد	جان تن آزاده بگل درنداد
چون قلم آمد شدن آغاز کرد	چشم جهان را بسخن باز کرد
بی سخن آوازهٔ عالم نبود	این همه گفتند و سخن کم نبود
در لغت عشق سخن جان ماست	ما سخنیم این طلل ایوان ماست
خطّ هر اندیشه که پیوسته شد	در پر مرغان سخن بسته شد

XIII

- ب: صفت خلوت اول، پ: حذف شده، ت: در ستایش سخن، ج: در مزانت سخن و سخن وزان
چ ذ: در فضیلت سخن گوید، ح: گفتار در فضل سخن و فضیلت سخن، خ: ناخوانا . د: گفتار در فضیلت سخن و تفضیل سخن دان،
ر: گفتار در فضیلت سخن ۲آ پ: پردهٔ اول که؛ ح: پردهٔ اول؛ چو: ث ج- که، ۲آ ذ: خلوت، ر: جلوت؛ ح د: ز سخن
ج: چاره گریها بسخن ۳آ ح: آوازه بدل، ۳آ ث: جان و؛ پ ح: آزاد ۵ پ: حذف شده. ۵آ ح: آوازه بعالم
۵آ- و: ث د- حذف شده.
۶آ پ ت: ما طلیم این سخن، ذ: ما سخنیم و طلل؛ طلل: ب د- فلک؛ ث: مراست
۷آ پ ث ح ذ ر: پیوسته اند
۷آ ر: برپر؛ پ ث ح ذ ر: بسته اند

نیست درین بیشهٔ نوخیز تر — موی شکافی ز سخن تیز تر
اوّل اندیشه پسین شمار — این سخنست این سخن اینجا بدار
تاجوران تاجورش خوانده‌اند — وان دگران آن دگرش خوانده‌اند
گه بنوائی علمش برکشند — گه بنگاری قلمش در کشند
او ز علم فتح نماینده‌تر — وز قلم اقلیم گشاینده‌تر
گرچه سخن خود ننماید جمال — پیش پرستندهٔ مشتی خیال
ما که نظر بر سخن افکنده‌ایم — مردهٔ اوئیم و بدو زنده ایم
سرد پیان آتش ازو یافتند — گرم روان آب درو یافتند
اوست درین ده زده آباد تر — تازهٔ از چرخ کهن زادتر
رنگ ندارد زنشانی که هست — راست نیاید بزبانی که هست

---

۸ ح ذ: حذف شده. ۸ آ - بیشه: ث ج - پردهٔ، چ: رشته، ر: کهنه؛ پ: گفته خیرکس. ۸ ب ت: زتلم؛ پ: سرو بس

۹ آ ذ ر: هم سخنست؛ پ ث: آنجا؛ ح: بس سخنست آن سخن آنجا مدار

۱۰ آ پ: تاجورت؛ ث ذ: خواندند ۱۰ ب ح: بس دگران بس دگرش؛ ث ذ: خواندند

۱۱ آ پ: گر؛ پ ج چ ح ر: بنوای، ت ذ: بلوائی، د: بنواین ۱۱ ب پ ح ر: بنگار، ج د: بنگارین، چ: بلادی، خ: بادانی، ذ: برکشند

۱۲ آ ح: ازعلم ۱۲ ب پ: اقلام

۱۳ آ ث: بنماید ۱۳ ب ح: پرستنده زمشتی؛ ج: مشت

۱۴ آ ث: تاکه، ح: ماچو ۱۴ ب - و: ث - حذف شده.؛ خ د: باو ۱۵ ب: حذف شده.

۱۵ آ ت: سردو؛ پ ج ذ: تنان، د: دمان؛ در: تافتند ۱۵ ب پ ذ: ازو ۱۶ آ ج: ده‌کده؛ چ: آوازتر

۱۶ آ ث: تازه‌تر؛ خ: تازه‌زچرخ، ر: تازه‌تر ازچرخ و؛ زادتر: چ - تازه‌تر، خ: زاده‌تر

تا سخن آنجا که برآرد علم حرف زیادست و زبان نیزهم
گر نه سخن رشتهٔ جان تافتی جان سر این رشته کجا یافتی
ملک طبیعت بسخن خورده اند مهر شریعت بسخن کرده اند
کان سخن ما و زرخویش داشت هر دو بصرّاف عرض پیش داشت
کز سخن تازه و زر کهن گفت چه به گفت سخن به سخن
پیک سخن ره بسرخویش برد کس نبرد آنچه سخن پیش برد
سیم سخن زن که درم خاک اوست زر چه سگست آهوی فتراک اوست
صدرنشین تر زسخن نیست کس دولت این ملک سخن راست بس
هرچه نه دل بی خبرست ازسخن شرح سخن بیشترست از سخن
تا سخنست ازسخن آوازه باد نام نظامی بسخن تازه باد *

---

۱۸ ا پ چ ح خ: با ۱۸ ا ج: زیاده است ؛ ث: دهان ، ح: زبا
۱۹ ـ جان: ج چنین ؛ پ چ: یافتی ۱۹ ا ح: آن ؛ پ: بافتی
۲۰ ح: حقیقت
۲۱ ـ عرض: پ ـ عدم ، ج د: خرد ، چ خ: سخا ، ح ر: صخن ذ: عرض
۲۲ ب ت ث ج چ ح خ: از ؛ ذ: کین سخن ؛ چ: تازه و روز
۲۳ ث: نیک
۲۴ ث ج چ ذ: شکست ؛ ت: هر دو جهان بستهٔ فتراک اوست
۲۵ ح: آن ؛ پ ذ: راست و ؛ ث: راو
۲۶ ح: گرچه ؛ نه: ج ـ حذف شده. ؛ چ: هرچه زدل * ح: طبع لطیفش بسخن آفرین ـ باد بهر نکتهٔ دو صد آفرین ـ افزوده شده.

XIV

* مقالت در مرتبت سخن پروری *

چونکه نسخته سخن سرسری هست بر گوهریان گوهری
نکته نگهدار ببین چون بود نکتهٔ سنجیده که موزون بود
قافیه سنجان که سخن بر کشند گنج دو عالم بسخن در کشند
خاصه کلیدی که در گنج راست زیر زبان مرد سخن سنج راست
آنکه ترازوی سخن سخته کرد بختوران را بسخن پخته کرد

XIV

*- * ب: خلوت دوم ، پ: مقالت در مرتبت سخن پروری ، ت: در وصف شعرا فرماید ،
ث: در مطالبت حقایق وشناختن ، ج: در فضیلت سخن منظوم فرماید ، چ: در مرتبه سخن منظوم گوید ،
ح: گفتار در فضل سخن منظوم بر دگر سخنها ، خ: ناخواناست. ، د: گفتار در مراتب کلام منظوم ؛ ذ: در مرتبهٔ سخن منظوم وادب نظم دادن
ر: برتری سخن منظوم از منثور ، ۱آ ث: بسنجد ، ح: نخسته ، د: سسنجد - در حاشیه - چونکه نسخته - افزوده شده.
۱ب ذ: نیست ، د: نیست ؛ پ: جوهریان جوهری ۲آ ت د: نگهدارو ؛ ببین : ح - نگر
۲ب - که : ت - چه ؛ ر: نکته که سنجیده و
۳آ پ: سخن کشند ۳ب - گنج : ح - ملک
۴آ ث: داشت ۴ب - راست: پ - را ، ث: داشت ۵آ ث: سنجه
۵ب ت: بخت وران را بسخن بخته ، چ خ: تخت وران را بسخن تخته ؛
ذ: تختوران ؛ د: بخت ورانکه بسخن بخته

بلبل عرشند سخن پروران — باز چه مانند باین دیگران
زاتش فکرت چو پریشان شوند — با ملک از جملهٔ خویشان شوند
پردهٔ رازی که سخن پروریست — سایهٔ از سایه پیغمبریست
پیش و پسی بست صف کبریا — پس شعرا آمدو پیش انبیا
این دو نظر محرم یک دوستند — آن همه مغزند و دگر پوستند
هر رطبی کز سر آن خوان بود — آن نه رطب پارهٔ ازجان بود
جان تراشیده بمنقار گل — فکرت خائیده بدندان دل
چشمهٔ حکمت که سخن دانیست — آب شده زین دو سه یک نانیست
آنکه درین پرده نوائیش هست — خوشتر ازین حجره سرائیش هست
با سر زانوی ولایت ستان — سر ننهد بر سر هر آستان

۶آ - باین: پ چنین، شج د: بدین ، ر: بآن ۷آ - چو: ب ت - که ۸آ ب پ ت: پرورست

۸آ ش ج د: سایهٔ آن پردهٔ خ: پایهٔ از پایهٔ ؛ ج: از پایهٔ ، ر: از پردهٔ ؛ پ: از پردهٔ پیغامبراست ؛ ب ت: پیغمبرست

۹آ - و: پ - حذف شده. ؛ ح: پس ۹ب - و: ج - حذف شده. ۱۰آ ج: پوستند

۱۰ب پ: این ؛ ج: این دو شده مغز دگر، ح: این همه مغز آمدو آن، شج د ذ: مغز آمدو این ؛ ر: این دو چو مغز آنهمه چون پوستند

۱۱آ پ: هر نظری، ث: هر نظری کز دران ؛ ر: این ۱۱ب - رطب: پ ث ح ذ ر - سخن

۱۲آ ث: بمقار گل ۱۲ب ج: خایده ۱۳آ د: حکمت ز سخن ؛ ج: حکمت ز سخن را نیست ؛ پ: را نیست

۱۳ب ش ج: بی نانیست ؛ ب ت: دانیست ؛ د: وین سخن از عالم روحانی است

۱۴آ ج: وانکه ؛ ب: سرائیش ؛ ذ: نوایش ۱۴ب ذ: سرایش

۱۵آ د: تا ؛ ذ: جز سر ۱۵ب ج: بر در ؛ چ: داستان

چون سر زانو قدم دل کند — در دو جهان دست حمایل کند
آید فرقش بسلام قدم — حلقه صفت پای و سر آرد بهم
درخم آن حلقه که چستش کند — جان شکند باز درستش کند
گاهی از آن حلقهٔ زانو قرار — حلقه دهد گوش فلک را هزار
گاه باین حقّهٔ پیروزه رنگ — مهره یکی ده بدر آرد زچنگ
چون بسخن گرم شود مرکبش — جان بلب آید که ببوسد لبش
از پی لعلی که بر آرد زکان — رخنه کند بیضهٔ هفت آسمان
نسبت فرزندی ابیات چست — بر پدر طبع بر آرد درست
خدمتش آرد فلک چنبری — باز رهد زآفت خدمتگری
هم نفسش راحت جانها شود — هم سخنش مهر زبانها شود
هر که نگارندهٔ این پیکرست — بر سخنش زن که سخن پرورست

---

۱۶ ح ذ: کنند ۱۷، ۱۸، ۱۶ ح: حذف شده. ۱۶ ث د: بادو، ذ: کنند ۱۷ ث: صفت وار سر آرد

۱۸ ث: درخور؛ ب: سستی، ت: پستش، ج: جنبش؛ ذ: کنند ۱۸ پ: چون شکند، ذ: چون شکند؛ ح ذ: کنند

۱۹ پ: حذف شده. ۱۹ ر: حلقه نهد ۲۰ پ: گاهی ازان حلقه؛ ث ج ح: بدین حلقهٔ؛ در: بدین؛ ذ: حلقه

۲۱ ج: نیوشد ۲۲ پ ذ: برآید ۲۲ ث: خنده کند؛ پ ذ: نیفهٔ ۲۳ ث: فرزند ز ابیات

۲۳ ج ح ر: برارد، پ: نداردَ، ذ: ندارد، د: درآید

۲۴ ذ: خرمتش آمد؛ پ: حنبرنی ۲۴ ج: آفت

۲۵ پ ث ح: نفس ۲۶ ث ح د ذ: پیکر اوست

۲۶ -زن: ج -دان، ح: زد؛ ث ح د ذ: پروراوست

مشتری سحر سخن‌خوانمش   زهرهٔ هاروت شکن دانمش
این بنه کاهنگ سواران گرفت   پایهٔ خوار از سرخواران گرفت
رای مرا این سخن ازجای برد   کاب سخن را سخن‌آرای برد
میوهٔ دل‌را که بجانی دهند   کی بود آبی که بنانی دهند
ای فلک از دست‌توچون رستهٔ اند   این گرهانی که کمربسته‌اند
کارشداز دست بانگشت پای   این گره از پای سخن واگشای
سیم کشانی که ز زر مرده‌اند   سکهٔ این کار بزر برده‌اند
هرکه بزر نکته چون روز داد   سنگ ستدلعل شب افروز داد
لاجرم این قوم که داناترند   زیرترند ارچه ببالاترند
آنکه سرش زرکش سلطان‌کشید   باز پسین لقمه زآهن‌چشید

٢٧آ ذ: دانمش   ٢٧ب ذ: خوانمش   ٢٨،٢٩،٣٠ب: حذف شده.   ٢٨ج: حذف شده.

٢٨ب ت د: پایهٔ خواران سر؛ پ: خوران سرخوران، چ: خارازسرخاران، ح: خوان هم زسرخوان،

٢٩آ ح: پای مرا آن

٣٠آ ث: نجاتی دهد   ٣٠ب ج: که بود؛ ث: نباتی دهد

٣١ ج: حذف شده.   ٣١آ ب: گرهای، ش: گهرانی،   ر: گره‌هائی   ث: این کهنانی که سخن

٣٢ب- پای: پ ث ج ح خ د ذ ر- کار   ٣٣آ پ خ ث ج چ ذ: که‌چوزر، ت ر: که‌بزر، د: که زر

٣٣ب- کار: ر- سیم   ٣٤آ- نکته: در- سکه؛ چ: زور   ٣٤ب- لعل: ر- در   ٣٥آ ح ذ: آن؛ ت: بالاترند، ث: والاترند

٣٥ب پ چ د: که‌بالا   ٣٦آ ح: وانکه سرش زرکر؛ ج چ ح خ: کشد   ٣٦ب پ ذ: نه‌آهن، ث: ازآهن؛

ج ح: لقمهٔ آهن چشد، چ: لقمه باآهن چشد؛   خ: لقمه که آهن چشد

وانکه چو سیماب غم زر نخورد　　نقره شدو آهن سنجر نخورد
چون سخنت شهدشد ارزان مکن　　شهد سخن را مگس افشان مکن
تا ندهندت مستان گروفاست　　تا ننیوشند مگو گر دعاست
تا نکند شرع ترا نامدار　　نامزد شعر مشو زینهار
شعر تو از شرع بآنجا رسد　　کز کمرت سایه بجوزا رسد
شعر ترا سدره نشانی دهند　　سلطنت ملک معانی د
شعر برآرد بامیریت نام　　کالشّعراء امراء الکلام
چون فلک از پای نبایدنشست　　تا سخنی بر فلک آری بدست
بر صفت شمع سرافکنده باش　　روز فرو مرده وشب زنده باش
چون تک اندیشه بگرمی رسد　　تندرو چرخ بنرمی رسد

۳۷آ ث: زانکه　۳۷ب-آهن: ت-آتش ؛ پ: سخر، ح: خنجر

۳۸آ پ: اران مکن　۳۸ب پ: شکرافشان

۳۹آ ث: تانکشندت　۳۹ب پ ذ ش: تات نپرسند، ح: تا به نیوشند　۴۱ ح: حذف شده، ۴۱،۴۲: ر(۴۱،۴۲

۴۱آ-بآنجا: ب-بجائی، ج چ در: بدانجا ؛ پ: رسید ؛ ث: بدانجا رسید　۴۱ب پ ث: رسید

۴۲آ ذ: شرع تراسجده ؛ ج: صدر ؛ پ ث ج چ د ذ ر: دهد، ت: دهند، ح: کند　۴۲ب ث: سلطنتو ؛

پ ث ج چ د ذ ر: دهد، ت: دهبد ؛ ح: بلک قبول دوجهانی کند　۴۳،۴۴: ح-۴۳،۴۴

۴۳ب پ ج چ خ د ذ: کالشعراء الامراء، ت ح: کالشّعراوامراء　۴۴آ ث ذ: ملک ؛ ر: نشاید　۴۴ب پ: تاکه سخن از ؛

ذ: تاکه سخن ؛ ح: تاچو سخن گوهری آری ؛ ج چ خ در: تاسخنی چون　۴۵آ-شمع: د-شعر،　۴۶آ ح: چون دل از اندیشه ؛

ث ج ر: رسید،　۴۶ب ح ذ: روی ؛　ث ج ر: رسید

هرچه بری نام و نشانت دهند　　گر نه پسندی به از آنت دهند
سینه مکن گر گهر آری بدست　　بهتر از آنجوی که در سینه هست
به که سخن دیر پسند آوری　　تا سخن از دست بلند آوری
هر که علم بر سر این راه برد　　گوی ز خورشید و تک از ماه برد
گر نفسش گرم روی هم نکرد　　یک نفس از گرم روی کم نکرد
در تک فکرت که روش گرم داشت　　برد فلک را ولی آزرم داشت
بارگی از شهپر جبریل ساخت　　باد زن از باد سرافیل ساخت
پی سپر کس مکن این کشته را　　باز مده سر بکس این رشته را
سفرهٔ انجیر شدی صفروار　　گر همه مرغی شدی انجیرخوار
منکه درین شیوه مصیب آمدم　　دیدنی ارزد که غریب آمدم

۴۹،۴۸،۴۷: ر-۴۹،۴۷،۴۸　۴۷آ پ ث: براین ، د: بدین - بالای سطر - برو- نوشته شده ؛ ج: بدین نام نشانت ، چ خ ر: هرچه درین پرده نشانت ، ح: برو نام نشانت　۴۷ب چ: چونه پسندی　۴۸آ د: هر گهر نغز که آری　۴۸ب خ: ازین جوی

۴۹آ ج: نه سخن ؛ خ: دیرو　۵۰آ ج ح د: آن ؛ ذ: ره　۵۰ب - و: د - حذف شده. ؛ ذ: مه

۵۱آ ح: نفسم

۵۲ب ج: بود ؛ ولی: ح - ونه　۵۴،۵۳: ذ: ۵۳،۵۴

۵۳آ ث ذ: بارگه ؛ پ ث: داشت　۵۳ب - باد: پ ج - پر ، چ خ: صور ، ر: بال ؛ پ ث: داشت

۵۴آ ث: آن　۵۴ب ح ذ: سرکش ؛ ث: آن

۵۵آ - سفرهٔ: ذ - صدرهٔ ؛ ث ذ: سفروار　۵۵ب پ: ارهمه ؛ پ ح ذ ر: بدی

۵۶آ ث: نصیب ، ج: وصیب　۵۶ب چ ح خ ر: ارزم

شعر بمن صومعه بنیاد شد		شاعری از مصطبه آزاد شد

زاهد و راهب سوی من تاختند		هر دو بمن خرقه درانداختند

سرخ گلی غنچه مثالم هنوز		منتظر باد شمالم هنوز

گر بنمایم سخن تازه را		صور قیامت کنم آوازه را

هرچه وجودست زنو تا کهن		فتنه شود بر من جادو سخن

صنعت من برده زجادو شکیب		سحر من افسون ملایک فریب

بابل من گنجهٔ هاروت سوز		زهرهٔ من خاطر انجم فروز

زهرهٔ این منطقه میزانیست		لاجرمش منطق روحانیست

سحر حلالم سحر قوت اوست		نسخ کن نسخهٔ هاروت اوست

شکل نظامی که خیال منست		جانور از سحر حلال منست

۵۸آ-هردو بمن خرقه : پ ث ج ح خ د ذ ر- خرقه و زنار ، چ: خرقه زنار

۵۹آ ج: تازه گلی ؛ ث ح د ذ: گل ؛ پ: گل باد مثالم

۶۱آ پ ذ: هرکه

۶۲آ ح: پردهٔ جادو ؛ ث: نشیب ۶۲ب ث ج: شعر من

۶۳ب، ۶۴آ: خ ۶۴آ، ۶۳ب ۶۳ب: بلبل من ۶۶، ۶۵، ۶۴: ح ۶۴، ۶۶، ۶۵

۶۴آ پ: زهره بهر منطقه میدانیست

۶۵آ ث: سحر بیانم سحر ؛ ح: حلالم سحر ؛ پ چ د ذ ر: سحری قوت شد ؛ اوست: ث ج ح- شد

۶۵ب-اوست: پ ث ج چ ح د ذ ر- شد

۶۶ب ج چ خ: جانور سعر

* مقالت درحقایق وشناختن دل وتولاّبدو *

چون سپر انداختن آفتاب گفت زمین را سپر افکن برآب
گشت جهان ازنفسش تنگ تر وز سپرش من شده بی رنگ تر
با سپر افکندن او لشگرش تیغ کشیدند بقصد سرش
گاو که خرمهره باو درکشند چونکه بیفتد همه خنجر کشند

XV

*- * صفت خلوت سیم ؛ ت : صفت خلوت اول

ث : اندر حضور دل و بازیافت او ، ج : در طلب حقیقت معرفت دل فرماید

چ : گفتار در بازجستن دل ، ح : گفتار در بازجستن دل و اشارت اهل حقیقت

خ : در بیان خلوت اول ، د : درمعرفت دل و تولاّبدو و طلب حقایق

ذ : در مطالب حقایق و تولاّ بدل ، ر : در توصیف شب و شناختن دل

۱- گفت : ر- گشت ؛ چ : درآب ۲خ : حذف شده.

۳ پ چ د : وزسپرمن (د : وزسپرش من) سپرک رنگ تر ، ث : وزسپرش مرک سبک رنگ تر

ج : وزسپرش روی برآرنک تر ، ذ : وزسپرک من سپرک رنگ تر ، ر : وزسپراو سپرک رنک تر

۳ ب : افکندهٔ

۴ پ : جز ؛ پ ث چ ح د ذ ر : بدو ؛ ج : برو ؛ ث ذ : درکشید

۴ خ : نیفتد ؛ ث ذ : کشید

طفل شب آمیخت چو پروانه دست　　زنگلهٔ روز فرا پاش بست
از پی سودای شب اندیشناک　　ساخته معجون مفرّح زخاک
خاک شده باد مسیحای او　　آب زن آتش سودای او
شربت و رنجور بهم ساخته　　خانهٔ سودا شده پرداخته
ریخته رنجور یکی طاس خون　　گشته زسر تا قدم انقاس گون
رنگ درونی شده بیرون نشین　　گفته قضا کان من الکافرین
هر نفسی از سر طنّازیی　　بازی شب ساخته شب بازیی
گه قصب ماه گل آمیز کرد　　گاه دف زهره درم ریز کرد
من بچنین شب که چراغی نداشت　　بلبل آن روضه که باغی نداشت
خون جگر با سخن آمیختم　　آتش از آب جگر انگیختم

۵آ خ د : چو بردایه ؛ پ ث ذ : آمخت چو بردایه ؛ ر : آمیخت چو دردایه ؛ چ : آمیخت چو بردایه داشت ،
ح : آمیخته بیران دست　۵ب پ : دست　۶ب پ ت خ د ذ : سودا　۷ - باد : ج - آب　۷آ ج ح د ذ ر : آب زده
۸آ - و : ث ح - حذف شده . ؛ بهم : ح - همه
۹آ ج چ : انقاش ،　ح خ د : انفاس
۱۰آ ح : درونش ؛ چ : بیرون نذر
۱۱آ ح : تازی ؛　ح : تازیی ؛　ذ : جان بازیی
۱۲ب پ : که بچنین
۱۴آ ح : خون دلی ؛ پ : چون سخن با جگر ؛ ب ت : جگر با جگر
۱۴ب پ ذ : آتش و آب از جگر ؛ ج د : واتش از آب سخن ، ح : ز آب جگر آتشی ؛　ث : واتش

با سخنم چون سخنی چند رفت　　بی کسم اندیشه درین پند رفت
هاتف خلوت بمن آواز داد　　وام چنان کن که توان بازداد
آب درین آتش پاکت چراست　　باد جنیبت کش خاکت چراست
خاک تب آرنده بتابوت بخش　　آتش تابنده بیاقوت بخش
تیر میفکن که هدف رای تست　　مقرعه کم زن که فرس پای تست
غافل ازین بیش نشاید نشست　　بر در دل ریز گر آبیت هست
درخم این خم که کبودش خوش است　　قصهٔ دل گو که سرودش خوش است
دور شو از راه زنان حواس　　راه تو دل داند دل را شناس
عرش پرانی که زتن رسته‌اند　　شهپر جبریل برو بسته‌اند

---

۱۵ ج: چون سخن　۱۵ ح: بی شکم؛ د: بی کس؛ ذ: بند　۱۷،۱۸،۱۹،۲۰ : چ-۱۸،۱۷،۲۰،۱۹

۱۷ ث: جنایت کش

۱۸ ج: خاک شب ؛ پ: بیاقوت　۱۸ خ: آتش رخشنده

۱۹ ث: بیفکن　۱۹ پ: مقرعه که فرش کف پای تست ؛ خ: جرس

۲۰ ب پ ت ج خ: بیش، ذ: بپیش ؛ پ د ذ: بناید　۲۰ ث ج: اگر؛ ح: که

۲۱ ج ح خ د ذ ر: کبودی　۲۱ ج ح خ د ذ ر: سرودی

۲۲ پ: شو از راه رنان حواش　۲۲ ذ: کار تو ؛ ث د: داند و

۲۳ ج ر: عرش روانی ؛ ث ج د ذ: که زدل ، ح: که درین

۲۳ ث ج د: فرو ؛ ذ: بدو ؛

چ خ ر: بدل بسته اند

وانکه عنان از دوجهان تافتند   قوت ز دریوزهٔ دل یافتند *

دیده و گوش ازغرض افزونی اند   کارگر پردهٔ بیر و نی اند

پنبه در آکنده چو گل گوش تو   نرگس چشم آبلهٔ هوش تو

نرگس و گل راچه پرستی چو باغ   ای ز تو هم نرگس و هم گل بداغ

دیده که آیینهٔ هر ناکس است   آتش او آب جوانی بس است

طبع تو با عقل بدلاّ لگیست   منتظر نقد چهل سالگیست

تا بچهل سال که بالغ شود   نقد سفرهاش مبالغ شود

یار کنون بایدت افسون مخوان   درس چهل سالگی اکنون مخوان

دست برآور ز میان چاره جوی   این غم دل را دل غمخواره جوی

غم مخور البته چو غمخوار هست   گردن غم بشکن اگر یار هست

٢٤[ب] ث: غیان؛ چ: ناصد، ر: تافته است ٢٤[آ] ح: ز دروازهٔ؛ چ: ساختند، ر: یافته است

* ر: دل اگر این مهره آب وگل است - خرم از اقبال تو صاحبدل است،

زنده بجان خود همه حیوان بود - زنده بدل باش که عمر آن بود - افزوده شده. ٢٥ پ: حذف شده.

٢٥[آ] ت ث ح: عرض، ٢٥[ب] ث ج ح: کارکن ٢٦[آ] ح: درکنده ٢٦[ب] ث: نرجسم، آبله: پ - اکله، ح: آیینهٔ

٢٧[آ] پ ث ج چ خ در: بباغ ٢٧[ب] ذ: آن زتو ٢٩[آ] پ ث ج چ خ د ذ ر: طبع که باعقل ٢٩[آ] ح: منتظر بعد

٣٠[آ] ذ: ساله ٣٠[ب] ث ح د ذ: چرخ؛ پ ث ج چ ح خ د ذ ر: خرج سفرهاش

٣١[آ] ح: یاد کنون آیدت؛ ث: مخواه، د: نخوان ٣١[ب] ث: مخواه؛ د: نخوان

٣٢[آ] ت د: زجهان؛ ث: جار؛ چ: جو ٣٢[ب] ج: وین؛ چ: جو

٣٣ - پ: حذف شده است. ٣٣[آ] - چو: ح ر - که ٣٣[ب] ح: مار

آن نفسی را که زبون غمست ‌ ‌ ‌ ‌ یاری یاران مددی محکمست
چون نفسی تازه شود بادوکس ‌ ‌ ‌ ‌ نیست شود صد غم از آن یکنفس
صبح نخستین چو نفس بر زند ‌ ‌ ‌ ‌ صبح دوم بانگ بر اختر زند
پیشترین صبح بخواری رسد ‌ ‌ ‌ ‌ گر نه پسین صبح بیاری رسد
از تو نیاید بتویی هیچ کار . ‌ ‌ ‌ ‌ یار طلب کن که بر آید زیار
گرچه همه مملکتی خوار نیست ‌ ‌ ‌ ‌ چون نگرم هیچ به از یار نیست
هست زیاری همه را ناگزیر ‌ ‌ ‌ ‌ خاصه زیاری که بود دستگیر
این دو سه یاری که تو داری ترند ‌ ‌ ‌ ‌ خشک تر از حلقهٔ در بردرند
دست در آویز بفتراک دل ‌ ‌ ‌ ‌ آب تو باشد که شود خاک دل
چون ملک العرش جهان آفرید ‌ ‌ ‌ ‌ مملکت صورت و جان آفرید

۳۴آپ: ازنفسی، ر: بی نفسی ‌ ‌ ۳۴بپ ج: مدد ‌ ‌ ۳۵آ-تازه: ر-گرم ‌ ‌ ۳۶آ-چو: ث ج-که

۳۶آت: برابلق زند؛ ج: باختر ‌ ‌ ۳۷ب ث: حذف شده. ؛ ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱ د: درحاشیه بخط دیگری نوشته شده.

۳۷آپ: پیشتر؛ پ ت: رسید ‌ ‌ ۳۷بپ: پس این؛ پ: بباری رسید؛ ت: رسید

۳۸آپ ذ ح: بتوبر، ث: بتوای، ج ر: بتوی ‌ ‌ ۳۸بچ: بیاید

۳۹آپ ث د: مملکت، ح: مملکتش ‌ ‌ ۳۹بپ ذ ر: یار طلب کن که به

۴۰آج: همه کس ناگزیر ‌ ‌ ۴۰ب-بود: ب-شود

۴۱آب پ ت خ ذ: یاران؛ پ: نواند، ث: ترند، ح: برند، ب: ترند ‌ ‌ ۴۱بث ج: تنگتر؛ پ: برتوند

۴۲آچ: برآویز ‌ ‌ ۴۲ب-شود: پ چ خ ذ ر: شوی

۴۳آج: عرش ‌ ‌ ۴۳ب-و: پ ج ح-حذف شده.

داد بترکیب کرم ریزشی　　صورت وجان را بهم آمیزشی
زین دو هم آغوش دل آمد پدید　　آن خلفی کو بخلافت رسید
دل که بر و خطبهٔ سلطانیست　　یکدش جسمانی و روحانیست
نور ادیمت زسهیل دلست　　صورت و جان هر دو طفیل دلست
چون سخن دل بدماغم رسید　　روغن مغزم بچراغم رسید
گوش در آن حلقه زبان ساختم　　جان هدف هاتف جان ساختم
چرب زبان گشتم ازان فربهی　　طبع زشادی پر و ازغم تهی
ریختم از چشمهٔ گرم آب سرد　　کاتش دل دیگ مرا گرم کرد
دست بر آوردم ازآن دستبند　　راه زنان عاجز و من زورمند
در تک آن راه دو منزل شدم　　تا بیکی تک بدر دل شدم
من سوی دل رفته وجان سوی لب　　نیمهٔ عمرم شده تا نیمشب
بر در مقصورهٔ روحانیم　　حلقه شده قامت چوگانیم

۴۴آ پ: زترتیب، ث ذ: بترتیب؛ د: بترتیب و؛ ر: بترتیب ادب　۴۴ب- و: پ- حذف شده؛ ث: هم از آویزشی

۴۵آ ر: آکوش، ح: آید　۴۶آ ح: دروخطه؛ ذ: درو

۴۶ب چ خ ر: الکرش؛ پ: الکرش روحانی وجسمانیست　۴۷آ د ذ: که سهیل

۴۸آ چ: بچرعم　۴۹آ ث ج ر: درین　۴۹ب پ چ ح خ ذ: دل هدف　۵۰آ ث: چوب زبان

۵۱آ ر: چشمه چشم؛ ب: چشمهٔ دل آبگرم، ۵۱آ- دیگ: ج ح ش ذ ر- آب؛ د: دیگ دلم

۵۲ب خ: زبان؛ ث: مستمند، د: من مستمند زورمند

۵۴آ- لب: چ- حذف شده.　۵۵ب پ ش ر: گوی شده.

گوی بدست آمده چوگان من		دامن من گشته گریبان من
پای زسر ساخته و سر زپای		گوی صفت گشته وچوگان نمای
کار من از دست و من ازخودشده		صد زیکی دیده یکی صدشده
همسفران جاهل ومن نوسفر		غربتم از بیکسیم تلخ تر
ره نه کزان در بتوانم گذشت		پای درون نی و سر بازگشت
چونکه درآن نقب زبانم گرفت		عشق رقیبانه عنانم گرفت
حلقه زدم گفت درین وقت کیست		گفتم اگر بار دهی آدمیست
پیش دران پرده بر انداختند		پردهٔ ترکیب در انداختند
از حرم خاص ترین سرای		بانگ برآمد که نظامی درای *

۵۶ج د: برست ۵۶-دامن: پ ذ- قامت ؛ ح: دامن دل گشته، ۵۷ پ: نما
۵۸- و ذ ح- خفته شده ؛ ث: دست خود ازخود، ۵۸ ث: دیده ویک
۵۹ ث ج: کاهل ۶۰ ث: راه نه کز در ؛ ذ: نتوانم ۶۰ ذ: درونی نه و
۶۱ ج: درین نقبه ؛ نقب: ذ- وقت ۶۱ پ ث ج چ خ د ذ: نقیبانه، ح: مقیمانه
۶۲ ب ت ذ: باین، ر: بدین ۶۲- بار: ث- راه
۶۳ ث د: پیش وران، ح: بیشتران، ر: پیش روان، خ ذ: پیش درآن؛ پرده: ب ت- حلقه؛
ج: پراندا ختند، خ: درانداختند ۶۳ ب: برانداختند ۶۴ پ: احرم ازخاص ترین، ر: لاجرم ازخاص ترین
۶۴ پ خ ر: درآمد، * ب: صفت خلوت چهارم، ث: صفت اول دریافتن دل
ح: گفتار درباز یافتن دل وحقیقت او درآن راه
د: درحضور دل وخلوت اوّل وصفت آن

خاص ترین حاجب آن در شدم   گفت درون آی درون تر شدم * *
بارگهی یافتم افروخته   چشم بد از دیدن او دوخته
هفت خلیفه بیکی خانه در   هشت حکایت بیک افسانه در
ملکی ازان بیش که افلاک راست   دولتی آن باد کزان خاک راست
در نفس آباد دم نیم سوز   صدر نشین گشته شه نیم روز
سرخ سواری بادب پیش او   لعل قبائی ظفر اندیش او
تلخ جوانی بیزک در شکار   زیر تر او سیهی دردخوار
قصد کمین کرده کمند افکنی   سیم زره ساخته روئین تنی
این همه پروانه و دل شمع بود   جمله پراکنده و دل جمع بود

۶۵آ پ: ترین ؛ حاجب: ح دش ذر: محرم ۶۵ب پ ت: برشدم ، چ ذ: برشدم
* * ج: درصفت دل وحضور اوّل ، چ: گفتار درخلوت اوّل ۶۶آ پ ح خ ر: آن ؛
د: پردهٔ سحر سحری سوخته ۶۷آ پ ث ج چ خ د ذ ر: هفت ۶۸آ، ۶۸آ، ۶۸ب ، ۶۸ب
۶۸آ پ خ ر ذ: ملک ؛ د: بیشه ۶۸ب پ ح: دولتیان خاک کزان ، ث: دولت آن خاک که خاک ،
ج: دولت ازان بیش که این ، چ: دولتی آن خانه که آن ، خ: دولتی آن خاک که آن ، ش: دولتان خاک که آن ؛
ذ: دولتی آن خاک که این ، ر: دولتیا خاک که آن ؛ د: که آن ۶۹آ ث: دمی نیم روز ؛ چ: آباد نیم سوز ؛
د: بیم سوز ، ذ: نیم روز ۷۰آ ب ت چ: سرخه ؛ ح: لعل قبائی ۷۰ب ح: سرخ سواری ؛ پ ت ث ذ: قبای
۷۱آ د: بلخ ؛ ث ح ش ذ ر: یزکی ؛ پ: برکی دردر ۷۱ب ر: زیر ترازوی سیهی ؛ پ ث ح: صبهی ، ج: سپهی
۷۲ چ: حذف شده. ۷۲آ ث: کرد کمین افکنی ۷۲ب ث: روشن ، ح: رویی
۷۳آ ث ح: آن ؛ خ: ویرانه ؛ ث: پروانهٔ دل

من بقناعت شده مهمان دل — جان بنوا داده بسلطان دل
چون علم لشکر دل یافتم — روی خود از عالمیان تافتم
دل بزبان گفت که ای بیزبان — مرغ طلب بگذر ازین آشیان
آتش من محرم این دود نیست — از نمک تازه نمک سود نیست
سایم ازین سرو تواناترست — پایم ازین پایه ببالاترست
گنجم و در کیسهٔ قارون نیم — با توام و از تو ببیرون نیم
مرغ لبم با نفس گرم او — پرّ زبان ریخته از شرم او
ساختم از شرم سرافکندگی — گوش ادب حلقه کش بندگی
خواجهٔ دل عهد مرا تازه کرد — نام نظامی فلک آوازه کرد
چونکه ندیدم ز ریاضت گزیر — گشتم از آن خواجه ریاضت پذیر

۷۴آ ث ج: بعنایت،

۷۵ پ: حذف شده. ۷۵ب ت: عالم کل تافتم؛ خ: یافتم

۷۶آ ذ: گفته ۷۶ب پ: بگذار این، ج: خیز ازین؛ چ: این

۷۷آ ث ج د: کاتش ۷۷ب پ: ان نمک این تازه، ج چ: وین (چ: این) جگر تازه؛ ش: این نمک از تازه،
ذ: این نمک آن تازه، ر: کان نمک این پاره؛ از: ث د- آن، ح خ: این

۷۸آ ب: سایهٔ این پ ت ث ج ح خ ذ: سایه ازین، ش: سایه ۷۸ب ت: پایه، خ: پایه ام

۷۹آ د: قارونیم، ۷۹ب پ چ ح خ ش ر: با تو نیم وز تو ۸۰ د: در حاشیه بخط دیگری نوشته شده

۸۰آ پ ش: دلم ۸۰ب خ: پرو ۸۱آ پ: گوش در حلقه کش

۸۲، ۸۳، XVI از ۲۹-۱ در نسخهٔ ث: حذف شده. ۸۳آ ج: بنودم؛ پ چ: گریز

* در خلوت اوّل وصفت ریاحین *

رایض من چون ادب آغاز کرد　　　از گرهٔ نه فلکم باز کرد
گرچه گره در گرهم بود جای　　　بر نگرفت از سر آن رشته پای
تا سر آن رشته بجائی کشید　　　کان گره از رشته بخواهد برید
خواجه مع القصّه که دربند ماست　　　گرچه خدا نیست خداوند ماست

XVI

*- * ب: خلوت پنجم ،　　پ: ناخواناست. ،　ت: صفت خلوت دوم

چ: گفتار درخلوت دوم

ح: گفتار درخلوت اول و اظهار خلوت بانواع ریاحین

خ: خلوت دوم ،　د: خلوت دوم درظهور ارواح غیب

ذ: خلوت اوّل و برون دادن خلوت بریاحین

ر: خلوت اول درپرورش دل

۱ پ: رایض می　　۱ ذ: کرُه

۲ پ ح د ذ ر: گرهش ،　　ج ش: برگرهش

۲ ج چ خ د ذ ر: این ؛　چ: جای

۳ ج خ در: این ؛　پ ح خ ذر: رسید

۳ ت: کزگره آن　　؛ بخواهد: د- بباید

شحنهٔ راه دوجهان منست — گر نه چرا درغم جان منست
گرچه بسی ساز ندارد زمن — شفقت خود باز ندارد زمن
گشت چو من بی ادبی را غلام — آن ادب آموز مرا کرد رام
کز چو منی سر بهزیمت نبرد — صحبت خاکی بغنیمت شمرد
روزی ازین مصر زلیخا پناه — یوسف خوش خلق برون شد زچاه
چشم شب ازخواب چو بردوختند — چشم و چراغ سحر افروختند
صبح چراغ فلک افروز شد — کحلی شب قرمزی روز شد
خواجه گریبان چراغی گرفت — دست من و دامن باغی گرفت
دامنم از خار غم آسوده کرد — تا بگریبان بگل آموده کرد
من چو لب ژاله شده خنده ناک — جامه بصد جای چو گل کرده چاک

۵آ ذ: شحنهٔ کار ۵ب ج چ ح: ورنه
۶آ پ ج: زما ۶ب پ ج: زما
۷آ ح: بس ادب آموخت ؛ پ: گشت رام ؛ ج چ خ: نام
۸آ پ د ر: از، ح: ازچون منی ؛ ذ: ببرد
۹آ پ ج چ ح خ د ذ ر: یوسفی کرد و برون شد
۱۰آ پ: ازخاک ۱۰ب و: ر- حذف شده.
۱۱آ- فلک: ج- سحر ۱۲،۱۳: پ ۱۳،۱۲ ۱۳آ ح: خوار، پ: آسوده گشت
۱۳ب: زگل. ح: گل ؛ ج ح خ: آلوده، ذ: اندوده ؛ پ: آموده گشت
۱۴آ پ ج ح خ د ذ ر: لاله، پ ح خ: شدم ؛ ج: دل لاله شدم خشمناک ۱۴ب- چوگل: چ- حذف شده.

لاله دل خویش بجانم سپرد   گل کمر خود بمیانم سپرد
گه چو می آلوده بخون آمدم   گه چو گل از پوست برون آمدم
گل بگل و شاخ بشاخ ازشتاب   میشدم ایدون که شود نشو آب
تا علم عشق بجائی رسید   کز طرفی بوی وفایی دمید
نکتهٔ بادی بزبان فصیح   زنده دلم کرد چو باد مسیح
دربزمین ریخت عماریم را   تک بصبا داد سواریم را
گفت فرود آی و زخود دم مزن   ور نه فرود آرمت ازخویشتن
منکه بر آن آب چو کشتی شدم   ساکن آن باد بهشتی شدم
آب روان بود فرود آمدم   تشنه زبان برلب رود آمدم
چشمهٔ افروخته تر زآفتاب   خضر نه خضراش ندیده بخواب

---

۱۵ ب ت: حذف شده. ۱۵آ پ: بجانم ۱۶آ ح: مل آلودهٔ خون؛ خ: آلودهٔ خون؛ پ: آلوده جون؛ ذ: گاه من آلودهٔ خون
۱۶آ-پوست: ت د-غنچه، ر: پردم ۱۷آ ح: بادوآب، ر: نشأ آب؛ ش: سوم سوی آب ۱۸آ پ ح ذ ر: رسید
۱۹آ د: نکتهٔ گویا؛ ذ: نکتهٔ تازی بزبانی؛ ش: نکتهٔ تازی ۱۹ب-کرد: پ-گشت

۲۰ ب ت: حذف شده. ۲۰آ ج چ ح خ د: زربزمین، ر: زیرزمین ۲۰ب خ: یک؛ خ: عماریم را
۲۱آ-و: پ د ذ-حذف شده. ۲۱ب ت ج خ: گرنه ۲۲آ ج چ خ: درآن؛ ذ: بدآن آب چو کشتی بدم
۲۲ب-باد: پ-خاک؛ ر: ساکن ازآن باد؛ ذ: بدم
۲۳ب ت: تشنه روان
۲۴آ پ: افروخته چون آفتاب؛ ج: از آفتاب
۲۴ب پ چ: چو خضراش، خ: چه خضراش، ذ ر: بخضراش

خواب گهی بود سمن زار او	خواب کنان نرگس بیدار او
دایرهٔ خطّ سپهرش مقام	غالیهٔ بوی بهشتش غلام
گل زگریبان چمن کرده جای	خارکشان دامن گل زیر پای
آهو و روباه در آن مرغزار	نافه بگل داده و نیفه بخار
طوطی از آنگل که شکرخنده دید	برسر سبزیش پراکنده دید
تازه گیا شیر چو شکر بدست	آهو کانش زشکر شیرمست
جلوه گر از حجلهٔ گلها شمال	گل شکن از شاخ گیاها غزال *
خیری و منشور مرکّب شده	مروحهٔ عنبراشهب شده
سرمهٔ بیننده چو نرگس نماش	سوزن افعی چو زمرّد گیاش
قافله زن یاسمن وگل بهم	قافیه گو قمری و بلبل بهم

---

۲۵ د: ازو ۲۵ ب ت: خواب کن، پ: خواب کن ان، ج د: خوابگه؛ پ ج ذ: بیمار او ؛ د: ازو. ۲۶ پ: بنام
۲۷ چ: بگریبان گیا؛ چمن: پ خ ذ- گیا، ر: سمن، د: بالای سطر- گیا- افزوده شده.
۲۸ ر: بگل و داده و ؛ خ: داده بنفشه ؛ ح: بخوار ۲۹ ج د: ازان گل بشکر ؛ دید: پ ج چ ح خ د ذ ر- بود
۲۹ چ ح خ د ذ ر: پراکنده بود؛ پ ذ: پراکنده بود ؛ ج: بر پر خود سبزیش افکنده بود
۳۰ شیر: پ- سبز، ح: تازه گیا طوطی شکر پرست، ذ ر: تازه گیا طوطی شکر بدست ۳۰ پ: آهوکان از شکرش سیر ؛
ث ج ح ذ ر: آهوکان از شکرش (ث: شکر، ح: وز شکر). ۳۱ ح: جلوه گران حلّه ؛ چ: از طعه
۳۱ ث ج ر: گل شکر ؛ ج: گیابا، ح د: گیاهان. * خ: طوطی باغ از شکرش شرمسار- چون سر طوطی زنخش طوق دار- افزوده شده.
۳۲- و: چ خ- حذف شده. ح: منشور ؛ ر: خیری منشور ؛ ش: خیری و سوریش ۳۳ ث: سوسن بیننده ؛ ج: سوس گوینده؛
پ چ ح: بیند. ۳۳ پ ث ح ر: سوسن، چ: سودن ؛ پ: لاس ۳۴ ث: بلبل و قمری

سوسن یکروزهٔ عیسی زبان — داده بصبح از کف موسی نشان
فاخته فریادکنان صبح گاه — فاخته گون کرده فلک را باه
باد نویسنده بدست امید — قصّهٔ گل بر ورق مشک بید
که بسلام سمن آمد بهار — گه بسپاس ایزد گل رفت خار
ترک سمن خیمه بصحرا زده — ماه‌ز بر خیمه ثریّا زده
لاله بآتشگه راز آمده — چون مغ هندو بنماز آمده
هندوک لاله و ترک سمن — سهل عرب بود و سهیل یمن
آب ز نرمی شده قاقم نمای — طرفه بود قاقم سنجاب سای
روزن باغ از علم سرخ و زرد — پنجره‌ها ساخته بر لاجورد
شاخ زنور فلک انگیخته — در قدم سایه درم ریخته

۳۵آ ث ج: یک روزه چو عیسی ۳۶ب پ خ ذ: زآه، چ: زراه ۳۷ب پ ذ: قصّهٔ دل
۳۸آ پ: گل بسلام، خ: گر بسلام ؛ ب: سخن، ر ش: چمن ۳۸ب پ: که بسپاس آمد و گل، ج خ: که بسپاس از بر گل ؛
ث: که بسپاس ایزد گل رفته ؛ ح ذ: از در گل ؛ د: از در گل - زیر کلمهٔ - در - کلمهٔ - بر - افزوده شده ؛ ش: آمده گل نزد خار،
ر: آمد گل پیش خار ؛ ج: رفته ۳۹ب پ ذ: حذف شده.
۳۹آ ج چ خ: مه ؛ ح: ماه مدین ؛ ش: مه زبر چرخ ؛ ث: ماه قدم را بثریّا، د: ماهچه بر چتر ثریّا، ر: ماهچه خیمه بثریّا
۴۰آ چ: بآتشکده ۴۰ب پ: مغ و
۴۱آ ح: هندوی یک ۴۲ ج: حذف شده. ۴۲، ۴۳: ر ۴۲، ۴۳
۴۲آ ذ: ابر ؛ پ: آتش نمای ؛ ۴۲ب چ: طرفه شده ۴۳آ ذ: سوزن، ر: زورق ؛ پ: باغ علم
۴۳ب پ چ ح خ ر: از لاجورد ، ذ: بر لاژورد

سایه سخن گو بلب آفتاب ‌‌ زنده شدهٔ ریگ بتسبیح آب
نسترن از بوسهٔ سنبل بزخم ‌‌ ازمژهٔ غنچه لب گل بزخم
ترکش خیری تهی از تیر خار ‌‌ گاه سپرخواست گهی زینهار
سحر زده بید و بلرزه تنش ‌‌ مجمر لاله شده دود افکنش
خواست پریدن چمن ازچابکی ‌‌ خواست چکیدن سمن از نازکی
نیشکر ازخنده برون آمده ‌‌ زردهٔ گل لعل بخون آمده
آنگل خودرای که روی بود ‌‌ از نفسش باد سخن گوی بود
سبزتر از برگ ترنج آسمان ‌‌ آمده نارنج بدست آن زمان
چون فلک آنجا علم آراسته ‌‌ سبزه بکشتیش بدرخواسته
هرگره از رشتهٔ آن سبزخوان ‌‌ جان زمین بود و دل آسمان

۴۵/۱ د: زلب ۴۵/۲ چ: زنده شود ؛ ریک: ج- رود ؛ ر: زتسبیح
۴۶/۱ ح: خوشهٔ ۴۷/۱ ح: نرگس و ، ذ: خرگه خیری ؛ ثح: ازرخم خار (ح: خوار)
۴۷/۲ پ: خواه ؛ ج ر: خواسته گه ؛ د: ساخته گه- زیرگل- ساخته- گل خواسته- افزوده شده
۴۸/۱ د ر: بید ؛ ثج: سخت شده بید ۴۸/۲ ذ: مجمره
۵۰/۱ پ ثچ در: نی بشکرخنده ؛ ج خ: نی شکرخنده ، ح: نی زشکرخنده ، ذ: گل بشکرخنده ۵۰/۲ ب ت: زرد ؛ در: نعل
۵۱/۱ ج: وان گل ۵۱/۲ ح د: نفس ؛ باد: ج- باغ
۵۲/۲ ج: وامده ، چ ذ: نامده ، پ: نامده ۵۳،۵۴،۵۵: ث- حذف شده ۵۳/۱ ج: اینجا علم افراخته
۵۳/۲ پ: ببیشش ؛ ج: زکینش سپرانداخته ، ح: بکشتانش تبر ؛ د: سبزه بسبزه شده پیراسته
۵۴/۱ ج: هرکه ازان رسته ؛ ذ: ازسبزهٔ این هفت خوان ؛ خ: این

اختر سرسبز مگر بامداد گفت زمین را که سرت سبز بود
یا فلک آنجا گذر آورده بود سبزه به بیجاده فروکرده بود
چشمه درفشنده تر ازچشم حور تا برد ازچشمهٔ خورشید نور
سبزه بآن چشمه وضوساخته شکر وضو کرده و پرداخته
مرغ زگل بوی سلیمان شنید ناله داودی ازآن برکشید
چنگل درّاج بخون تذرو سلسلهٔ ریخته برپای سرو
محضر منشور نویسان باغ فتوی بلبل شده برخون زاغ
بوم کزآن بوم شده پیکرش سرّ دلش گشته قضای سرش
باد یمانی زسهیل نسیم ساخته کیمخت زمین را ادیم
لاله زتعجیل که بشتافته ازجهتش دل خفقان یافته

---

۵۵ آ ح: هم ازبامداد. ۵۶ آ چ ح خ د: تا ؛ ث: بافلک آنجاکه زر

۵۶ ب ذ: سبزه بسنجاب، د: سبزه بسجاده - درحاشیه - به بیچاره - نوشته شده ؛ فرو: ر - گرو، ث: گره ؛ ج: بیچاره فروخورده بود،

ح: بسجاده درآورده بود ۵۸، ۵۷: پ ۵۷، ۵۸ ۵۷ آ ح ذ: درافشنده تر، خ د: درخشنده تر

۵۸ آ ث: سایه بران ؛ ج ح د: بدان، ر: برآن. ۵۸ ب ث: کرده برانداخته ۶۰ ب پ: ساخته درپای ؛

ث ج ح: سلسله را (ح: سلسلها) ریخته درپای، چ خ ر: سلسله آویخته در (خ: بر) پای ؛ د: سلسلها - بالای - ریخته -

- کلمهٔ - ساخته - افزوده شده. ؛ ذ: سلسلهٔ بیخته. ۶۱ آ چ خ: ازهمه منشور ؛ ح: محضرو ؛ ذ: زبستان وباغ

۶۱ آ ح: درخون. ۶۲ آ پ: نرم کران نرم ۶۳ ت: درحاشیه بخط دیگری نوشته شده. ۶۳ آ ث ج ح در: بسهیل

۶۳ ب ذ: کیمبخت ۶۴ آ ج: لاله تعجیل ۶۴ ب - از: د - زان، ذ: زین ؛ پ: ازنفسش، چ خ: ازجهش،

ح: ازچمنش، رش: ازتبش دل - بعقیدهٔ منقّد - ازتپش دل - باید صحیح تر باشد. ؛ پ: تافته

سایهٔ شمشاد شمایل پرست　　سوی دل لاله فرو برده دست
ناخن سیمین سمن صبح فام　　برده زشب ناخنهٔ شب تمام *
صبح که شد یوسف زرّین رسن　　چاه کنان در زنخ یاسمن
زرد قصب خاک برسم جهود　　کاب چو موسی ید بیضا نمود
خاک بآن آب دوا ساخته　　هرچه فرو برده بر انداخته
نور سحر یافته میدان فراخ　　سایه روی را بصبا داده شاخ
باد گزیده لب خورشید را　　شانه زده باد سر بید را
سایه و نور از علم شاخسار　　رقص کنان برطرف جویبار
عود شد آن خار که مقصود بود　　کاتش گل مجمری از عود بود
گردن گل منبر بلبل شده　　زلف بنفشه کمر گل شده
مرغ ز داود خوش آواز تر　　گل ز نظامی شکر انداز تر

۶۵،۶۶،۶۷ پ: حذف شده.　۶۵آ ث ذ: بدست　۶۵ب ذ: بست.　۶۶آ ذ: ناخن سیمش، ث: سحن صبح بام، بت: بلم
۶۶ب ث ج ح خ د ذ: گل تمام، چ: مه تمام؛ د: درحاشیه - مه - افزوده شده.　* ذ: خلوت دوم - افزوده شده.
۶۷آ ح: درزنخ خویشتن　۶۸،۶۹: ب ت ذ - ۶۸،۶۹　۶۸آ ح: یهود　۶۹ پ: حذف شده.
۶۹آ ث ذ: بدآن، ج ح خ ذ: بدان　۶۹ب ث: تر انداخته
۷۰آ پ: تافته، ذ: تافته　۷۰ب ذ: وی را.　۷۱آ پ ذ: باده گزیده، ث: بازگزیده، چ خ: ابرگزیده، ر: سایه گزیده
۷۱آ - باد: ث - باز　۷۲،۷۳: پ ۷۲،۷۳　۷۲آ ث: سایهٔ نور؛ پ ح: ازعمل؛ ذ: شاخ وبلر
۷۳آ ب: آن خاک، ح: آن باد؛ ذ: آن خامهٔ مقصود بود　۷۳ب ح: آتش وگل مجمرآن؛
د: آتش دل مجمرآن؛ پ ث ج چ خ ذ ر: آتش گل مجمرآن؛　ج ح: دود بود

* خلوت دوم در گشایش حالات *

باد نقاب از طرفی بر گرفت	خواجه سبک عاشقی در گرفت
گل نفسی دید شکر خندهٔ	بر گل و شکر نفس افکندهٔ
فتنهٔ آنماه قصب دوخته	خرمن مه را چو قصب سوخته
تا کمر از زلف زره بافته	تا قدم از فرق نمک ساخته
دیدن او چون نمک انگیز شد	هر که درو دید نمک ریز شد
تا نمکش با شکر آمیخته	شکر شیرین نمکان ریخته
طوطی باغ از شکرش شرمسار	چون سر طوطی زنخش طوق دار

XVII

- ب ت چ خ ذ: حذف شده. ث: خلوت دوم و تماشای او، ج: در خلوت دوم ح: صفت شاهد و عاشق باوی، د: خلوت سوم در مشاهدهٔ حقیقت، ر: ثمرهٔ خلوت اول

۱آ ث: خواجه ره؛ ج خ ر: عاشق از سر گرفت، د: عاشقی اندر گرفت؛ پ: برگرفت ۲ ب ت: حذف شده ۲آ خ: خنده را ۲ب خ: بر شکر و گل؛ خ: افکنده را ۳ خ: حذف شده. ۳آ فتنه: ذ- حقّه؛ د: از ماه ۳ب چو: پ- حذف شده. ث ج: خرمن گل را قصب (ج: بقصب) ۴آ چ: تا نمک؛ زره: چ خ- گره؛ پ ث: گره یافته، ح ذ: گره بافته؛ ج: یافته ۴ب ج چ: گره یافته؛ پ ث ح خ د ذ ر: یافته ۵آ ذ: دیدهٔ ۵ب ج: هر که نمک دید

۶آ ج: تا شکرش با نمک آمیختند ۶ب ج: ریختند

۷آ ث: از نفسش ۷ب پ ث ذ: پر؛ چ: طوق وار

زان زنخ گرد چو نارنج خوش — غبغب سیمین چو ترنجی بکش
مست نوازی چو گل بوستان — توبه فریبی چو می دوستان
لب ز طبرزد چو طبرخون بدست — مغز طبرزد بطبرخون شکست
سرخ گلی سبزتر از نی شکر — خشک نباتی همه جلّاب تر
خاک چو عودش که جگرسوز بود — غالیه سای از صدف روز بود
در غم آن دانهٔ خال سیاه — جملهٔ تن خال شده روی ماه
جزع زخورشید جگرسوزتر — لعل ز مهتاب شب افروزتر
از بنهٔ دل که بوزسنک داشت — راه چو میدان دهن تنگ داشت
زان دل سختش که جگرخواره گشت — برجگر او دل من پاره گشت
لب بسخن خنده بشکرخوری — رخ بدعا غمزه بافسونگری
بسته چو حقّه دهن مهره دار — راهگذر مانده یکی مهره وار
عشق چو آن حقّه و آن مهره دید — بوالعجبی کرد و بساطی کشید

۸آ در: سمین؛ ج: شیرین چو ترنج؛ پ: ترنجش ۹آ ح: دل دوستان
۹ب پ: فروشی چو رخ؛ ح: فروشی چو می و بوستان؛ ر: چو مل؛ ج: چو رخ
۱۰آ پ ث ج چ ح خ د ذ ر: لب طبری وار (ج: وز) طبرخون؛ بدست: پ ـ شده ۱۰ب ح: ز طبرخون؛
پ: چو طبرخون شده ۱۲آ ج ح خ در: خال؛ چ: که شکرریز بود ۱۲ـ از: پ ث چ ج ح خ د ذ ر ـ حذف شده؛ ذ: طرف
۱۳ب ث ج: جملهٔ تب؛ پ: خاک ۱۴آ ث ح خ ذ: چرخ، ج: روی ۱۵ب ح: دهنی ۱۶، ۱۷، ۱۸ ح: حذف شده
۱۶آ ج: زان سخنش راکه؛ گشت: پ ـ بود ۱۶ب پ ث ج چ خ د ذ ر: برجگر من؛ گشت: پ ـ بود
۱۷آ ث: سخن ۱۸آ پ ج خ: مهره دار ۱۹آ پ ث ح: مهره و آن حقّه ۱۹ب ث ر: بلعجبی؛ چ: بوالعجمی

کیسهٔ صورت زمیانم گشاد   طوق تن از گردن جانم گشاد *
کار تن از طاقت من درگذشت   آب حیاتم زدهن برگذشت
عقل عزیمت گر ما دیو دید   نقرهٔ آن کار بآهن کشید
دل که بشادی غم دل میگرفت   چشمهٔ خورشید بگل میگرفت
مونس غم خوارهٔ غم می بود   چاره گر میزده هم می بود
ای تبش ناصیه از داغ من   بیخبر از سبزه و از باغ من
سبزه نظر بود و فلک تاب او   باغ سخن بود و سرشک آب او
وانکه رخش پردگی خاص بود   آینهٔ صورت اخلاص بود
بس که سرم بر سر زانو نشست   تا سر این رشته بیامد بدست
این سفر از راه یقین رفته‌اند   راه چنین رو که چنین رفته‌اند
محرم این راه تو نهٔ زینهار   کار نظامی بنظامی گذار

---

* ث: بیت‌های شماره ۴۰-۲۰ بند XVIII نوشته شده.

۲۱آ ر: کاب؛ ح: حیواتم؛ ذ: درگذشت ۲۲آ ح: عقل ملامت گر؛ ث: دیر، ۲۲ب: کان

۲۳آ-که: ب-حذف شده. ۲۴آ ج چ خ: مونس و؛ می: پ ث چ ح خ د ذ ر-وی

۲۵آ خ: این؛ ج ر: ای بتپش (ج: این تبش) ناصیت؛ پ: ناصیت؛ د ذ: ناصیهٔ داغ من ۲۵ب-سبزه: ح-چشمه

۲۶آ ذ: سبز، پ ث ج چ ح خ د ر: سبزه فلک بود و نظر؛ بود و: ح-برد، و: د-حذف شده.

۲۶ب-سخن: پ ث ج خ د ذ ر: سحر؛ ح: شجر؛ و: ذ-حذف شده. سرشک: پ-شکر، ۲۷آ ث: آنکه ۲۸آ ح: من که

۲۸ب ح: آن؛ پ ح ذ: نیامد، چ خ: درآمد، د: بیاید

۲۹آ د: این سخن؛ پ: اراه؛ پ ث ج چ ح ر: رفته‌ام، ذ: گفته‌ام، ۲۹ب پ ث ج چ ح ذ ر: رفته‌ام

۳۰آ پ: این پرده نهٔ، ح: آن راه نهٔ؛ ر: راه نهٔ؛ چ خ: نه توئی، د: چونهٔ

مقالت درکتابت بطریق عشرت شبانه وصفت خلوت دوّم

خواجه یکی ره بتمنای جنس | زد دو سه دم با دو سه ابنای جنس
یافت شبی چون سحر آراسته | خواستهایی بدعا خواسته
مجلسی افروخته چون نوبهار | عشرتی آسوده‌تر از روزگار
آه بخور از نفس روزنش | شرح ده یوسف و پیراهنش

XVIII

- ب: درسابقهٔ نظم سخن ، ت: درصفت خلوتی دیگر فرماید

ث: خلوت سیوم وکتابت بطریق عزت ، ج: درخلوت سیم بطریق کتابت ،

چ: گفتار درخلوت سوم ، ح: گفتار درخلوت دوم و اظهار آن برطریق شباب ، خ: خلوت سوم ،

د: خلوت چهارم ، ذ: صفت خلوت سیوم بطریق شبانه ،

ر: خلوت دوم درعشرت شبانه

۱-ره: ج ح در- شب ؛ خ: یکی شب بتماشای

۱ ث: رفت برون بادوسه ؛ خ: زد نفسی بادوسه

۲ ث: خواستهارا ج ذ: خواستنیها ، ر: خواستهای

۳ پ د ث: مجلس ۳ پ ث د: عشرت ؛ ذ: آسودتره

۴-بخور: ث-بخود ؛ ث ج د: روشنش

۴ ح: شرح ده از ؛ پ: یوسف پیراهنش

شحنهٔ شب خون عسس ریخته   بر شکرش پر مگس ریخته

پرده شناسان بنوا درشگرف   پرده نشینان بوفا درشگرف

پای سهیل از سر نطع ادیم   لعل فشان بر سر درّ یتیم

شمع جگر چون جگر شمع سوخت   آتش دل چون دل آتش فروخت

در طبق مجمر مجلس فروز   عود شکر ساز و شکر عودساز

شیشه زگلاب شکر می فشاند   شمع بدستارچه زر می فشاند

از پی نقلان شده می بوسه خیز   چشم و دهان شکّر و بادام ریز

شکر و بادام بهم نکته ساز   زهره و مرّیخ بهم عشق باز

وعده بدریوزهٔ گوش آمده   خنده بدریوزهٔ نوش آمده

نیفهٔ روبه چو پلنگی بزیر   نافه آهو شده زنجیر شیر

۵آ د: چون عسس انگیخته   ۵ب - ریخته: ج - بیخته   ۶ب، ۶آ: ح ۶آ، ۶ب

۶آ چ: پرده نوازان ؛ ج: بنوائی شگرف، د: نوادر شگفت   ۶ب ج: بوفائی شگرف ؛ ح: در شگفت

۸آ ب ح: شمع دلم چون   ۸ب ب: آتش جان چون دل وجان برفروخت

۹آ چ خ: برطبق   ۹ب - ساز: پ ذ - بود ؛ و: چ - حذف شده.

۱۰آ د: شیشهٔ گلاب ؛ ح: شیشهٔ گل آب گهر می فشاند

۱۱آ - نقلان شده می: ذ - آن نقل می، ج: آن نقل و می ؛ ح: نقل آن زمی ؛ پ ث: نقلان می ؛ د: در حاشیه صنم بوسه خیز - افزوده شده

۱۱ب چ ح د: دهن ؛ ث: چشم دهن

۱۳آ ذ: گوس

۱۴آ ح: پلنگ

یار گریبان‌کش و دامن‌کشان — آستی از رقص جواهرفشان
شمع چو ساقی قدح می بدست — طشت می آلوده و پروانه مست
خواب چو پروانه پر انداخته — شمع بشکرانه سر انداخته *
پردگی زهره درآن پرده چست — زخمه شکسته بادای درست **
خواب ربایینده دماغ ازدماغ — نور ستاننده چراغ ازچراغ
آنچه بصد عمر کسی یافته — هم نفسی درنفسی یافته
نزل فرستنده زمان تازمان — دل بدل وتن بتن و جان بجان
گفتی از آن حجره که پرداختند — رخت عدم در عدم انداختند
مرغ طرب نامه بپر بازبست — هفت پر مرغ ثریا شکست
آتش مرغ سحر ازباب زن — بر جگر خوش نمکان آب زن

۱۵ث: حذف شده. ۱۵ا-یار: پ-ناز، ح: باد؛ د: ناز؛ و: ب پ ت د-حذف شده. ۱۵آح: آستین

*ح: بیت ۴۹ نوشته شده. ۱۸آ-زخمه: پ چ چ خ د-نغمه، ر: زخمه(نغمه)؛ چ ذ: بادائی

**پ ذ: از بیت شماره ۴۹ تا بیت شماره ۲۴ بند XIX، بعد از همین بیت نوشته شده.

ث ۴۸-۱۹: بعد از بیت شماره ۲۰ بند XVII نوشته شده. ۱۹ب پ: رباسزه، ت: ربایبزه،

ج ح ر: ربانیده، چ: رمایبزه ۲۰ا ث ر: آنچه (ث: انکه) همه عمر؛ عمر: ح-سال

۲۰آ-م: ج ذ-هر؛ پ: بافته ۲۱ا-نزل: پ-ترک؛ ح: فرستند ۲۱آپ ذ: تن بتن و دل بدل و

۲۲ا ث: پرداخته ۲۲آ ث: انداخته

۲۳ ح: حذف شده.

۲۴آ پ: آتش آن مرغ سحر تاب زن؛ ث: ازسحر تاب زن

مرغ گران خواب تر ازصبحگاه	پای فلک بسته تراز دست ماه
حلقهٔ درپردهٔ بیگانگان	زلف پری حلقهٔ دیوانگان
درغم آن حلقه دل مشتری	تنگ تراز حلقهٔ انگشتری
تاختن آورده پری زادگان	همچو پری بردل افتادگان
برره دل شاخ سمن کاشته	خار بنوک مژه برداشته
میوهٔ دل نیشکر خدّشان	گلبن جان نارون قدّشان
فندقهٔ شکّر و بادام تنگ	سبز خط از پستهٔ عنّاب رنگ
درشب خط ساخته سحرحلال	بابلی غمزه و هندوی خال
هرنفس ازغمزه وخالی چنان	گشت جهان بابل وهندوستان
چون نظری چند پسندیده رفت	دل بزیارت گری دیده رفت

۲۵-پای: ذ-رای ؛ فلک: چ-حذف‌شده. ۲۶-پردهٔ: چ خ-گردن؛ بیگانگان: ح-دیوانگان
۲۷پ: حذف‌شده. ۲۷-غم: پ ج چ ح خ رخم ؛ دل: ج-پر
۲۸ح خ: همچون، د: بیم پری ؛ افتادگان: ر-آزادگان (افتادگان) - ث: نظّارگان
۲۹-برره: ج-دررە ، ث خ: پردهٔ ، ذ: بررخ
۳۰-نیشکر: ج-نارون
۳۱ث ج ذ: شکّر بادام تنگ ۳۱-پستهٔ: پ-سبزهٔ ؛ ث: سبزتر از
۳۲ث پ ج چ ح خ ذ: درخط شب ۳۲-بابلی: ب-بلبلهٔ، ت: بابلهٔ ؛ ث: بابلی ازغمزهٔ هندووخال
۳۳ذ: غمزهٔ خالی ۳۳پ چ ح خ د ذر: گشته ؛ پ ث خ: بابل هندوستان
۳۴ب ت: حذف‌شده. ۳۴ج: نظر

غمزه زبان تیزتر از خار ما　　جعد گره گیرتر از کار ما
شست کرشمه چو کماندار شد　　تیر نیند اخته بر کار شد
باد مسیح از نفس دل دمید　　آب حیات از دهن گل چکید
گل چو سمن غالیه برگوش داشت　　مه چو فلک غاشیه بر دوش داشت
چون رخ ولب شکّر و بادام ریخت　　گل بحمایت بشکر در گریخت
هر نظری جان جهانی شده　　هر مژه بتخانهٔ جانی شده
زلف سیه بر سر سیم سپید　　مشک فشان بر ورق مشک بید
غبغب سیمین که کمربست از آب　　قوس و قزح شد زنقف آفتاب
زلف براهیم و رخ آتش گرش　　چشم سماعیل و مژه خنجرش
آتش از این دستهٔ ریحان شده　　خنجر از آن نرگس خندان شده
بوسه چو می مایهٔ افکندگی　　لب چو مسیحا سبب زندگی

۳۵آ د: خارها، ر: خارها (ما)　۳۵ب-جعد: ج ذ-زلف؛ د: کارها، ر: کارها (ما)

۳۶آ-کرشمه: پ-کرسمش؛ ح: چون، ث: که　۳۶ب ح: تیر پر انداخته؛ ث ذ: تیر بینداخته پر کار شد

۳۷ ث: حذف شده.　۳۷آ ح: ازنفس (ح: ازنفسی) دردمید　۳۸آ چ ج خ ر: درگوش

۳۸ب-غاشیه: ذ-غالیه؛ داشت: چ-حذف شده.　۳۹آ چ خ: چون لب ورخ؛ ذ: رخ لب

۳۹ب ث: گل بجنایت　۴۰آ پ ث ج چ ح خ ذ: جان و　۴۰ب-بتخانه: چ خ-بتخاله؛ پ: خانه جهانی شده.

۴۱آ ح: فشان چون ورق　۴۲ب-قزح: ث-قدح؛ ج ح د ذ ر: قوس قزح

۴۳آ- و: ث-حذف شده؛ ت: رخ آن شکرش　۴۳ب-مژه: چ خ-زبان　۴۴آ ج: آتش این

۴۴ب ج: خنجر آن؛ خندان: ر-فتان　۴۵آ پ: افکندگیست　۴۵ب ر: نفس (سبب)؛ پ: زندگیست

خوی چو بگل قطرهٔ نسرین شده	خرمن مه خوشهٔ پروین شده
باز شده گوی گریبان حور	خط سحر یافته طغرای نور
همّت خاصان ودل عامیان	شیفته زان نور چو سرسامیان
غمزه منادی که دهن خسته بود	چشم سخن گو که زبان بسته بود
می چو گل آرایش اقلیم شد	جام چو نرگس زر درسیم شد
عقل درآن دایرهٔ سرمست ماند	عاقبت از صبر تهی دست ماند
در دهن ازخنده که راهی نبود	طاقت را طاقت آهی نبود
صبر ببی زیر نوا تنگ داشت	فتنه سر زیر دو آهنگ داشت
یافته در نغمهٔ داود ساز	قصّه محمود وحدیث ایاز

---

۴۶ پ: خوی چو برخ گل نسرین شدی، ر: خوی برخ چون گل ونسرین شده، ج: خوی که روان برگل ونسرین شدی، چ: خوی چو زرخ برگل ونسرین شدی، ح: خوی برخ او گل نسرین شده، خ: خوی زرخش برگل نسرین شدی، د: خوی چو پران صفحهٔ نسرین شدی، ذ: خوی چو برخ برگل ونسرین شده، ث: خوی برخش برگل ونسرین شده

۴۶ ج چ خ د: شدی؛ پ: خوشهٔ او خرمن پروین شدی ۴۷ـ طغرای: ث ـ میدان ۴۸ ح: جان خواصان و

۴۹ ح: حذف شده. ۴۹ د: غمزهٔ شادی که دهان ـ بالای طر ـ منادی ـ افزوده شده. پ ج ذ ر: دهان

۴۹ پ: سخن گوی زبان ۵۰ ث: حذف شده. ۵۰ـ آرایش: ح ـ از آتش، پ: اطلام ۵۰ـ زردر: ج ـ زردرم، چ: زدو، ح خ: ززرد، د: زدو ۵۱ـ ماند: چ ـ شد ۵۱ـ ماند: چ ـ شد؛ ث: عافیت ازصبر بری دست ماند ۵۲ پ: دهن خنده، ث ح ذ: آن خنده ۵۳ ب: حذف شده. ۵۳ـ ببی: پ ـ بس، ح: ببر؛ ذ: صبر سر زیر نغو آهنگ داشت، ث: صبر ببر دید نوا، در: صبر دران پردهٔ نوا

۵۳ـ دو: ر ـ در؛ ذ: زیر و دو

۵۴ـ نغمه: ب ت ـ داعیه، پ: غنچه، ج چ ذ: غنّه، ح: لهجه؛ خ: یافته دل در غنّه

شعر نظامی شکر افشان شده   ورد غزالان غزلخوان شده*
عمر بر آن فرش ازل یافته   آنچه شده باز زسر یافته
دیده در آن سجده تحیات خوان   گوش در آن نامه تحیّت رسان
تنگ دل از خندهٔ ترکان شکر   سرمه بر از چشم غزالان نظر
ترک قصب پوش من آنجا چو ماه   کرده دلم را چو قصب زخم گاه
مه که بشب دست بر افشانده بود   آنشب تا روز در آن مانده بود
ناوک غمزه‌ش چو سبک پر شدی   جان بزمین بوس برابر شدی
شمع ز نورش مژه پر اشک بود   چشم و چراغ آبله زان رشک بود

۵۵آ-شکر: ح-گهر   * ر: سرلوحهٔ-ثمرهٔ خلوت دوم-افزوده شده.

۵۶آ-برآن: ث ح خ ذ-بدان، ج: ازان؛ ازل: پ-عل؛ ب چ: مافته، خ: تافته، ر: بافته، د: عمر ازان عرش خبر یافته

۵۶ب-زسر: ح ر-بدل؛ خ: هرچه شده باز زسر تافته   ۵۷ب، ۵۷آ: ر-۵۷ب، ۵۷آ   ۵۷آ-خوان: ث-خواند

۵۷ب ث: نکته تحیت رساند؛   خ: تحیات خوان

۵۸ب ح خ ذ: براز؛ ث: بران چشم؛ نظر: ب ح-نگر؛ ت: سر براز چشم غزالان شکر، د: سرمهٔ ازچشم غزالان نگر-

-د-درحاشیه-سرمه براز چشم غزالان نگر-افزوده شده.   ۶۰، ۵۹: ث چ خ-۵۹، ۶۰

۵۹ب پ: کرد؛ ث: کرده دلم چون؛ ح: زخمه گاه، ر: رخنه (زخم) گاه   ۶۰آ ث: در افشانده بود

۶۰ب-دران: پ ث ج-درو، ر: فرو   ۶۱آ د: غمزه، پ ح خ ذ: غمزه اش (ح: غمزه، ذ: غمزهٔش) چو (پ: که چو) سبکتر شدی

۶۱ب ر: بزمین بوسه؛   ذ: جان بدم بوسه،   پ: جان بیکی بوسه

۶۲آ-بود: پ ج چ د خ ذ ر-داشت

۶۲ب پ ج چ د خ ذ ر: چشم چراغ؛   ازان: پ ث ج ح د ذ ر-زان؛   بود: پ ج چ خ د ذ ر-داشت

هر ستمی کو زجفا درگرفت　　دل بتبرّک بوفا برگرفت
گه شده او سبزه و من جوی آب　　گه شده من کازرو او آفتاب
زان رطب آنشب که بری داشتم　　بیخبرم گر خبری داشتم
کان مه نو کو کمر از نور داشت　　ماه نو از شیفتگان دور داشت
شیفتهٔ شیفتهٔ خویش بود　　رغبتی از من ده از و بیش بود
دل بتمنّا که چه بُودی ز روز　　گر شب مارا نشدی پرده‌سوز
امشب اگر جفت سلامت شدی　　هم نفس صبح قیامت شدی
روشنی آنشب چون آفتاب　　جویم بسیار و نبینم بخواب
جز بچنان شب طربم خوش نبود　　تا شب خوش کرد شبم خوش نبود
زان همه شب یا رب یارب کنم　　بو که شبی چارهٔ آن شب کنم

۶۳آ-زجفا: ث-بجهان ، ج ح خ در: بجفا ؛ پ ج د: برگرفت ۶۳ب ث: دل بچه مرک ، چ: زتبرک بوفادرگرفت ؛ دذ: درگرفت

۶۴آ-سبزه: د-جامه ؛ ث: گه شده من سبزه و او ؛ جوی آب: ب ت-آفتاب ۶۴ب ث: من کان و زر آفتاب ؛

آفتاب: ب - جوی آب ؛ ت ج ذ: گه شده او کازرو (ذ: کادرو) من آفتاب (ت: جوی آب) ۶۵آ ح: زان طرب آنشب که بری داشتم

۶۵ب-داشتم: پ-یافتم ۶۶آ-کان: پ ت ث ج-آن ؛ کو: خ-کان ، ح: کز ۶۷آ-ده: ر-صد ؛ ازو: خ-ازان ؛

ث: رغبتی ازمن چو درو ؛ ذ: رغبتی آزمرده ازو بیش بود ۶۸آ ث ذ: بروز ، خ: که روز ۶۸ب-نشدی: ث-نبدی

۶۹آ ذ: آنشب ، جفت: ح-خفت ؛ د: بخت سلامت بدی ۶۹ب-صبح: چ-صور ، ر: روز ؛ شدی: د-بدی

۷۰ب خ: جویم و ؛ ث: دانم وبس باز نه بینم بخواب

۷۱آ-جز: ث ج-چون　۷۱ب-کرد: ج-گفت　۷۲آ چ خ: یارب و یارب

۷۲ب ذ: بوی شبی ؛ چارهٔ: ر-جلوه

روز سپید آن نه شب داج بود   بود شب امّا شب معراج بود
ماه که بر لعل فلک کان کند   در غم آن شب همه شب جان کند
روز که شب دشمنیش مذهبست   هم بتمنّای چنان یکشبست
من شده فارغ که ز راه سحر   تیغ زنان صبح در آمد بسر
آتش خورشید ز مژگان من   آب روان کرد در ایوان من
ابر باب آمده بازی کنان   جامهٔ خورشید نمازی کنان
حوضهٔ آن چشمه که خورشید بست   چون من و تو مایهٔ جمشید بست
جزع ستاره زده بر سیم ناب   زرّ طلا از ورق آفتاب
صبح گران خسب سبک خیز شد   دشنه بدست از پی خونریز شد
من ز مصافش سپر انداختم   جان سپر دشنهٔ او ساختم

۷۳آ ث: آن که چو دراج بود   ۷۶ب بسر: پ ث ح ـ زدر، ر: زدر (بسر)   ۷۷آ ث: آتش خوش سیل ز مژگان من

۷۷ب پ ج د: کرده؛ خ: کرده زایوان من؛ ب ت د: زایوان من، ر: برایوان من

۷۸آ باب: ر ـ بباغ، چ: پرآب؛ ب پ: آمد

درنسخهٔ پ: بیت شماره ۷۹ و ابیات مابعد آن تا بیت شماره ۸ بند XIX پس از بیت شماره ۳۶، و درنسخهٔ ذ: پس از بیت شماره ۳۷ بند XIX نوشته شده است.   ۷۹آ ر: حوضهٔ اینچشمه؛ ح: آن چشمهٔ خورشید بست   ۷۹ب ج: تو چند سبوها شکست؛

پ ث چ ح خ د ذ ز: تو چند سبو را شکست   ۸۰آ جزع: پ ـ جرم، ت ث ج د ز: چرخ؛ ح: چرخ نشانی زده از؛ پ ذ: از زر ناب،

ت ث د: از سیم ناب،   ۸۰ب ت: زر و طلا؛ از: پ ج ذ ـ بر   ۸۱آ ذ: صبح کز آن سمت؛ خسب: ب ـ خیز، ث چ خ د: خواب

۸۱ب دشنه: پ ث ذ ـ دسته، ح: دست   ۸۲آ ح: من رمضانش؛   ر: انداخته

۸۲ب ر: ساخته

در پی جانم سحر از جوی جست   دشنه کشی کردو برو پل شکست
بانگ برآمد زخرابات من   کای سحر این نیست مکافات من
پیشترک زین که کسی داشتم   شمع شب افروز بسی داشتم
آنشب و آنشمع نماندم چسود   نیست چنان شد که تو گوئی نبود
نیش دران زن که ترا نوش خورد   پشم دران کش که ترا پنبه کرد
خام کشی کن که صواب آن بود   سوخته را سوختن آسان بود
صبح چو در گریهٔ من بنگریست   بر شفق از شفقت من خون گریست
سوخته شد خرمن روز از غمم   چشمهٔ خورشید فسرد از دمم
باهمه زهرم فلک امید داد   مار شبم مهرهٔ خورشید داد
چون اثر نور سحر یافتم   بیخبرم گرچه خبر یافتم

٨٣آ-سحر: ج ح-سخن؛ پ: سخن ازخواب جست، ذ: سخن ازجوی بست؛ جوی: ث-جای

٨٣ب- دشنه: چ ح خ ذ ر-تشنه، پ: دشته؛ و: ث د-حذف شده؛ پل: ذ-بل؛ ج: برو-حذف شده.

٨٤ب-این نیست: خ ر-اینست، ذ: آنست؛ سحر: ح-سخن

٨٥آ-پیشترک: ح-حسرت من، ٨٥ب-شب: ذ-سب

٨٦آ ج د: نمانده؛ ٨٦ب-گوئی: ح-گفتی ٨٧آ-دران: چ خ-بران؛ ترا: ر-زتو؛ پ ث ج چ ح خ د ذ: زن (ذ: زد) که زنوش (ث: نیش) توخورد ٨٧ب-دران: ذ-درو؛ کش: پ-زن ٨٨آ-خام: ت-جام

٨٨ب ر: سوختن سوخته ٨٩آ ذ: خورگریست ٩٠آ ح: ازدمم ٩٠ب ذ: فسرداردهم

٩١آ ج: زهرفلک ٩١ب ذ: ماه شبم، ح: مارستم

٩٢ب-گرچه: ب چ خ-کرد، ت: کردو، ث ح: سخت؛ ج: بیخبرآنگاه؛ د: بیخبرم گرخبری یافتم

هرکه درین مهد روان راه یافت   بیشتر از نور سحرگاه یافت
ای زخجالت همه شبهای تو   روسیه از روز طربهای تو
من که ازان شب صفتی کرده‌ام   آن صفت از معرفتی کرده‌ام
شب صفت پردهٔ تنهائیست   شمع درو گوهر بینائیست
عود و گلابی که برو بسته‌اند   ناله و اشک دو سه دلخسته‌اند
وانهمه خوبی که دران صدر بود   نور خیالات شب قدر بود
محرم آن پردهٔ زنگی نورد   کیست درین دایرهٔ لاجورد *
صبح که پروانگی آموختست   خوشتر ازان شمع نیفروختست
کوش کزان شمع بداغی رسی   تا چو نظامی بچراغی رسی

۹۳ب د: بیشتر؛ پ: ازاثر نور   ۹۴ب-رو: ث ذ-رخ   ۹۵آ ث ج چ خ در: ازین

۹۵ب ج چ خ: این   ۹۶ب-گوهر: ث-پردهٔ   ۹۷آ-برو: پ د ذ-درو؛ ث ج چ خ در: بسته شد

۹۷ب ج چ خ در: دلخسته شد؛   ث: نالهٔ او اشک دو دلخسته شد

۹۸ د: پس از بیت شمارهٔ ۱۰۰ نوشته شده.   ۹۸آ-وانهمه: ذ-زان همه؛ ح: آنهمه رضوان که؛   ج: درین

۹۹آ ث ج چ ح خ د: این؛ ذ: محرم این پردهٔ رنگین نبرد

۹۹آ پ ث ح خ ذ ر: پردهٔ زنگار خورد

* ح: شمع وچراغم همه هستی تست   هستی من جمله پرستی تست - افزوده شده.

۱۰۰آ-صبح: ح-شمع

۱۰۰ب ج: ازین

۱۰۱آ ت ج: یا چو

* مقالت اوّل در مرتبهٔ آدم *

اوّل کین عشق پرستی نبود　　در عدم آوازهٔ هستی نبود
مقبلی از کنج عدم ساز کرد　　سوی وجود آمد و در بازکرد
باز پسین طفل پری زادگان　　پیشترین بشری آزادگان
آن بخلافت علم آراسته　　چون علم افتاده وبرخاسته
علّم آدم صفت پاک اوست　　خمّر طینه شرف خاک اوست
آن بگهر هم کدر و هم صفی　　هم محک و هم زر و هم صیرفی
شاهد وقنینهٔ افلاکیان　　نوخط فرد آینهٔ خاکیان

---

* ـ * پ ت ث چ ح خ د ذ: مقالت اول در صفت آدم، ج: مقالت اول در مراتب آدم علیه السلام، ر: مقالت اول در آفرینش آدم،

۱ آ ج: زاوّل　۲ آ ـ کنج: چ خ د ر ـ کتم　۲ آ ح: سوی جهان آمده در بازکرد　۳، ۴: ب ت ۴، ۳

۳ آ ـ بشری: ح ذ ـ بشر، ج: نشری؛ ح: زآزادگان؛ پ ر: بشری (پ: مسری) زادگان، ث: پیشتری بشری آزادگان

۴ آ ح: ای بخلافت　۴ آ ـ علم: خ ـ قلم　۵ آ ـ علم: ب ـ عالم؛ ح: عالم و آدم؛ اوست: ر ـ او　۵ آ پ: طنینه؛

ح: صفت پاک اوست؛ اوست: ر ـ او　۶ آ ـ کدر: پ ذ ـ بدر، ث ج: گهر، د: پدر ـ در نسخهٔ د ـ خلف ـ بالای سطر افزوده شده

ح: آن بگفوم بدرو.　بیت شمارهٔ ۷ و ابیات مابعد آن، مطابق نسخهٔ پ ـ تا بیت شماره ۳۷ و نسخهٔ ذ ـ تا بیت شماره ۳۸، در نسخه‌های:

پ، ذ ـ بعد از بیت شماره ۴۸ بند XVIII نوشته شده.　۷ آ ب: وقسنه، پ: وقینه، ث: دفتینه، ج: وفتّینه،

چ: قنینه، ح د: وقتینهٔ، خ: قینهٔ، ر: نوفتنهٔ　۷ آ د: نوخط و فرد آینهٔ این خاکیان

یارهٔ او ساعد جان را نگار ساعدش از هفت فلک یاره‌دار
آن زدو گهواره بر انگیخته مغز دو گوهر بهم آمیخته
پیشکش خلعت زندانیان محتسب ساقی روحانیان
سرحد خلقت شده بازار او بکری رحمت شده درکار او
طفل چهل روزهٔ کژمژ زبان پیر چهل ساله برو درس خوان
خوب خطی عشق نبشت آمده گلبنی از باغ بهشت آمده
نوری ازان دیده که بیناترست مرغی ازانَ شاخ که بالاترست
زو شده مرغان فلک دانه‌چین زان همه راه آمده سر بر زمین
او بیکی دانه زراه کرم حیله در انداخته و حلّه هم
آمده در دام چنان دانهٔ کمتر از آوازهٔ شکرانهٔ
زان بدعاها بوجود آمده جملهٔ عالم بسجود آمده
بر در آن قبلهٔ هر دیدهٔ سهو شده سجدهٔ شوریدهٔ

۸آ- نگار: د- بکار ۸ب ج: یاردار ۹آ پ: آن زگهراب برانگیخته ۹ب- گوهر: ث ت ج ح د ذ- عالم
۱۰آ- خلعت: د- خلقت؛ پ: روحانیان؛ ذ: پیس کش خلعت ایرانیان ۱۰ب ج چ ح خ د ر: محتسب و ۱۱آ پ ث ح ذ: خلعت
۱۱ب- رحمت: ث ح ر- قدرت ۱۲آ ج: روزه ازو مرزبان؛ کژ: پ- کج، ث: کژو، ح: روزه کش مرزبان ۱۲ب ج: پیر و چهل برو؛
برو: د- مبرو ۱۳آ ث ج: خط ۱۳ب- گلبنی: ب- چون گلی ۱۴آ ث ج: نور ۱۴ب ث ج: مرغ ۱۵آ- فلک: پ- چمن
۱۵ب ث ج ح خ د ذ ر: زان همه را ۱۶آ ر: واو ۱۶ب پ ث ت ج ح ذ ر: حله (پ: حمله) درانداخته و حیله (ذ ر: حلیه) هم
۱۷آ ج ر: چنین ۱۸آ- زان: ح- وان ۱۹آ- هر: پ- زهر
۱۹ب ث: سجدهٔ هر شوریدهٔ

گشته گل افشان وی ازهشت باغ　　برهمه گل برگ و بر ابلیس داغ
بی تو نشاطیش در اندام نی　　در ارمش یکنفس آرام نی
طاقت آن کار و کیائی نداشت　　کز غم کار تو رهائی نداشت
زارزوی تو که شده نو برو　　خوردن گندم بیکی جو برو
گرمی گندم جگرش تافته　　چون دل گندم بدو بشکافته
و که چو گندم سرو پائی نداشت　　بی زمی و سنگ نوائی نداشت
تا نفکندند نرست آن امید　　تا نشکستند نشد روسفید
گندم گون گشته ادیمش چوکاه　　یافته جو دانه چوکیمخت ماه

۱۲۰ج: کردگل افشان وراهشت باغ ؛ ث: افشان وراهشت باغ　　۱۲۲- طاقت آن: پ- طاقسان؛ آن: ح این؛
ذ: طاقت ازان کارگیائی؛ خ: این کارگیائی ؛ ث: کارکیائی، ج در: کارکیائی　　۱۲۵-۱۲۲:
- درنسخهٔ ث: ۱۲۵ بجای ۱۲۲، و ۱۲۲ بجای ۱۲۵ نوشته شده.　۱۲۲ج: وزغم ؛ ثچ د: کز غم تو کار (کار: د- جای)
۲۳،۲۴: ر- ۲۳،۲۴　　۲۳،۲۴د: درحاشیه بخط دیگری نوشته شده.　۱۲۳- قو: پ ثج چ ح خ دذر- ما؛ برو: ح- برد
۱۲۳ب ثج ح دذر: گندم خوردن؛ برو: ح- برد　۲۵،۲۶: د ۲۵،۲۶ ؛ ۲۵،۲۶ذ: حذف شده.
۱۲۵چ خ: زان جووگندم ؛ ج: پروپائی نداشت　　۱۲۵- به ۱۲۲- رجوع شود　　۱۲۵پ ح: نی زمن او سنگ (پ: سنگ و) ؛
و: ت- او، د: حذف شده.　۲۶ب: حذف شده. ؛　۲۶،۲۷: ث ۲۶،۲۷　　۲۶،۲۷،۲۸،۲۹،۳۰:
ج: ۲۶، ۲۸، ۳۰، ۲۹، ۲۷　　۲۶،۲۷،۲۸: خ- ۲۶، ۲۸، ۲۷　　۱۲۶پ ت ث ج چ ح خ: ازامید
۱۲۶- روسفید: پ- ناامید　۱۲۷د: یافت؛ ذ: یافتهٔ دانه ؛ ب: یافت جو دانه چو کیمخت شاه
پ: یافته دانه وکیمخت ماه ،　ت: یافته چون دانه زکیمخت ماه
ث: یافته خود دانهٔ کیمخت ماه

چون جو و گندم شده خاک آزمای	در غم تو ای جو گندم نمای
خوردن آن گندم نامردمش	کرده برهنه چو دل گندمش
آن همه خواری که زبدخواه برد	یکدلی گندمش از راه برد
گندم سخت ازجگر افسردگیست	خردی او مایه بی خردگیست
گندم وجو خوردن تو ساز کرد	از سرتا پای دهن باز کرد
ای بتو سررشتهٔ جان گم شده	دام ترا دانهٔ گندم شده
قرص جوین میشکن و میشکیب	تا نخوری گندم آدم فریب
پیک دلی پیرو شیطان مباش	شیر امیری سگ دربان مباش
چرک نشاید زادیم تو شست	تا نکنی توبهٔ آدم درست
عذر به آنرا که خطائی رسید	کادم از آن عذر بجائی رسید
چون زپی دانه هوسناک شد	مقطع این مزرعهٔ خاک شد

۲۸-چون: چ-زان ؛ ت: چون جوگندم ۲۹ج: کرد ۳۰-برد: ح-بود ۳۱، ۳۲، ۳۳: پ ذ ۳۳، ۳۱، ۳۲

۳۱-خردی: ث ح د-خوردن ؛ او: چ خ-وی ۳۲-گندم: ر-مردم ؛ وجو: ث چ ح خ ذ ر-چون، ج: خون ؛

تو: د ذ ر-او، ح: تر ۳۲-از: ح ذ-کز، د: وز ؛ ذ: دهان ۳۳-ترا: پ ث چ ح خ د ذ ر-تو از (ز ان)

۳۴-جوین: ج د-جوی ۳۴خ: آدم گندم ۳۵پ ذ: تنگ دل و، ت: تنگ دلی، ج خ: نیک دلی،

ح: تنگ دلی، د: نیک روی ؛ ث: نیک روی پیکر ؛ پیرو: چ-پی ۳۵پ: شیرامیرو

۳۶-درست: ث چ ح خ د ذ-نخست ۳۷پ: همین بیت با ابیات ما بعدش، پس از بیت شماره ۶ نوشته شده.

۳۷ث ج د ذ: ازین ؛ عذر: پ-توبه

۳۸ذ: همین بیت و ابیات ما بعد آن، پس از بیت شماره ۶ نوشته شده.

دید که در دانه طمع خام کرد	خویشتن افکندهٔ این دام کرد

آب رساند این گل پرورده را	زد بسر اندیب سرا پرده را

روی سیاه از گنه آنجا گریخت	بر سر آن خاک سیاهی بریخت

مدتی از نیل خم آسمان	نیل گری کرد بهندوستان

چون کفش از نیل فلک شسته شد	نیل گیا در قدمش رسته شد

ترک خطائی شده یعنی چو ماه	زلف خطا برزده زیر کلاه

چون دلش از توبه لطافت گرفت	ملک زمین را بخلافت گرفت

تخم وفا در زمی عدل کشت	وقفی از ان مزرعه برما نوشت

هرچه بدو خازن فردوس داد	جمله درین حجرهٔ نه در نهاد

برخور ازین مایه که سودش تراست	کشتنش اوراست درودش تراست

نالهٔ عود از نفس مجمرست	رنج خران راحت پالانگرست

---

۳۹ ث: افکنده ازین، ذ: آن ۴۰ ث: آب رسان این گل پرورده را؛ ح: آن گل پرورده را؛ ج ت در: پژمرده را

۴۰ ب: بسر اندیل، پ ذ: بسرندیب ۴۱ ر: روسیه ازین گنه؛ ج خ ذ: سیه ۴۱ ت: آن خاک بسی آب ریخت؛

بریخت: پ- سخت ۴۲ ب ت ذ: نیل و ۴۲ ب: نیل کوی، ح: رنگرزی کرد ۴۳،۴۴ ث: ۴۳، ۴۴

۴۳- فلک: ث در- گنه ۴۴ ح: حذف شده. ۴۴- یعنی: پ د- اعنی، ذ: رعنا ۴۶- عدل: ث ج ح- عهد

۴۶ چ ح د ر: وقفی (ح: وقفهٔ) آن مزرعه ۴۷ ج: حذف شده. ۴۷- بدو: چ- باو

۴۷- درین: خ- برین ؛ حجرهٔ: پ- خانهٔ ؛ ر: حجرهٔ ششدر نهاد

۴۸ د: کشتن ؛ پ: کشت مراو راو ، ذ: کستنش اوراست و ؛ اوراست: ث ج چ ح خ در: اوراو ؛

ث: درودن تراست ۴۹ پ ت ح ر: رنج خر از راحت ؛ ذ: رنج خران راحت مالان گرست

کار ترا بی توچو پرداختند   نامزد لطف ترا ساختند
کشتی گل باش چو موج بهار   تا نشوی لنگر بستان چو خار
راه بدل شو چو برید خزان   کاب بسر میشود آتش بجان
صورت شیری دل شیریت نیست   گرچه دلت هست دلیریت نیست
شیر توان بست زنقش سرای   لیک بصد سال نجنبد زجای
خلعت افلاک نمی زیبدت   خاکی وجز خاک نمی زیبدت
طالع کارت بزبونی درست   دل بکمی غم بفزونی درست
گرنه چرا کرد سپهر بلند   شهرگشائی چو تراشهربند
دایره کردار میان بسته باش   درفلکی با فلک آهسته باش
تیز تکی پیشهٔ آتش بود   بازنمانی زتک آن خوش بود

۵۰ب ت: مینشه. ۵۰آ ذ: کاربرای تو؛ ح: کاربرای تو به پراختند ۵۱آ ر: بموج ؛ ث ج د: چوباد
۵۱آ ج: ببستان خار
۵۲آ-برید: ث ت ر بدیدی، پ: بریدی، چ: برند، ح: درامد؛ ذ: که پرید خزان
۵۲ب-بسر: پ ذ ر بدل؛ میشود: ج خ د-میرود؛ ث: کاربسر میرود، ح: کاب بدل میرود
۵۳ ث ج: ورچه
۵۴آ ج: بنقش ۵۴ب-سال: ر-چوب
۵۷آ چ در: ورنه   ۶۱، ۶۰، ۵۹، ۵۸، ۵۷: ح ۵۸، ۵۷، ۶۱، ۶۰، ۵۹
۵۸آ-میان: چ-زبان؛ پ: بسته دار ۵۸ب پ: آهسته دار
۵۹آ ب پ ث: بازنمائی

آب صفت باش سبکتر بران ‌ ‌ ‌ ‌ کاب سبک هست بقیمت گران
گوهر تن در تنگی یافتند ‌ ‌ ‌ ‌ قیمت جان در سبکی یافتند
باد سبک روح بود در طواف ‌ ‌ ‌ ‌ خود تو گران جانتری از کوه قاف
گر نه فریبندهٔ رنگی چو خار ‌ ‌ ‌ ‌ رخ چو بنفشه بسوی خود مدار
خانه مصقل همه جا روی تست ‌ ‌ ‌ ‌ از پی آن دیدهٔ او سوی تست
گرچه پذیرندهٔ هر حدّ شوی ‌ ‌ ‌ ‌ از همه چون هیچ مجرّد شوی
عاشق خویشی تو و صورت پرست ‌ ‌ ‌ ‌ زان چو سپهر آینه داری بدست
گر تو چو سنگی نمک غم چشی ‌ ‌ ‌ ‌ دامن ازین بی‌نمکی درکشی *
ظلم رها کن بوفا در گریز ‌ ‌ ‌ ‌ خلق چه باشد بخدا در گریز
نیکی او بین و باو کار کن ‌ ‌ ‌ ‌ بر بدی خویشتن اقرار کن
چون تو خجل وار براری نفس ‌ ‌ ‌ ‌ فضل کند رحمت فریاد رس

---

۶۰ ج چ ح خ د ر: باش و ۶۱ـ تن: ج ح د ـ جان ؛ ث ج: گوهر جان از تنگی یافتند ، تنگی : ب ت ـ سبکی
۶۱ ج چ ح خ د: قیمت آب (خ: آن) از سبکی یافتند ؛ در: ث ـ از ۶۳ ر: فریبدهٔ ؛ ب: گر فریبندهٔ ۶۴ ـ مصقل: پ ـ مقبل
ذ: خانه صیقل ؛ ت ح: همه با روی (ت: جادوی) تست. ۶۴ ـ او: پ ث ج خ چ ذ ر ـ تو ۶۵ ـ پذیرندهٔ: پ ذ ـ پرستندهٔ ؛
شوی: ث ج ح د ذ ر: شدی ۶۵ ـ هیچ : ت ـ صبح ؛ شوی: ث چ ح د ذ ر ـ شدی ؛ ج: از همه آن به که مجرد شوی
۶۶ ث: حذف شده. ۶۶ ـ تو و: ب ت ـ تو ، چ: توی ۶۷ ـ چو: ذ ـ چو ؛ ج: گر همه سنگی ، چ: گر چو سنگی ؛ خ : نمکی ؛
غم: ث ـ جان ، ر: گر چو سنگی نمک خود چشی. ۶۷ پ چ خ: بی نمکان. ث*: قصد وفا کن بوفا در گریز ـ
ـ آب چهل ساله بیک نان مریز ـ افزوده شده. ۶۹ ، ۶۸ : ت ۶۸ ، ۶۹ ؛ ۶۸ ب: قصد وفا کن بوفا
۶۹ ـ باو: پ ث ر ـ بران ، ج چ د: برو ، ح خ: بدو ، ذ: بدان. ۷۰ ـ رحمت: پ ـ نعمت ؛ ح: ایزد

* داستان پادشاه نومید که آمرزش یافت *

دادگری دید برای صواب — صورت بیدادگری رابخواب
گفت خدا با توٴ ظالم چه کرد — در شبت از روز مظالم چه کرد
گفت چو بر من بسر آمد حیات — در نگریدم بهمه کاینات
تا بمن امید هدایت کراست — یا بخدا چشم عنایت کراست
در دل کس شفقتی از من نبود — هیچ کسی را بکرم ظن نبود
لرزه برافتاد بمن برچو بید — روی سیه گشته و دل ناامید
طرح بغرقاب در انداختم — تکیه بر آمرزش حق ساختم
کای من مسکین بتو درشرمسار — ازخجلان در گذرو در گذار
گرچه ز فرمان تو بگذشته ام — رد مکنم کز همه ردگشته ام

---

*- * ب پ ت ج خ د : حکایت ؛ داستان : ث ـ حکایت ؛ چ : حکایت پادشاه عادل ؛ نومید : ح ـ نا امید ، ذ : ظالم ، ر : داستان پادشاه نومید و آمرزش یافتن او ۱ ـ برای : ج ـ براه ۱ چ : باقوای ۲ چ : باشبت ؛ ازروز : ث ـ آرزو ۳ ث : چو درمن ؛ حیات : ج ـ جهان ۳ ث : درنگرستم ؛ ج : بهمه این وآن ۴ سیا : پ چ خ ـ تا ؛ ح : تا زخدا ؛ عنایت : پ ـ شفاعت ۵ د : هیچکسی را بمن این ظن نبود ۶ پ ر : درافتاد ؛ ج : لرزه درافتاد بمن درچو بید ۶ ـ سیه : ث ج چ د ـ خجل ، ر : خجل (سیه) ؛ پ ح خ ذ : روی خجل (خ : سیه) گشته و ۷ پ ح ر : بآمرزش ۱۱ ، ۱۰ ، ۹ ، ۱۰ : ث ـ ۱۰ ، ۹ ، ۱۱ ۸ ج : برگشته ام ، چ : بگذاشته ام ۹ ـ همه : ت ـ خود ؛ رد : چ ـ رو ؛ ج : کز همه بگذشته ام

یا ادب من بشراری بکن   یا بخلاف همه کاری بکن
چون خجلم دید ز یاری رسان   یاری من کرد کس بیکسان
فیض کرم را سخنم در گرفت   بار من افکند و مرا برگرفت
هر نفسی کان بندامت بود   شحنهٔ غوغای قیامت بود
جمله نفسهای تو ای باد سنج   کیل زبانست و ترازوی رنج
کیل زن سال و مهت بوده گیر   این مه و این سال به پیموده گیر
مانده ترازوی تو بی سنگ و در   کیل تهی گشته و پیمانه پر

۱۱آ ح : ز بار گران

۱۱آ - یاری : پ - چاره ؛   ث : یاورمن گشت

۱۲آ د : یاری من کرد و مرا

۱۳آ - کان : ج - کو

۱۴آ - زبانست : ت ج چ خ د ذ ر - زبانست ؛

ث : زبانست ترازوی

۱۵، ۱۶ : ث - ۱۵، ۱۶

۱۵آ - زن : پ ر - زبان ؛   ح : زنی ؛   د : پر

۱۵ب ت : آن مه و ؛

پ : وین مه و ؛

پ ح : سال تو پیموده گیر ؛

۱۶آ ح د : بی سنگ در.

سنگ زمین سنگ ترازو مکن   مهرهٔ گل مهرهٔ بازو مکن
یک درمست آنچه بدو بندهٔ   یک نفسست آنچه بدو زندهٔ
هرچه درین پرده ستانی بده   خود مستان تا بتوانی بده
تا بود آنروزکه باشد بهی   گردنت آزاد و دهانت تهی
دام یتیمان نشود دامنت   بارکش بیوه زنان گردنت
بازده این فرش کهن پوده را   طرح کن این دامن آلوده را
یاچو غریبان پی ره توشه گیر   یاچو نظامی زجهان گوشه گیر

---

۱۷ ر: زمی

۱۷ - گل: ذ - دل

۱۸ - بدو: ت - باو ؛ پ: اینکه ؛ ب: اینکه باو بندهٔ

۱۸ - آنچه: ب خ - اینکه ؛ پ: اینکه باو زندهٔ

۲۰ - بهی: ب ذ - تهی ؛ پ: بهی ، ث: رهی

۲۰ ث: گردنت آباد و دهان تهی

۲۱ ر: وام یتیمان نبود

نشود: ث - نبود ؛ دامنت: ح - گردنت

۲۱ - بیوه: پ ذ - پیر ؛ ر: پیره ؛ ح: پیرزنان دامنت

۲۲ - بازده: پ ج چ خ د ذ ر - بازهل ؛ ث: بارکن ، ح: بارکش

۲۲ ت: آن

۲۳ ث: غریبان ره پی

* مقالت دوم درمحافظت عدل و نگاه داشتن انصاف *

ای ملک جانوران رای تو — وی گهر تاجوران پای تو
گر ملکی خانهٔ شاهی طلب — ور گهری تاج الهی طلب
زانسوی عالم که دگر راه نیست — جز من و تو هیچکس آگاه نیست
زان ازلی نور که پرورده‌اند — در تو زیادت نظری کرده‌اند
نقد عزیزی و جهان شهر تست — نقد جهان یک بیک از بهر تست

XXI

- پ: محافظت - حذف شده. ؛ ث ج: مقالت دوم درجدل (ج: عدل) وانصاف
چ: مقالت دوم درمحافظت انصاف، خ: درمحافظت عدل، ح: مقالت دوم درمحافظت عدل وشاهان عادل،
ذ: مقالت دوم درمحافظت عدل، ر: مقالت دوم دراندرز شاه بمحافظت عدل

۱آ - وی: ح - وری، ذ: ای ؛ خ: رای تو

۲آ - شاهی: ث - شادی — ۲ب - ور: چ - گر ؛ تاج: پ - گنج

۳آ - راه: پ - جای — ۳ب پ ث ح ذ: جز من وجز تو کسی

۴آ خ: ازپی آن نور که

۵آ - عزیزی: ث د چ ح خ ذ - غریبی ؛ ر: غریبی (جهانی) وجهان

پ: نقد غریبی نه جهان سیر تست — ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵آ: پ -
۱۱آ - ۱۱، ۱۰ب - ۱۰آ، ۹، ۸، ۶ب - ۶آ، ۷، ۶ب - ۱۱آ، ۱۰ب

ملک باین کار و کیائی تراست | سینه کن این سینه گشائی تراست

دور تو از دایره بیرون ترست | از دوجهان قدر تو افزون ترست

آینه دار از پی آن شد سحر | تا تو رخ خویش ببینی مگر

جنبش این مهد که مهراب تست | طفل رهی از پی خوشخواب تست

مرغ دل و عیسی جان هم توئی | چون تو کسی گر بود آنهم توئی

سینهٔ خورشید که پر آتش است | روی تو می بیند از آن دلخوش است

مه که شود کاسته چون موی تو | خنده زند چون نگرد روی تو

عالم خوش خور که زکس کم نهٔ | غصّه مخور بندهٔ عالم نهٔ

با همه چون خاک زمین پست باش | وز همه چون باد تهی دست باش

---

۶ ت: حذف شده. ؛ ۸،۷،۶ – د: ۷،۶،۸   ۶آ – باین: ت ث ح ر – بدین ؛ ج چ خ: ملک سپیدی و سیاهی تراست

۶ب پ د ذ: سینه کنی (کن و) سینه ؛ ب: سینه کن آیین گناهی تراست، ج چ خ: سینه کن ای سینه (ج چ: ای خولجه) که شاهی تراست

۷آ – از: ج چ خ – وز ؛ قدر: پ – قد

۸ب پ: تا تو به رخ خویش نه بینی مگر

۹آ ث: آن، مهد: ذ – مهر ۹آ – رهی: ث – تهی، ر: صفت ؛ ب ت: طفل خوش از ناخوشی خواب تست

۱۰آ – دل: پ چ خ د ذ – گل   ۱۰ب – چون: ت ث – جز

۱۱آ – سینه: پ – بنه

۱۲ پ: حذف شده.   ۱۲آ – روی: ج ح – سوی

۱۳آ – که زکس: چ خ – که کسی، ح د – زکسی

۱۴ د: در حاشیه بخط دیگری نوشته شده.   ۱۴آ – زمین: ح ذ – رهی

خاک تهی به نه درآمیخته   گرد بود خاک بر انگیخته
دل بخدائی نه و خرسندیئ   اینت جداگانه خداوندیئ
گو خبر دین و دیانت کجا   ما بکجائیم و امانت کجا
آن دل کز دین اثرش داده‌اند   زانسوی عالم خبرش داده‌اند
چارهٔ دین سازکه دنیات هست   تا مگر آن نیز بیاری بدست
دین چو بدنیا بتوانی خرید   کن مکن دیو نباید شنید
میرود ازجوهر این کهربا   هرجو سنگی بمنی کیمیا
سنگ بینداز و گهر می‌ستان   خاک زمین میده و زر میستان
آنکه ترا توشهٔ ره میدهد   از تو یکی خواهد و ده میدهد
بهتر ازین مایه‌ستانیت نیست   سود کن آخر که زیانیت نیست

۱۵آ-تهی : پ-بود؛ ت :به‌زدر، ح:به‌که‌در؛ ب :برآمیخته؛ ج د :بهترازآمیخته
ذ:خاک‌بهست‌ساکن‌وآمیخته ۱۵ب پ :برآمیخته ۱۶آ ج :بجدائی، ذ :بخدایت؛ بخدائی‌نه‌وز :پ-بخداونه
چ :بخداردده‌و، خ ر :بخدابرنه، ث : دل‌نه‌خدائی‌ونه‌خرسندیُ، ح : دل‌بخدابذوبخورسندیُ
۱۶ب ج :اینت‌و، خ :اینست ۱۷آ پ ث ج چ ح خ د ذ ر :کجاست ۱۷ب-و :د-حذف‌شده. پ :مازکجائیم‌وامت،
پ ث ج چ ح خ د ذ ر :کجاست ۱۸آ-اثرش :پ چ-خبرش ۱۹آ-که : چ خ-چو ۱۹ب پ : نیاری
۲۰آ چ : نتوانی   ۲۱آ ذ : میرود آن جوهر و آن کهربا
۲۱ب- هرجو : ح-جوهر ؛ د : بمن
۲۲آ- و : ث-حذف‌شده.   ۲۳آ- ره : ث-ده
۲۴آ ح : بهتر این

کار تو پروردن دین کرده اند　　کار کنان کار چنین کرده اند
دادگری مصلحت اندیشه ایست　　رستن ازین قوم مهین پیشه ایست
شهر و سپه را چو شوی نیکخواه　　نیک تو خواهد همه شهر و سپاه
خانه بر ملک ستم کاریست　　دولت باقی ز کم آزاریست
عاقبتی هست بیا پیش از آن　　کردهٔ خود بین و بیندیش از آن
راحت مردم طلب آزار چیست　　جز خجلی حاصل اینکار چیست
مست شده عقل بخوشخواب در　　کشتی تدبیر بغرقاب در
ملک ضعیفان بکف آورده گیر　　مال یتیمان بستم خورده گیر
روز قیامت که بود داوری　　شرم نداری که چه عذر آوری
روی بدین کن که قوی پشتیست　　پشت بخورشید که زردشتیست

۲۵آ-کارکنان: پ ث ج ح د ذ ر-دادگران؛ کار: پ د-داد ۲۶ب ت: مذ نشده. ۲۶آپ ح ذ: دادکنی، ث: دادگرین؛
پ ج چ خ د: اندیشی (ج خ: اندیشه) است ۲۶ت ث: رستن این قوم بهین؛ مهین: ذ-هم این؛ ج: قوم به اندیشی است؛
چ خ د: بهین پیشه (د: پیشی) است، ح: بهی پیشه نیست؛ پ: پیشی است ۲۷آپ: سپه را که چو؛
شوی: ح-شدی ۲۷آچ: شهر سپاه ۲۸آح: خانه کن ملک؛ ر: خانه بر (کن) ملک؛ د: خانه خرابی ز ستمکاریست
۳۰،۲۹: پ ۲۹، ۳۰ ۲۹آچ: عاقبت؛ ذ: بیش؛ پ: عاقبتی هست بپای شران ۲۹آث: کردهٔ خود پیش میندیش
۳۰ب-حاصل: چ-چارهٔ؛ ث: حاصل ازینکار ۳۱آح: شد؛ عقل: پ ذ-عدل، ت: عشق
۳۳آ-بود: ج-شود　　۳۳ب ح ذ: عذر بیاورکه
۳۴آ ث: پشت تست؛　　ذ: پشتی ایست
۳۴ب ث: زردشت تست؛　　ذ: که در دشتی ایست

لعبت زرنیخ شد این گوی زرد — چون زن حایض پس لعبت مگرد
هرچه درین پردهٔ نه میخیست — بازی این لعبت زرنیخیست
باد درودم چو مسیح از دماغ — باز رهان روغن خود زین چراغ
چند چو پروانه پر انداختن — پیش چراغی سپر انداختن
پاره کن این پردهٔ عیسی گرای — تا پر عیسیت بروید زپای
هر که چو عیسی رگ جانرا گرفت — از سر انصاف جهانرا گرفت
رسم ستم نیست جهان یافتن — ملک بانصاف توان یافتن
هرچه نه عدلست زبادت براد — وانچه نه انصاف ببادت دهاد
عدل تو میریست جهان شاد کن — کارگری مملکت آباد کن
مملکت از عدل شود پایدار — کار تو از عدل تو گیرد قرار

۳۵آ-این: ح-آن ۳۵ب-پس: پ ج چ خ در-پی ؛ ذ: چون آن حایض پی ؛ لعبت: ح-پرده
۳۶آ-این: ح-آن ؛ لعبت: پ-مهره
۳۷آ-ذ: مسح ۳۷ب-زین: ذ-از
۳۹ب-عیسیت: ج-مرغیت ؛ چ: نروید ۴۱آ-رسم: پ-اسم ؛ یافتن: ج خ-داشتن
۴۱ب-یافتن: ج-داشتن ۴۲آ-زبادت براد: پ ج چ ح خ در-چه دادت دهد، ث: چو داده دهند ؛
ذ: هرچه جز عدلست چه دادت دهند ۴۲ب ث ذ: ببادت (ث: بباده) دهند ؛ پ ج چ ح خ در: دهد
۴۳آ پ ث ج ذ: عدل بشیرست خرد، چ: عدل بانصاف و خرد، ح خ در: عدل بشیریست خرد
۴۳ب-کارگری: ب-کارگهی، پ د: کارگر، ت ث: کارکنو، چ-کارگه، ح: کاری ازو
۴۴آ-شود: د-بود ۴۴ب چ: از عدل گیرد

* حکایت نوشیروان عادل با وزیر *

صیدکنان مرکب نوشیروان — دور شد از کوکبهٔ خسروان
مونس خسرو شده دستور و بس — خسرو و دستور و دگر هیچکس
شاه در آن ناحیت صیدیاب — دید دهی چون دل دشمن خراب
تنگ دو مرغ آمده در یکدگر — وز دل شه قافیه شان تنگتر
گفت بدستور چه دم میزنند — چیست صفیری که بهم میزنند
گفت وزیر ای ملک روزگار — گویم اگر شه بود آموزگار
این دو نوا کز پی رامشگریست — خطبهٔ از بهر زناشوهریست
دختر این مرغ بدان مرغ داد — شیربها خواهد ازو بامداد
کین ده ویران بگذاری بما — نیز چنین چند سپاری بما

XXII

- ب پ ت ج خ د: حکایت، حکایت: ث ح - داستان، چ: حکایت نوشیروان، ر: حکایت نوشیروان با وزیر خود

۱ ب پ: نوشین روان؛ ث: موکب نوشین روان ۲ - و: ث - مزن شده. ۲ ث ج د: دستور دگر؛

ذ: خسروی دستور و؛ پ: خسرو دستور دگر هیچکس ۳ ت ج چ خ ذ: ناحیهٔ ۳ - دید: ج ذ - یافت

۴ پ: بر یکدگر ۱۱، ۱۲ - ۶ پ: تکرار شده. ۶ - روزگار: ب - نامدار ۷ - کز: ث ج - از، ح در: (د: نه از) نز؛

پی: پ ذ - سر ۷ ذ: خطبهٔ آن مهر ۸ ح خ د: دختری؛ بدان: پ چ ذ - بآن؛

ر: دختری این مرغ بآن ۸ پ: خواهدش از ما مدار

آن دگرش گوید ازین در گذر   جور ملک بین و برو غم مخور
گر ملک اینست نه بس روزگار   زین ده ویران دهمت صد هزار
در ملک این لفظ چنان درگرفت   کآه بر آورد و فغان درگرفت *
دست بسر برزد و لختی گریست   حاصل بیداد بجز گریه چیست
زین ستم انگشت بدندان گزید   گفت ستم بین که بمرغان رسید
جور نگر کز جهت خاکیان   جغد نشانم بدل ماکیان
ای من غافل شده دنیاپرست   بس که زنم بر سر ازین کار دست
مال کسان چند ستانم بزور   غافلم از مردن فردا و گور
تاکی و کی دست درازی کنم   با سر خود بین که چه بازی کنم
ملک بدان داد مرا کردگار   تا نکنم آنچه نیاید بکار

۱۰آ ح ذ: این دگرش گفت ؛ ر: آن دگرش گفت کزین

۱۰ب - و: ث ح - حذف شده. ؛ برو: ذ - بدو

۱۱آ ذ: تا ملک آنست ۱۱ب ج: ده هزار ؛ ت: ویران بتو بخشم هزار

۱۲آ ث: آن ۱۲ب پ ج چ خ: برگرفت * ب ت د: بیت ۳۲ نوشته شده.

۱۳آ ث: در زدو ۱۳ب ج: کای من بیچاره مرا چیست

۱۵آ - جهت: ث د - ستم ، ح: بگر ۱۵ب د: نشیند ۱۶،۱۷: چ - بعد از بیت شماره ۲۱ نوشته شده.

۱۶ب - ازین: پ ج چ خ - این

۱۷آ - غافلم: ب ت ج چ خ - فارغم ؛ ذ: فردا و گور ؛ پ ج چ در: مردن و فردای گور ؛
ذ: مردن و فردا و گور ؛ ت: فردای

من که مسم را بزر اندوده‌اند　　میکنم آنها که نفرموده‌اند
نام خود از ظلم چرا بد کنم　　ظلم کنم وای که برخود کنم
بهتر ازین در دلم آزرم باد　　یا زخودم یا زخدا شرم باد
ظلم شد امروز تماشای من　　وای برسوائی فردای من
سوختنی شد تن بیحاصلم　　سوزد ازین غصه دلم بردلم
چند غبار ستم انگیختن　　خون دل بیگنهان ریختن
روز قیامت زمن این ترکتاز　　باز بپرسند و بپرسند باز
شرم زده چون ننیشیم خجل　　سنگ دلم چون نشوم تنگدل
بنگر تا چند ملامت برم　　کین خجلی را بقیامت برم
بار منست آنچه مرا بارگیست　　چارهٔ من بردن بیچارگیست

۲۱،۲۲ح: ۲۱،۲۲　۲۱آح: که باخودکنم　۲۲آث: بردلم　۲۲بج ح ر: یا زخدا یا زخودم (ح: یاخودم)؛ ح: یاخودم؛ ث: بارخدایا زخودم　۲۴آ-شد: پ-حذف شده.　۲۴ب-غصه: ت-سوز

۲۵آث ح ر: آب خود و خون کسان ریختن؛ د: در حاشیه-آب خود و خون کسان-بخط دیگری نوشته شده.

۲۶آپ ذ: زمن ترکتاز　۲۶ب ث د: بازنپرسند و؛ ح: نپرسند بار؛ د: باز نپرسند و ب: بپرسند بپرسند، پ ت ج ذ: نپرسند بپرسند، چ خ: بپرسند (خ: نپرسند) و بپرسند

۲۷آث ج چ خ د ذ ر-زدم؛ چون: ث-گر　۲۷ب-چون: ث-گر؛ نشوم: پ-نشینم، تنگدل: پ-حذف شده.

۲۸آپ: بنگرم؛ برم: ث-برند　۲۸ب-را: د-تا؛ برم: ث-برند

۲۹آ-آنچه: پ-اینکه، ح: اینچه، د: این کچه

۲۹ب-بردن: ب د-بودن، ذ: بردر، ر: برمن

زین گهر و گنج که نتوان شمرد | سام چه برداشت فریمان چه برد
تا من ازین امر و ولایت که هست | عاقبت الامر چه آرم بدست
شاه در آن باره چنان گرم گشت | کز نفسش نعل فرس نرم گشت
چونکه بلشگرگه و رایت رسید | بوی نوازش بولایت رسید
حالی از آن خطّه قلم برگرفت | رسم بدو راه ستم برگرفت
داد بگسترد و ستم درنوشت | تا نفس آخر از آن برنگشت
بعد بسی گردش چرخ آزمای | او شده آوازهٔ عدلش بجای
یافته در خطّهٔ صاحبدلی | سکّهٔ نامش رقم عادلی
عاقبتی نیک سرانجام یافت | هرکه در عدل زد این نام یافت
عمر بخشنودی دلها گذار | تا ز تو خشنود بود کردگار

۳۰خ: بتوان ۳۰-فریمان: پ چ خ ذ ر-فریدون؛ ث ح: سام چه بردست (ح: بردست و) فریدونچه برد

۳۱ح: حذف شده. ۳۱-امر: ث-شهر؛ و: پ ت ج چ خ د-حذف شده. ۳۱-آرم: ب-دارم، پ: آید

۳۲ب ت د: بعد از بیت شماره ۱۲ نوشته شده. ۳۲-در-در نسخهٔ ب بالای این کلمه-بر-نوشته شده. ث ج ح خ ذ: درین؛

پ: درین ناله چنان؛ ج: شاه جهان سوز چنان ۳۳ج: بوی رعایت برعیت رسید. ۳۴،۳۵: ب ت ۳۴، ۳۵

۳۴ث ج چ خ د ذ: راه بدو رسم ستم؛ راه: ح-داد و ۳۶-چرخ: ر-بخت

۳۶پ ت ج ح د ذ: او شده آوازهٔ؛ خ ر: او شده و اوازهٔ

۳۷-خطّه: چ خ-خطبهٔ ۳۷-نامش: ذ-بامش

۳۸پ ج د: عاقبت؛ ث: عاقبت او نیک ۳۸-این: ب ت-او؛ پ چ ح خ ذ: آن

۳۹-بود: ث ج د-شود

سایهٔ خورشید سواران طلب　　رنج خود و راحت یاران طلب
دردستانی کن و درماندهی　　تات رسانند بفرماندهی
گرم شو از مهر و ز کین سرد باش　　چون مه و خورشید جوانمرد باش
هر که بنیکی عمل آغاز کرد　　نیکی او روی بدو باز کرد
گنبد گردنده ز روی قیاس　　هست بنیکی و بدی حق‌شناس
حاصل دنیا چو یکی ساعتست　　طاعت کن کز همه به طاعتست
طاعت کن روی بتاب از گناه　　تا نشوی چون خجلان عذرخواه
عذر میاور نه حیل خواستند　　این سخنست از تو عمل خواستند
گر بسخن کار میسر شدی　　کار نظامی بفلک بر شدی

---

۴۰ آ - سواران : پ - شووان

۴۲، ۴۳ چ : حذف شده.

۴۲ آ - سرد : ث - فرد ،　　ح : دور

۴۲ ب - جوانمرد : ب ت - جهانگرد ،

ح : همه نور - درنسخهٔ - ت - درحاشیه - جوانمرد - افزوده شده.

۴۳ ب - بدو : ت - باو

۴۵، ۴۶ : ر - ۴۵، ۴۶

۴۵ ب - کن : ب ث - به

۴۶ ب - عذرخواه : پ - شرمسار

۴۸ آ ح : این چه سخن

* مقالت سوم درحوادث عالم *

یک نفس ای خواجهٔ دامن‌کشان — آستنی بر همه عالم فشان
رنجه مشو راحت رنجور باش — یکنفس از محتشمی دور باش
حکم چو بر عاقبت اندیشی است — محتشمی بندهٔ درویشی است
ملک سلیمان مطلب کان کجاست — ملک همانست سلیمان کجاست
حجله همانست که عذراش بست — بزم همانست که وامق نشست
حجله و بزم اینک مهیا شده — وامقش افتاده و عذرا شده

- ب: مقالت سیم درحوادث ، پ: مقالت سوم درانقلاب حدوث واضلال عمر
ت: مقالت سیم دراختلاف وحدت واختلال عمر ، ث: مقالت سوم درحوادث عالم اخلاق وانقلاب
ج: مقالت سیم درانقلاب وحدث ، چ: مقالت سوم درانقلاب عالم ،
ح: مقالت سیم درحوادث عالم باختلاف وانقلاب امور ، د: مقاله سوم دراختلاف وحدث و اختلال عمر ،
ذ: مقالت سیوم درحوادث عالم وانقلابش — ۱آ ثچ خ دذ: آستی ، ح: آستینی
۲آ پ ثج چ دذ: رنج ، ر: رنج (رنجه) — ۲ب- یکنفس: پ ثچ ح خ ر- ساعتی
۳ آ دذ: درویشی است
۴آ- کجاست: چ ح د- هباست — ۶،۷،۸ پ: حذف شده. ۶آ چ: حجلهٔ بزم؛ اینک: پ خ- این که،
ج: اینت؛ مهیا: پ ثچ ح دذر- تنها ۶ب- وامقش: ثج ذر- وامق ، ح: وامقت

سال جهان گرچه بسی برگذشت   از سر مویش سر موئی نگشت
خاک همان خصم قوی گردنست   چرخ همان ظالم گردن زنست
صحبت گیتی که تمنّا کند   با که وفا کرد که با ما کند
خاک شد آنکس که برین خاک زیست   خاک چه داند که درین خاک چیست
هر ورقی چهرهٔ آزاده ایست   هر قدمی فرق ملکزاده ایست
ما که جوانی بجهان داده ایم   پیر چرائیم کزو زاده ایم
سام که سیمرغ پسرگیر داشت   بود جوان گرچه پسر پیر داشت
گنبد پوینده که پاینده نیست   جز بخلاف تو گراینده نیست
که ملک جانورانت کند   گاه گل کوزه گرانت کند
هست برین فرش دورنگ آمده   هرکسی از کار بتنگ آمده
گفته گروهی که بصحرا درند   کای خنک آنان که بدریا درند

۷آ ث: سال بسی گرچه؛ ر: درگذشت ۷ب ج ح ذ: ازسر موئی سر؛ ر: سرموکم نگشت: ج: ازسرموئی سرموکم نگشت:

۸آ ح ظالم مرد افکنست ۹- گیتی: پ ذ- دنیا

۱۰آ- خاک: ج- خار ؛ ت ث ج ح د: درین ۱۰ب- چیست: ذ- کیست

۱۱آ پ: پری زاده ایست

۱۲آ ث: پیرخرائیم

۱۳آ- سام: پ- شام ۱۳ب ذ: گرچه جوان بود پسر ۱۴آ- پوینده: ح- گردیده، ذ: گردنده

۱۵آ ث: کنند ۱۵ب ث: کنند ۱۶آ- برین: ث- بدین، ج خ: درین ۱۶ب ح: هرکس ازین کار

۱۷آ پ ت ث ذ: گفت ۱۷ب- کای: پ- ای، ث: حذف شده. : آنان: پ ث ج ح د- آنها

وانکه بدریا در سختی‌کش است — نعل در آتش که بیابان‌خوش است
آدمی از حادثه بی غم نیند — بر تر و بر خشک مسلّم نیند
فرض شد این قافله برداشتن — زین بنه بگذشتن و بگذاشتن
هرکه درین حلقه فرو مانده‌است — شهر برون کرده و ده رانده است
راه روی را که امان میدهند — در عدم از دور نشان میدهند
ملک رها کن که غرورت دهد — ظلمت ازین سایه چه نورت دهد
عمر ببازیچه بسر میبری — بازی از اندازه بدر میبری
گردش این گنبد بازیچه رنگ — نز پی بازیچه گرفت این درنگ
پیشتر از مرتبهٔ عاقلی — غفلت خوش بود خوشا غافلی
چون نظر عقل بغایت رسید — دولت شادی بنهایت رسید

---

۱۸ آ ج ح : درو ۱۸ - بیابان : ح ذ - بصحرا

۱۹ آ ج : در تر و در خشک

۲۱ آ د : هرکه درین قافله در مانده است

۲۱ - ده : ذ - ره ؛ پ : شهر برون رانده و ده مانده است

۲۲ آ ج د ذ : راه روانی که - درنسخهٔ - د - بالای سطر - روی را - افزوده شده. ۲۲ آ، ۲۳ آ پ : حذف شده.

۲۳ آ - ازین : پ ث ج چ ح خ د ذ ر - این ؛ چه : ت - چو ۲۵ آ - نز : ت - از ؛
درنگ : ب - دورنگ ؛ د : بر تو فراخست و بر اندیشه تنگ ۲۶ آ ث : غافلی بود، ر : غفلت‌خوش (غافلی) بود ؛
ج چ ح خ د : غافلی بود خوش آن غافلی

۲۷ آ - دولت : ت - دولت و ، ذ : نوبت

غافل بودن نه ز فرزانگیست غافلی از جملهٔ دیوانگیست
غافل منشین ورقی میخراش گر ننویسی قلمی میتراش
سر مکش از خدمت روشندلان دست مدارا از کمر مقبلان
خار که هم صحبتی گل کند غالیه در دامن سنبل کند
روز قیامت که برات آورند بادیه را در عرصات آورند
کای جگر آلوده زبان بستگان آب جگر خوردهٔ دلخستگان
ریگ تو و آب حیات از کجا بادیه و فیض فرات از کجا
ریگ زند ناله که خون خورده‌ام ریگ مریزید نه خون کرده‌ام
بر سر خوانی نمکی ریختم با جگری چند بر آمیختم
تا چو هم آغوش غیوران شوم محرم دستینهٔ حوران شوم

۲۸آ-غافلی: ث- عاقلی ۲۹آ-گر: ث ج د ذ- ور
۳۰آ-خدمت: ر- صحبت ۳۰ب پ: دست مدارا کمر ۳۱ ث: حذف شده.
۳۱آ-خار: چ خ- خاک؛ د: زیر سطر- خاک- افزوده شده ۳۲،۳۳،۳۴،۳۵،۳۶،۳۷،۳۸ ح: حذف شده.
۳۲آ-که: چ خ- چو ۳۳آ-کای: ث- آن؛ پ ج چ خ ر: جگر آلود
۳۳ب ث ذ: خورده و ۳۴آ ت ذ ر: ریگ تو را ۳۴ب-فیض: ب ت- آب
۳۵ ث: حذف شده. ۳۵آ-خون: پ ذ- حق ۳۵ب ذ: ریگ بریزید نه خون خورده‌ام
۳۶ب ذ: چند بیامیختم ۳۷ پ: حذف شده.
۳۷آ چ: تا که؛ ث د: در آغوش؛ ج: در آغوش غیوران شدم؛ ذ: هم آگوش غیوران شویم
۳۷ب ت: مجمرهٔ سینهٔ؛ ذ: شویم؛ ج: محترم سینهٔ حوران شویم

حکم چو بر حکم پرستش کنند   مطرب خلخال بهشتش کنند
هر که کند صحبت نیک اختیار   آید روزیش ضرورت بکار
صحبت نیکان زجهان دورگشت   خوان عسل خانهٔ زنبورگشت
دور نگر کز سر نا مردمی   بر حذر است آدمی آزادمی
معرفت از آدمیان بردهاند   وادمیان را زمیان بردهاند
چون فلک از عهد سلیمان بریست   آدمی آنست که اکنون پریست
با نفس هر که در آمیختم   مصلحت آن بود که بگریختم
سایهٔ کس فرّ همائی نداد   صحبت کس بوی وفائی نداد
تخم ادب چیست وفاکاشتن   حقّ وفا چیست نگه داشتن
برزگران دانه که می پرورند   آید روزی که ازان برخورند

۳۸ت: حذف شده. ؛ ۳۸آ-پرستش: ج خ د ذ ر- سرستش؛ ب ث د: کند؛ چ: حکم چو بر اصل سرستش کند
۳۸ب ث: بمستش کند؛ ب چ د: کند ۳۹ب: حذف شده. ۴۰آ ح: زجهار ؛ ث: دورشد
۴۰ب-خوان: چ ح د- خان؛ ث: زنبورشد ۴۱آ ت: پرحذرند؛ ب: برحذرند ، ذ: پرحذرست
۴۲ب ج: آدمیان را ۴۳ت: حذف شده. ۴۳آ-فلک: ث ج ح- ملک ؛ پریست: ح- دم است ، ذ: پرست
۴۳ب ح: که او آن دم است؛ ذ: پرست ۴۴ت: در حاشیه بخط دیگری نوشته شده. ۴۴آ پ ج چ خ د: برآمیختم
۴۵آ ث در: نداشت ۴۵ب ذ: بوئی ؛ ث د ر: نداشت
۴۶ب-وفا: پ ت ذ- ادب ۴۷آ چ: پرزگران ؛ دانه: ذ- مایه ؛
د ر: برزگر آن دانه (د: تخم) که می پرورد
۴۷ب-آید: ج- از پی- بالای سطر- آید- افزوده شده. چ ح خ: که ازو؛ د ر: که ازو برخورد

XXIV

* حکایت سلیمان با پیر برزگر *

روزی از آنجا که فراغی رسید　　باد سلیمان بچراغی رسید
مملکتش رخت بصحرا نهاد　　تخت برین تختهٔ مینا نهاد
دید بنوعی که دلش تازه گشت　　برزگری پیر در آن ساده دشت
خانه زمستی غله پرداخته　　در غله دان کرم انداخته
دانه فشان گشته بهر گوشهٔ　　رسته زهر دانهٔ اوخوشهٔ
پردهٔ آن دانه که دهقان گشاد　　منطق مرغان زسلیمان گشاد

XXIV

- ب پ ت ج خ د : حکایت　حکایت : ث - داستان ، ر : حکایت سلیمان با دهقان

ح : داستان سلیمان پیغامبر علیه السلام با پیر برزگر

ذ : حکایت سلیمان پیغمبر علیه السّلام ،　ج : حکایت سلیمان علیه السلام

۳ - تازه : ر - پاره

۳ ب ت : پیر بصحرا و دشت ؛ ج : برآن ؛ ساده : ث د - پهن ؛ ح : تازه

۴، ۵ : ب ت ۵، ۴　　۴ ج : زمشت

۴ ت : برغله ؛ کرم : ب پ ح - عدم

۵ ث ذ : زهر دانه جوان (ث : زخون) خوشهٔ

۶ ث : این ؛　ج خ د : پرده ازان　۶ ج چ ح د : مرغان سلیمان

گفت جوانمرد شو ای پیر مرد		کین قدرت بود ببایست خورد
دام نهٔ دانه فشانی مکن		باچو منی مرغ زبانی مکن
بیل نداری گل صحرا مخار		آب نیابی جو دهقان مکار
ماکه بسیراب زمین کاشتیم		زانچه بکشتیم چه برداشتیم
تا تو درین مزرعهٔ دانه سوز		تشنه و بی آب چه آری بروز
پیر بدو گفت مرنج ازجواب		فارغم از پرورش خاک وآب
باتر و خشک مرا نیست کار		دانه زمن پرورش از کردگار
آب من اینک عرق پشت من		بیل من اینک سرانگشت من
نیست غم ملک و ولایت مرا		تا زیم این دانه کفایت مرا
آنکه بشارت بخودم میدهد		دانه یکی هفتصدم میدهد

۷آ چ خ ذ: گفت جوانمرد (خ: جوانمردش) که ای

۸آ - دام: ث - دانه		۸ب - مرغ: ح - چرب

۹ب - نیابی: چ - نداری

۱۰آ - زمین: ج - جهان؛		کاشتیم: ح - داشتیم		۱۰ب ذ: زانکه

۱۱آ - چه: ب ث چ خ د - که؛		ح: کشتهٔ بی آب کی آری بروز

۱۲آ پ: آب وخاک

۱۳ ب: حذف شده، ت: درحاشیه بخط دیگری نوشته شده. ۱۳آ ث: باتر وخشک تومرا ۱۳ب - دانه: پ - دایه؛ زمن: خ - دمین

۱۴ب - بیل: پ - بیک		۱۵ب - زیم: ر - منم

۱۶آ پ: بخودت		۱۶ب پ: هفتصدت

دانه بانبازی شیطان مکار　　تا ز یکی هفتصد آید ببار
دانهٔ شایسته بباید نخست　　تا گره خوشه گشاید درست
هر نظری را که بر افروختند　　جامه باندازهٔ تن دوختند
رخت مسیحا نکشد هر خری　　محرم دولت نبود هر سری
کرگدنی گردن پیلی خورد　　مور ز پای ملخی نگذرد
بحر بصد رود شد آرام گیر　　جوی بیک سیل برآرد نفیر
هست درین دایرهٔ لاجورد　　مرتبهٔ مرد بمقدار مرد
دولتیٔ باید صاحب درنگ　　کز قدری بار نیاید بتنگ
هر نفسی حوصلهٔ ناز نیست　　هر شکمی حاملهٔ راز نیست
باز نگویم که ز خامی بود　　بار کشی کار نظامی بود

۱۷ب خ: هفتصدت

۱۸آ ث: دانه شتابست

۲۰ب - نبود: پ خ - نشود، چ: نشو؛ ح: هردری　۲۱، ۲۲: پ - ۲۱، ۲۲

۲۱آ، ۲۱آ: پ ۲۱آ، ۲۱آ؛　۲۱ ح: حذف شده.　۲۱آ - گردن: ذ - گردهٔ

۲۲آ - رود: ث - جوی　۲۲آ - جوی: ذ - رود؛　ج د: زیک

۲۳ب ذ: لاژورد

۲۴آ ح: دولتی باید که بصاحب درنگ　۲۴ب ث: کز قدر نار؛ بار: ج - نار، چ ح خ ذ: ناز

۲۵آ - ناز: چ - راز ، د: از ، ذ: باز

۲۶آ - باز: ث ح خ - ناز　۲۶ب - بار: ح - ناز؛　خ: نازکشی ماز

* مقالت چهارم درحسن رعایت پادشاه درحق رعیت *

ای سپر افکنده ز مردانگی　　غول تو بیغولهٔ دیوانگی
غرّه بملکی که وفائیش نیست　　زنده بعمری که بقائیش نیست
پی سپر جرعهٔ میخوارگان　　دستخوش بازی سیآرگان
مصحف و شمشیر بیذاخته　　جام و صراحی عوضش ساخته

XXV

* - * ب چ : مقالت چهارم درحسن رعایت ، پ ث : مقالت چهارم دررعایت بارعیت

ج : مقالت چهارم درپادشاهی وعدل ، ذ : مقالت چهارم درحسن رعایت پادشاهان

ح : مقالت چهارم درعدل و رعایت پادشاه بارعیّت

خ : مقالت چهارم دررعایت پادشاه بررعیّت　　ر : مقالت چهارم درحسن رعایت شاه بارعیّت

۱ پ ح خ ذ : افکندهٔ مردانگی ۱ - دیوانگی : پ چ ح ر - بیگانگی ؛ ث : بیگانهٔ بیگانگی ؛ ذ : غول به بیغولهٔ بیگانگی

۲ - بملکی : ج - بمالی ؛ د : بقائیش ، ذ : وفایش ؛ نیست : ب ت - نه

۲ د : وفائیش ، ذ : بقایش ؛ نیست : ب ت - نه

۳ ذ : می خورگان

۴ ح : باندا خته

۴ ح : جام صراحی

آینه و شانه گرفته بدست — چون زن رعناشده گیسوپرست *
رابعه با رابع آن هفت مرد — گیسوی خودرا بنگر تا چه کرد
ای هنر از مردی تو شرمسار — از هنر بیوه زنی شرم‌دار
چندکنی دعوی مرد افکنی — کم کن و کم زن که کم از یکزنی
گردن عقل از هنرآزاد نیست — هیچ هنر خوبتر از داد نیست
تازه شد این آب که درجوی تست — نغز شد این خاک که درکوی تست
چرخ نهٔ محضرنیکی پسند — نیک بیندیش زچرخ بلند
جزگهر نیک نباید نمود — سود توان کرد بدین مایه سود

---

* ب ت : ای نه بمعنی شده شیطان پرست

بس که زنی دست ندامت (ت : بس زندامت که زنی دست) بدست - افزوده شده.

۶ پ : رابعه را رابع ؛ ذ : رابعه با ثالث — ۷ خ : پیره زنی

۸ - کنی : چ - زنی ؛ دعوی : ث - دعوی و ؛ خ : دفع ؛ پ ح : مردانگی

۸ ج : تن زن وکم زن ؛ پ د چ ح خ ر : کم زن وکم زن ، ذ : کم زن وتن زن ؛ که : پ - چه

۱۰ ث ج چ خ د ذ ر : این آب ونه درجوی ، پ : این جوی نه درجوی ، ح : آن آب نه درجوی ، و : ذ - حذف شده.

۱۰ ج خ د ر : این خاک ونه برروی تست ؛ پ : این خاک نه برروی ، چ ح ذ : این (ح : آن) خاک نه برروی ؛ ث : این خاک ونه درروی

۱۱ - محضر : چ - قحضر ؛ پسند : ث - ببند ؛ ج : محضر نیلی مبند

۱۱ پ ث ج چ ح خ ذ ر : نیک دراندیش

۱۲، ۱۳ ت : حذف شده.

۱۲ - نیک : ث ج د - خویش

۱۳ - بدین : پ - باین ؛ سود : ث ج د - زود ؛ ذ : برین مایه زود

نیست مبارک ستم انگیختن — آب خود و خون کسان ریختن
رفت بسی دعوی ازین پیشتر — تا دو سه همت بهم آید مگر
داد کن از همت مردم بترس — نیمشب از بانگ تظلّم بترس
همت از آنجا که نظرها کند — خوار مگیرش که اثرها کند
همت آلودهٔ آن یک دو مرد — با تن محمود ببین تا چه کرد
همت چندین نفس بی غبار — با تو ببین تا چه کند وقت کار
راه روانی که ملایک پیند — در ره کشف از کشفی کم نیند
تیغ ستم دور کن از راهشان — تا نخوری تیر سحرگاهشان
دادگری شرط جهانداریست — شرط جهان بس که ستمکاریست
هرکه درین خانه شبی داد کرد — خانهٔ فردای خود آباد کرد

---

۱۳ ح : بعد از بیت شماره ۱۶ نوشته شده. ۱۴آ ث : بس ؛ چ : ازان ۱۴آ ث : با دو سه؛ بهم : ب ت - بس ؛ خ : آمد

۱۵آ ث : مردان ۱۵ب - بانگ : پ ث ج چ ح خ د ذ ر - تیر

۱۶ب - مگیرش : پ ث ج د ذ ر - مدارش

۱۷آ ث خ : این، ۱۷ب - ببین : ج چ - نگر ؛ ث : بر تن محمود نگر

۱۸ ح : بعد از بیت شماره ۲۱ نوشته شده.

۱۸آ - نفس : ت - نفسی ؛ ج : چندین کس با اعتبار ۱۸ب - وقت کار : ت ر - روز کار

۱۹ ث : حذف شده. ۱۹آ - پیند : ت ج خ ذ - نیند ، چ : بیند ، ح : تنند ؛ د : که درین ره روند

۱۹آ ذ : کم نیند ۲۰ب - تیر : ب - تیغ

۲۱آ - بس : ر - بین ؛ ج : شرط جهاندار نکوکاریست ، ح : شرط جهان نی ز ستمکاریست

* داستان پیرزن با سلطان سنجر *

پیرزنی را ستمی درگرفت   دست زد و دامن سنجر گرفت
کای ملک آزرم توکم دیده‌ام   وز تو همه ساله ستم دیده‌ام
شحنهٔ مست آمده درکوی من   زد لگدی چند فرا روی من
بیگنه از خانه برویم کشید   موی کشان بر سر کویم کشید
در ستم آباد زمانم نهاد   مهر ستم بر در خانم نهاد
گفت فلان نیمشب ای گوژپشت   بر سر کوی تو فلان را که کشت

XXVI

- ب پ ت ج خ د: حکایت ، پیرزن: ث-پیران ، چ: حکایت پیرزن باشاه سنجر ،

داستان: ذ- حکایت

۲آ-کم: ث-بس   ۲ب-وز: ت ث ج ح د ذ-از

۳آ ب ح: آمد   ۳ب-چند: ت- سخت

۴آ-برویم: ب پ ت ث د ذ-برونم ، ج چ: بروم ، د: زیرسطر- برویم - افزوده شده.

۴ب-کویم: ب ث د-خونم ، د: زیرسطر-کویم- افزوده شده.

۵آ-زمانم: ر-زبانم ؛ نهاد: پ ت ج خ ذ-نداد ، چ: بداد ؛ ث: امانم نداد

۵ب-خانم: ب-جانم ، ج: خاتم ؛ د: بردل و برجانم نهاد

۶ب ت ث ح ذ: فلانرا بکشت

خانهٔ من برده که خونی کجاست — ای شه ازین بیش زبونی کجاست
شحنه بود مست که آن خون کند — عربده با پیرزنی چون کند
رطل زنان دخل ولایت برند — پیرزنانرا بجنایت برند
آنکه درین ظلم نظر داشتست — ستر من و عدل تو برداشتست
کوفته شد سینهٔ مجروح من — هیچ نماند از من و از روح من
گر ندهی داد من ای شهریار — با تو رود روز شمار این شمار
داوری و داد نمی بینمت — وز ستم آزاد نمی بینمت
از ملکان قوّت و یاری رسد — از تو بما بین که چه خواری رسد
مال یتیمان ستدن ساز نیست — بگذر کین غارت ابخاز نیست
بر پلهٔ پیره زنان ره مزن — شرم بدار از پلهٔ پیره زن *

۷آ-برده : ث چ ح ذ-برد ، ر: جست ؛ پ : خانهٔ آن مردک خونی کجاست ۷ب-کجاست : چ-کراست

۸آ ت چ د : شحنه بدمست ؛ بود : ث-کند ؛ آن : چ ذ-او ، د : این ؛ ب پ : کند ۸ب ب پ : کسند

۹آ-رطل : پ ت ح-طبل ؛ برند : ج-خورند ۱۲ب-رود : ذ-بود ۱۳ب-آزاد : ث-آباد ؛ ح : جز ستم آباد

۱۴ب ج : وز تو ؛ خواری : پ-ماری ۱۵آ-ساز : ت ث-داد ، ج در : کار

۱۵ب-ابخاز : ب-انعاز ، خ : انعار ؛ پ : عادت ابحار نیست ، ت : عادت ایحاد نیست ،

ث : عادت ایحار ، ح : عادت ایجاز ؛ چ : بگذر ازین غارت ابحار نیست ،

ج در : بگذر کین (د : ازین) عادت احرار نیست ، ذ : بگذر کین غارت ایغاز نیست ۱۶ث : حذف شده.

۱۶آ-پلهٔ : چ خ-بنه ، ذ : سلهٔ ۱۶ب-شرم : ب ت-دست ؛ ذ : دست بدار از سلهٔ ؛

ح : شرم بدار آخر ازین پیره زن ؛ پ د : از پل این (د : از پل و آن) پیره زن. * پ : بیت های ۱-۲۶ بند LVII نوشته شده.

بندهٔ و دعوی شاهی کنی — شاه نهٔ چونکه تباهی کنی
شاه که ترتیب ولایت کند — حکم رعیّت برعایت کند
تا همه سر برخط فرمان نهند — دوستیش در دل و در جان نهند
عالم را زیر و زبر کردهٔ — تا توئی آخر چه هنر کردهٔ
دولت ترکان که بلندی گرفت — مملکت از داد پسندی گرفت
چونکه تو بیدادگری پروری — ترک نهٔ هندوی غارتگری
مسکن شهری زتو ویرانه شد — خرمن دهقان زتو بیدانه شد
زامدن مرگ شماری بکن — میرسدت دست حصاری بکن
عدل تو قندیل شب افروز تست — مونس فردای تو امروز تست
پیر زنانرا بسخن شاد دار — وین سخن از پیرزنی یاد دار

۱۷ب پ ج چ ح خ د ذ: شاه مشو چونکه ؛ ث: شاه نباشی چو تباهی کنی

۱۸آ ب: برخط و ، چ: درخط ۱۹آ ح: دوستی‌ات ؛ ج: بر دل و بر جان نهند

۲۰آ - را: چ - حذف شده عالم‌را: ج خ: چون (خ: خود) تو جهان ؛ پ: کرده‌اند

۲۰ب پ: باتوئی ؛ ث: تا خود آخر ؛ ج: خود بنگر تا چه ؛ پ: کرده‌اند

۲۱آ ث: از سبب داد

۲۲آ ج: چون توکه

۲۳آ - شهری: پ - پیران ؛ ویرانه: ب ت - بیگانه ، ث ج د ذ: بی‌خانه ۲۳ب - بیدانه: چ - ویرانه

۲۵آ ج: افروزیست ، خ: افروز شد ۲۵ب ج: امروزیست

۲۶آ ج: بیوه زنانرا ۲۶ب ح: این سخن پ: پیرزنان ، ج: بیوه زنی

دست بدار ازسر بیچارگان	تا نخوری یاسج غمخوارگان
چند زنی تیر بهر گوشهٔ	فارغی از توشهٔ بی توشهٔ
فتح جهان را تو کلید آمدی	نز پی بیداد پدید آمدی
شاه بدانی که جفا کم کنی	گر دگران ریش تو مرهم کنی
رسم ضعیفان بتو نازش بود	رسم تو باید که نوازش بود
گوش بدریوزهٔ انفاس دار	گوشه نشینی دو سه را پاس دار*
سنجر کاقلیم خراسان گرفت	کرد زیان کین سخن آسان گرفت
داد درین دور برانداختست	در پر سیمرغ وطن ساختست
شرم درین طارم ازرق نماند	آب درین خاک معلق نماند
خیز نظامی زحد افزون گری	بر دل خوناب شده خون گری

۲۷آ-بدار: ح-مدار ۲۷ب-یاسج: ت ج چ خ-پاسخ، ح: ناوک، د ذ: ناچخ ۲۸آ ث: زهر

۲۸ب-فارغی: پ ث ح ذ ر-غافلی؛ ت ح: ازتیشهٔ ۳۰آ ت: شاه بآنی ۳۰ب چ: گر همه کس ریش؛

ریش: پ-ریش و، ح: زخم ۳۱، ۳۲: ح ۳۱، ۳۲ ۳۲آ-بدریوزهٔ: ث-بدروازهٔ، ر: بدریوزه (بدروازه)

۳۲ب-دوسه را: ث-رادوسه * ج: دولت تو تا بعماری رسد دشمنت آنگه غم و خواری رسد

دولت تو تا بقیامت بود بر سر تو تاج کرامت بود - افزوده شده است.

۳۳آ پ: کاقلام ۳۳ب چ: کرد خطا

۳۴آ-دور: ب ت-دوده؛ ح: داد در امروز؛ پ چ در: پر (پ: در) انداختست

۳۴ب-سیمرغ: ث-طاوس ۳۵ب-خاک: ح-بحر؛ معلق: ث-مضیق

۳۶آ پ: افسونگری ۳۶ب ح ذ: خونابه؛ شده: پ ج-زده

* مقالت پنجم در ضعف بشریّت و صفت پیری *

روز خوش عمر بشب خوش رسید — خاک بباد آب باتش رسید
صبح بر آمد چه شوی مستخواب — کز سر دیوار گذشت آفتاب
بگذر ازین پی که جهانگیریست — حلم جوانی مکن این پیریست
خشک کن آن دل که زغم ریش بود — کان نمکش نیست کزین پیش بود
مشیفته شد عقل و تبه گشت رای — آبله شد دست و زمن گشت پای
با تو زمین را سر بخشایشست — پای فرو کش که خوش آسایشست
نیست درین پاکی و آلودگی — خوشتر از آسودگی آسودگی

XXVII

* - * ب : مقالت پنجم در بیوفائی دنیا ، پ ث : مقالت پنجم در بشریّت و اختلاف حالات ،

ج : مقالت پنجم در ضعف و پیری ، چ : مقالت پنجم در ضعف بشریّت

ح : مقالت پنجم در عجز و اضطراب آدمی و اختلاف حالات ، خ : مقالت پنجم در عجز آدمی

ذ : مقالت پنجم در عجز آدمی و اختلاف او ، ر : مقالت پنجم در وصف پیری ۱ا پ : خوش و ؛

د : روز و شب عمر ۱ب پ : برآتش ۲ا - کز : ب - از ۳ا - پی : ث - ده ؛ ح : جهانگیر نست

۳ب - این : ت ث - آن ؛ ح : او پیر نست ۴ا - کن : ث ج چ ح خ د ذ ر - شد ؛ پ : خشک این دل ؛

ث : آن غم که ز دل ۴ب - نیست : ث - تیر ۵ا - عقل : ج - جان ؛ رای : ث - کار ۵ب - زمن : ت ث ج خ ذ - ورم

۶ا پ ت : با تو زمان را ۶ب - که خوش : پ ث ج خ در - که بس ۷ا - نیست : ذ - چیست ۷ب ذ : بهتر از ؛ ح : آسایش و آسودگی

چشمهٔ مهتاب تو سردی گرفت   لالهٔ سیراب تو زردی گرفت
موی بمویت زحبش تا طراز   تازی و ترک آمده در ترکتاز
پیر دو موئی که شب و روز تست   روز جوانی ادب آموز تست
کز تو جوانتر بجهان چند بود   خود نشود پیر درین بند بود
پردهٔ گل باد خزانیش برد   آمد پیری و جوانیش برد
عیب جوانی نپذیرفته‌اند   پیری و صد عیب چنین گفته‌اند
دولت اگر دولت جمشیدیست   موی سپید آیت نومیدیست
ملک جوانی و نکوئی کراست   نیست مرا یارب گوئی کراست
رفت جوانی بتغافل بسر   جای دریغست دریغی بخور
گم شده هر که چو یوسف بود   گم شدنش جای تأسف بود

۸آ-تو: ت-چو   ۸ب د: لالهٔ خود روی تو-بالای سطر-سیراب-افزوده شده.   ۹آ پ: آمد در ترک و تاز ،
د: آمده زین ترکتاز   ۱۰ ث: پیری تو موی شب و   ۱۱آ-کز: ح-از ؛   ذ: گر تو جوانتر بجهان
۱۱ب-خود: پ-گر ، ر: خود (تا) ؛ ح: هیچ نشد پیر ؛ چ: کو نشود پیر در آن ، د: خود نتوان پیر در آن ؛
خ: در آن ؛ بود: ث-زود   ۱۲آ-پرده: ر-پر ؛ گل: ب-دل ؛ ث: پردهٔ گل و ؛ ح: خزانیت
۱۲ب ت: آمد و ، ث د ذ: آمده ؛ ح: جوانیت   ۱۳آ چ د: جوانان
۱۴آ ج: دولت اگر در دولت   *ر: موی سپید از اجل آرد پیام   پشت خم از مرگ رساند سلام-افزوده
۱۵آ-کراست: ح-کجاست ؛ ث: ملک و جوانی تو نکوئی کراست   ۱۵ب ث د: یارب و
ح: مرا گوئی یارب کراست   ۱۶ب-جای: ث-وقت   ۱۷، ۱۸، ۱۹ : ذ ۱۸، ۱۷، ۱۹
۱۷آ ب ت ح: هر که که چو ، پ ذ: هر کس که چو ؛ ث: گم شده را که چو

فارغی از قدرجوانی که چیست تا نشوی پیر ندانی که چیست
گرچه جوانی همه خودآتشست پیری تلخ است وجوانی خوشست
شاهد باغست درخت جوان پیر شود بشکندش باغبان
شاخ تر از بهر گل نوبرست هیزم خشک از پی خاکسترست
موی سیه غالیهٔ سر بود سنگ سیه صیرفی زر بود
عهدجوانی بسر آمدمخسب روز شد اینک سحرآمدمخسب
آتش طبع تو چو کافورخورد مشک ترا رنگ چوکافورکرد
چونکه هوا سرد شود یکدوماه برف سپید آورد ابر سیاه
گازری از رنگرزی دور نیست* کلبهٔ خورشیدو مسیحا یکیست

۱۸آ-قدر: ث د-روز ۱۸ب-ندانی: ح-چه دانی؛ چیست: چ- حذف شده. ۱۹،۲۰: ر ۱۹، ۲۰
۱۹آ-خود: ج ذ-چون ؛ خ: خوددانشست ۱۹ب-و: ث ج چ خ-حذف شده. ۲۰آ-ث: باغیست؛ ب: درخق
۲۰ب چ ح: برکندش ۲۱آ د: شاخ گل ازبهر ؛ پ: گل تو بود ۲۲آ، ۲۱ب پ: حذف شده.
۲۱ب-هیزم: د-هیمهٔ؛ پی: ت-نی ، ج چ: پی ۲۳آ چ: شورجوانی بسر آمد محنت
۲۳ب- و: خ-حذف شده. پ خ ذ ر: شب شدواینک؛ ث: روزشداینک بسرآمد؛ مخسب: چ-مجنب؛
ت: بالای- روز-کلمهٔ-شب-افزوده شده. ۲۴ب-رنگ: پ ث ج چ ح خ د ذ ر-طبع؛
چو: ث ج چ ح خ د-تو ۲۵آ-شود: ح-بود
۲۵ب-آورد: پ ذ-آرد ، چ خ د: آیداز ، ح: آردو ؛ ب: آرد ابری سیاه؛
ث: برق سفید آردو ؛ ج: برق سفید آید از ابر سیاه

* مصراع های ۲۸ب، ۳۱آ بعد از مصرع ۲۶آ- تکرار نوشته شده.

گا زرکاری صفت آب شد   رنگرزی پیشهٔ مهتاب شد
رنگ خرست این خرف لاجورد   عیسی از آن رنگرزی پیشه کرد
چونکه هوارا جوی از رنگ نیست   جمله هوارا بجوی سنگ نیست
چون شب وچون روز دو رنگی مدار   صورت رومی دل زنگی مدار
درکمر کوه زخوی دو رنگ   پشت بشیرست میان پلنگ
تا پی این زنگی و رومی تراست   داغ جهولی و ظلومی تراست
تا چو عروسان درخت ازقیاس   گاه قصب پوشی وگاهی پلاس
داری ازین خوی مخالف بسیچ   گرمی و صدجبه وسردی وهیچ
آن خور وآن پوش چو شیرو پلنگ   کاوری آنرا همه ساله بچنگ
تا شکمی نان دهنی آب هست   کفچه مکن بر سر هر کاسه دست

---

۲۷ د: کازری اینک صفت ۲۷-پیشهٔ: ث-شیوهٔ ۲۸ ت ث د: رنگ خورست؛ خرف: ثح دذر: کرهٔ،
پ ج: خرهٔ؛ چ: خرف لاژورد ؛ ذ: لاژورد ۲۹-ازرنگ: ج-آهنگ، ۳۱، ۳۰: ح ۳۰، ۳۱
۳۰-مدار: ج-مباش، ح: مدام ۳۰-رومی: ذ-روی؛ دل: ر-رخ ؛ ح: رخ زنگی مدام؛ مدار: ج-مباش
۳۲،۳۱: پ ر-۳۲،۳۱ ۳۱ ب: درکمرو، ج: چون کمرو ؛ پ: زجوی ؛ ت: زسوی در نگ
۳۱-بشیرست: پ ث ج چ خ دذر-برید ست، ح: بدیدست، ت: بشیرست ۳۲ ذ: تا بی ؛
این: در-ازین ؛ ج: این رومی وزنگی ؛ خ: چراست ۳۲ ب ث ج خ: داغ ظلومی وجهولی
۳۴ ث: دار درین خوی مخالف مزاج ۳۴ چ: جبه سردی و ؛ ت: سردی بهیچ ؛
پ: گرمی صدجبه وسردی بهیچ ۳۶-دهنی: پ ت چ ح خ دذر- ودمی
۳۶ خ: هرکاردست ؛ پ ذ: برسر هرکاسه مکن کفچه دست

نان اگر آتش ننشاند ز تو   آب و گیا را که ستاند ز تو
زانکه زنی نان کسان را صلا   به که خوری چون خرعیسی گیا
آتش این خاک خم باد گرد   نان ندهد تا نبرد آب مرد
گرنه درین دخمهٔ زندانیان   بی تبش است آتش روحانیان
گرگ دمی یوسف جانی چراست   شیر دلی گربهٔ خوانی چراست
از پی مشتی جو گندم نمای   دانهٔ دل چون جو و گندم مسای
نانخورش از سینهٔ خودکن چو آب   وز دل خود ساز چو آتش کباب *
خاک خور و نان بخیلان مخور   خاک نهٔ زخم ذلیلان مخور
بر دل و دستت همه خاری بزن   تن مزن و دست بکاری بزن
به که بکاری بکنی دستخوش   تا نشوی پیش کسی دستکش

۳۷آ ج چ خ: ننشاند ؛ ز تو: ذ - ترا ؛ ب ت: گرسنگی نان سشاند ز تو ، پ: ماذ اگر آتش ننشاند ز تو ۳۷ب ج: آب که یارا که ؛ ز تو: ذ - ترا ۳۸آ ، ۳۸ب ، ۳۸: ث ۳۸، ۳۸آ ح: در طلب نان بشبان سیاه ؛ زانکه: ث - به‌که ، ج: گر تو ، ذ: وانکه ؛ کسان: پ چ خ ذ - سگان ۳۸ب - به‌که: ث - زانکه ؛ ح: می خور همچون ۳۹ ح: حذف شده.

۳۹آ پ: آتشی ؛ ت: آتش ازین ؛ خاک: ث - باد ؛ پ: آب گر ، چ خ: باد خورد ؛ ج: آتش این باد خم خاک خورد

۴۰آ ح: گربه درین ؛ دخمهٔ: ب ت - زخمهٔ ، ث: خانهٔ ۴۰ب ذ: تپش ، ۴۱ ب ت: حذف شده. ۴۱آ - دمی: ث - دهی ، جانی: ر - جانش ۴۱آ ر: خوانش ۴۲ب ذ: چون دل گندم ؛ ت: جو گندم نمای ، ج: جو گندم مخای ؛ د: گندم مخای ۴۳ب - چو: ت - در

* ح: نفس سگست ای اخی سگبان مشو   از پی دونان در دونان مشو - افزوده ۴۴آ ب ت: خاک شو و پ ذ: خاک بخور نان ۴۵آ ب ت ح ذ: دست ؛ ث: مزن ۴۵ب - بزن: پ - مزن ۴۶ پ: حذف شده.

۴۶آ د: بکاریت بود دست خوش ۴۶ب ج: تا نشوی پیش کش ؛ کسی: ر - کسان

داستان پیر خشت زن

در طرف شام یکی پیر بود　　چون پری از خلق طرف گیر بود
پیرهن خود زگیا بافتی　　خشت زدی روزی از آن یافتی
تیغ زنان چون سپر انداختند　　در لحد آن خشت سپر ساختند
هر که جز آن خشت نقابش نبود　　گرچه گنه بود عذابش نبود
پیر یکی روز درین کاروبار　　کار فرا پیش درافزود کار
آمد از آنجا که قضا ساز کرد　　نغز جوانی سخن آغاز کرد
کین چه زبونی و چه افکندگیست　　کاه و گل این پیشهٔ خربندگیست

XXVIII

- ب پ ت ج خ د: حکایت، داستان: چ ذ- حکایت ، ث: داستان پیر خشت زن باجوان

۱ ب ت ح : جهانگیر بود

۴ ث : هرکه درآن خشت بقایش نبود ۴- بود: ث چ خ ذ- کرد ، ر: داشت

۵ پ ج ذ: درآن ۵ چ ح : کارفزاییش ، ذ: کارفزایش ؛ ج : پیش و درافزوده کار

۶ پ ث ح ذ: حذف شده. ۶ ج چ خ: کامد

۶- نغز : پ ث ت ج ح ذ ر- خوب ، چ خ د: جیره (د: خیره) زبانی

۷ ذ: زبونی و سرافکندگیست ۷ پ خ : کاه گل ، د: کارگل ؛

ث : کارگل این پیشه بخربندگیست

خیز و مزن بر سر این خاک تیغ — کز تو ندارند یکی نان دریغ
قالب این خشت بر آتش فکن — خشت نو از قالب دیگر بزن
چند کلوخی بتکلّف کنی — در گل و آبی چه تصرّف کنی
خویشتن از جملهٔ پیران شمار — کار جوانان بجوانان گذار
پیر بدو گفت جوانی مکن — در گذر از کار و گرانی مکن
خشت زدن پیشهٔ پیران بود — بارکشی کار اسیران بود
دست بدین پیشه کشیدم که هست — تا نکشم پیش تو یکروز دست
دستکش کس نیم از بهر گنج — دستکشی میخورم از دست رنج
از پی این رزق وبالم مکن — گر نه چنین است حلالم مکن
از سخن پیر ملامت گرش — گریان گریان بگذشت از برش *
چند نظامی در دنیا زنی — خیز در دین زن اگر میزنی

۸آ ث: خیزبزن، ح: خیزمزن، خ: خیز وبزن. ث ج ح خ د ر: بر سرِ خاک تیغ؛ پ: خیز مزن بر سرِ خاک و تیغ، ذ: خیز بزن بر سر این خاک تیغ

۹آ ث: قالب از این، ح: قالب آن؛ د ذ ر: در آتش ۹ب ـ نو: پ ج ـ خود، ذ: تو؛ ح: قالبی ۱۰آ ـ کنی: پ ـ زنی ۱۰آ ـ چه: ث ـ تو؛

کنی: پ ـ زنی؛ چ: در گل و در آب تصرف کنی ۱۱آ ـ کار: ث ـ شغل، گذار: پ ـ شمار، چ: بگذار ۱۲ب ـ کار: ج ـ ما، چ خ: جور؛

ذ: کار گرانی؛ ث: در گذر از کار گرانی مکن ۱۳آ ر: خشت زنی ۱۴آ ـ بدین: ج ـ برین؛ ح: پیشه زنم من که هست

۱۵آ ـ نیم: ث ـ مشو؛ گنج: ب ت ـ رنج ۱۵ب د: دستخوشی میخورم؛ پ: از بهر رنج ۱۶آ ت: از پی؛ پ: رزق و؛

چ: بکن ۱۶ب ح: گر چنین است ۱۸،۱۷ ج: ۱۸،۱۷ ۱۷آ پ ث ح ذ: با سخن ۱۷ب ث: گشت گریان، ج: با دل بریان؛

ب ذ: از سرش * ر: پیر بدین وصف جهاندیده بود کز پی این کار پسندیده بود ـ افزوده شده.

۱۸ ذ: حذف شده. ۱۸آ ج چ ر: خیز و؛ پ: اگر مردمی

مقالت ششم در اعتبار موجودات

لعبت بازی پس این پرده هست   گر نه برو این همه لعبت که بست
دیدهٔ دل محرم این پرده ساز   تا چه برون آید ازین پرده باز
کز پس این پردهٔ زنگارگون   غارتیانند زغایت برون
گوهر چشم از ادب افروخته   بر کمر خدمت دل دوخته
هیچ درین نقطهٔ پرکار نیست   کز خط این دایره برکار نیست
این دو سه مرکب که بزین کرده اند   از پی ما دست گزین کرده اند
پیشتر از جنبش این تازگان   نو سفران کهن آوازگان

XXIX

- ح: مقالت ششم در اعتبار موجودات وتسلیم کردن   خ: ناخوانا باشد.

۱آ ج چ خ د: ورنه ؛ ذ: که هست

۲آ-باز: پ ج ح ذ-راز ؛ ث: آرد ازین پرده راز

۳ پ: تکرار شده. ۳آ-کز: ر-در ۳ب ث ج چ خ ر: عارتیانند، پ ذ: غایتیانند، ح: غایبیانند؛ غایت: ج-غارت؛

برون: پ ث ج د-فزون؛ ۴آ-افروخته: ح-آموخته   ۴ب-دل: ح-دین

۵آ ت ث: برین؛ ب: نقطه و؛ پ ج ح خ ذ: هیچ برین (ح: بران) نقطه و ۵ب ح: آن؛ ذ: پرکار

۶، ۷: ث-۷، ۶   ۶آ-بزین: پ-بران، ذ: بزیر   ۶ب-ما: ج-تو

۷آ ذر: نو سفران و

پایگه عشق نه ما کرده‌ایم — دست کش عشق نه ماخورده‌ایم
در دو جهان عیب وهنر بسته‌اند — هر دو بفتراک تو بر بسته‌اند
نیست جهانرا چو تو همخانهٔ — مرغ زمین را زتو به دانهٔ
بگذر ازین مرغ طبیعت خراش — بر سر این مرغ چوسیمرغ باش
مرغ قفس پرکه مسیحای تست — زیر تو پر دارد و بالای تست
یا زقفص چنگل او کن جدا — یا قفص خویش بدو کن رها
تا بنه چون سوی ولایت برد — در پر خویشت بحمایت برد
چون گذری زین دو سه دهلیزخاک — لوح ترا از تو بشویند پاک
ختم سپیدی و سیاهی شوی — مخزن اسرار الٓهی شوی
سهل شوی برقدم انبیا — اهل شوی درحرم کبریا
راه دو عالم که دو منزل شدست — نیمهٔ ره یکنفس دل شدست

۸آ-نه‌ما : چ-زما ۸ب-نه‌ما : چ-زما ؛ ح : دستگر عمرنه‌ما
۹آح : عیب هنر ؛ ث : جسته‌اند
۱۱آ-مرغ : ت-طبع - کلمهٔ مزبور - مرغ - بالای سطر افزوده شده
۱۲آ-قفص : پ-سحر ۱۲ب ث : پر دارکه بالای تست ۱۳ ح : حذف شده. ۱۳آ ث : یا قفص
۱۳ب-بدو : ت چ-باو ، ث : برو ۱۴آ ح : تابنه‌ات سوی
۱۶آ-ختم : خ-چشم ؛ شوی : ث-تویٔ ۱۶ب پ ج چ خ د ذ ر : محرم؛ شوی : ث - تویٔ
۱۷آ ت ج ذ : درقدم ۱۷ب-اهل : ح ذ-کهل ؛ پ : برحرم
۱۸آ ث : شده ۱۸ب ج چ ر : نیم ره ؛ ث : شده

آنکه اساس تو برین گل نها د　　کعبهٔ جان درحرم دل نها د
نقش قبول از دل روشن پذیر　　گرد گلیم سیه تن مگیر
سرمه کش دیدهٔ نرگس صباست　　رنگرز جامهٔ مس کیمیاست
تن که بود ریزش مشتی گلست　　هم دل وهم دل که سخن دردلست
بندهٔ دل باش که سلطان شوی　　خواجهٔ عقل و ملک جان شوی
نزهی دل میطلبی نیفه وار　　نافه صفت تن بدرشتی سپار
ای که ترا به زخشن جامه نیست　　حکم بر ابریشم و بادامه نیست
خوبی آهو زخشن پوستیست　　رقش از آن نامزد دوستیست
مشک بود درخشن آرام گیر　　گردد پرکنده چو پوشد حریر
گر شکری با نفس تنگ ساز　　ور گهری باصدف سنگ ساز
گاه چو شب نعل سحرگاه باش　　گه چو سحر زخمگه آه باش

۱۹آح د: بدین ۲۰آح: ازسیه دل مگیر، د: سیه از تن مگیر ۲۲،۲۱: پ ث ۲۲،۲۱. ۲۱آح: ضیاست
۲۱آح: رنگرزی ۲۲ت: حذف شده. ۲۲آر: تن چه بود؛ ب ج: ریزهٔ ۲۲ب د: هم دل هم دل؛ چ خ ذ: که سخن بادلست؛
ج ح: هم دل (ح: هم دم) هم دل که سخن با دلست ۲۴ب ح ذ: بدرستی سپار ۲۵آ خشن: ج- رخش، ح: خشی، ذ: خش
۲۵ب- بادامه: ح- خامه، ذ: شامه؛ ث: ابریشم بادامه ۲۶آ- خشن: ذ- خش؛ ح: زخشن پوستست ۲۶ب- رقش: ت چ ح- رونقش
نامزد: پ ث- مایه دل؛ ح: دوستست　۲۷آح: خشی، ذ: خش
۲۷ب ث: گرددو؛　　ح د ذ ر: گشت پراکنده ۲۸ب- ور: پ چ خ د- گر؛ صدف: ح- شکم؛
ب ت: گر گهری باصدف و، ذ: گر گهری بر شکم ۲۹آ- نعل: ت ر- لعل؛ ح ذ: گاه چو مه نعل (ح: نقل)؛ درنسخهٔ ب:
باای- شب- کلمهٔ- مه- افزوده شده. ۲۹ب ث خ ذ ر: زخمه گه؛ پ: زخمه هر آه؛　ت: زخم گه آگاه باش

بار عناکش بشب قیر گون هرچه عنا بیش عنایت فزون
ز اهل وفا هرکه بجائی رسید بیشتر از راه عنائی رسید *
نزل بلا عافیت انبیاست وانچه ترا عافیت آید بلاست
زخم بلا مرهم خودبینی است تلخی می مایهٔ شیرینیست
سرو شو از بندخود آزادباش شمع شو از خوردن خود شادباش
حارسی اژدرها گنج راست خازنی راحتها رنج راست
رنج ز فریاد بری ساحت است درعقب رنج بسی راحت است
چرخ نبندد گرهی برسرت تا نگشاید گرهی دیگرت
در سفری کان ره آزادیست شحنهٔ غم پیش رو شادیست

۳۰آ چ : بارغناکش چوشب ؛ ج: بشب نیلگون ۳۰ب ج : هرکه ؛ ذ: پیش

۳۱آ-وفا : د-نفس ۳۱آ ذ: پیشتر ؛ عنائی : ب-وفائی ؛ راه : پ ث-اهل * پ ث : بیت شماره ۳۴ نوشته شده.

۳۲آ-بلا : ح-عنا ؛ پ : ترک بلا عافیت ۳۲ب-وانچه : پ ث-آنچه ، ذ: وانکه ؛ آید : پ ث ج ح د-آمد ، چ : آرد

۳۴ت : حذف شده. ؛ ۳۵،۳۴ : ر: ۳۵،۳۴ ۳۴آ-سرو : پ ث ذ-شیر ۳۴ب-خوردن : ح خ د- مردن

۳۵آ-حارسی : ب ت ذ- خازنی . پ : چارسوی ؛ گنج : ذ -گنج ؛ اژدرها : ث- ان درها ، چ : اژدها :
د : حارسی گنج مکن کاژدهاست ۳۶ت : حذف شده. ۳۶آ چ خ : ساختست ؛
پ ث ج : رنج (پ : زنج) زفریاد رسی راحتست (ج : ساختست) ؛ فریادبری : ح-فریادتوبی

۳۶ب ج : ورعقب ۳۷پ : حذف شده.

۳۸آ ذ : هرسفری کزره ؛ ح : هرسفری کان نه زافرادیست

۳۸ب- پیش رو : ب- راه رو ، ت : راهبر

XXX

* حکایت صیّاد و سگ و روباه *

صیدگری بود عجب تیزبین   بادیه پیمای و مراحل گزین
شیر سگی داشت که چون پوگرفت   سایهٔ خورشید بر آهو گرفت
سهم زده کرگدن از گردنش   گور ز دندان گوزن افکنش
در سفرش مونس و یار آمده   چند شبانروز بکار آمده
بود دل مهر فروزش بر و   پاس شب و روزی روزش برو
گشت گم آن شیر سگ شیرمرد   مرد بر آن دل که جگر گربه خورد
گفت درین ره که میان قضاست   پای سگی را سرشیری بهاست

XXX

- پ ت ج خ د: حکایت، ث ح: داستان صیّاد با سگ و روباه چ: حکایت صیّاد و روباه ر: داستان سگ و صیّاد و روباه

۱- بادیه: چ خ - راحله؛ ذ: مرحله پیمای مراحل؛ ب: بادیه پیمای مراحل؛ پ ث ج ح: مراحل نشین

۲ پ: شیرکسی؛ پو: ب چ پ: نو، ذ: بو ۲- خورشید: پ چ - خرگوش؛ ر: باهو

۵- بر و: پ ث خ ذ ر - بدو، د: به او ۵- برو: پ ث خ د ذ ر - بدو

۶- بر آن: خ - بدان؛ ح د: مرد بر آن (ح: بدان) کو جگر؛

ذ: مرد در آن غم جگر؛ ت: مرد بر انسان که جگر گرگ خورد

۷- میان: چ ح ر - میانجی؛ ت: میان فراست؛ د: فضاست؛

ت: در حاشیه بخط دیگری - گفت درین ره که میانجی قضاست - افزوده شده.

گرچه درآن غم دلش ازجان گرفت　　هم جگر خویش بدندان گرفت
صابری کان نه باو بود کرد　　هرجو صبری درمی سود کرد
طنزکنان روبهی آمد ز دور　　گفت صبوری مکن ای ناصبور
می شنوم کان هنری تک نماند　　باد بقای تو گر آن سگ نماند
دی که ز پیش تو بنخجیر شد　　تیز تکی کرد و عدم گیر شد
اینکه سگ امروز شکارتو کرد　　تا دو مهت بس بود ای شیرمرد
خیز و کبابی بدل خویش ده　　مغز تو خور پوست بدرویش ده
چرب خورش بود لبت پیش ازین　　روبه فربه نخوری بیش ازین
ایمنی از روغن اعضای من　　رست مزاج تو ز صفرای من
ایمنم از دام و دغلهای تو　　فارغم از کشتن سودای تو

۸آ د: درین غم؛ دلش: پ ث ذ ـ جگر؛ ر: گرچه درین غم جگراز ۹آ ـ باو: ج ـ ازو، چ ح خ د: بدو

۹ب ـ صبری: چ ـ سنگی، خ: سنگش، ر: صبرش؛ پ: جوهرصبری؛ ج: هرکه صبوری کند آن سود کرد؛

ت: درحاشیه بخط دیگری ـ هرکه درصبر زد او سود کرد ـ افزوده شده است ۱۰آ ح: طیرکنان ۱۱آ ذ: می شنوی؛ ر: بهنر

۱۱ب ـ گرآن: خ ـ چوآن، د: که آن ۱۲آ ح: دین که به پیش

۱۳آ پ: انکه؛ ت: این سگ ۱۳ب د: ای رادمرد

۱۴آ پ ث ج چ ح خ: خیزکبابی؛ بدل: ت ـ زدل؛ ذ: بدل ریش ده ۱۴ب ح: مغزخور و پوست

۱۵آ ـ لبت: پ ث ذ ر ـ ترا ۱۵ب ـ روبه: ح د ـ آهوی

۱۶آ ـ من: پ ث چ ح خ د ذ ر ـ ما ۱۶ب ـ من: پ ث چ ح خ د ذ ر ـ ما

۱۷ پ ج ث ح د ذ ر: حذف شده ۱۷ب ـ کشتن: ت ـ کشت

دوری ازو این چه وفاداریست   غم نخوری این چه جگرخواریست
صیدگرش گفت شب آبستنست   این غم یکروزه برای منست
شاد بدانم که درین دیر تنگ   شادی و غم هردو ندارد درنگ
اینهمه میری و همه بندگی   هست درین قالب گردندگی
انجم و افلاک بگشتن درند   راحت و محنت بگذشتن درند
شاد دلم زانکه دل من غمیست   کامدن غم سبب خرّمیست *
گرگ مرا حالت یوسف رسید   گرگ نیم جامه نخواهم درید
گر ستدندش زمن ای حیله‌ساز   با چوتو صیدش بمن آرند باز
او بسخن در که برآمد غبار   گشت سگ از پردهٔ گرد آشکار
آمد و گردش دوسه جولان گرفت   نیفهٔ روباه بدندان گرفت

۱۸آ پ : ۱۹آ - نوشته شده.

۲۰آ - بدانم : چ ج خ ت د ذ ر - برانم   ۲۰ب - درنگ : ر - رنگ

۲۲آ ت : بگشت اندربند   ۲۲ب ت : بگذشت اندربند

۲۳آ - دلم : ب ت - نیم ؛ چ ح خ : شاد ازانم که

* ب : ازپی هرشام گهی چاشتیست   آخر برداشت فرو داشتیست - افزوده.

۲۴آ ت : گرگ مرا یوسف حالت رسید   ۲۴ب - درید : ت - رسید

۲۵ب - صیدش : حٔ د ذ ر - صیدی ؛ ب ث خ : باتوچو (ب : بازچو) صیدش

۲۶ب - گرد : پ - گرگ ، خ : غیب ؛ ج : ازپرّهٔ دشت آشکار
ذ : از برّهٔ گرگ آسکار

گفت بدین خرده که دیر آمدم ... رو به داند که چو شیر آمدم
طوق من آمیزش دین تو شد ... کندهٔ روباه یقین تو شد
هر که یقینش بارادت کشد ... خاتم کارش بسعادت کشد
راه یقین جوی ز هر حاصلی ... نیست مبارکتر ازین منزلی
پای برفتار یقین سر شود ... سنگ بپندار یقین زر شود
گر قدمت شد بیقین استوار ... گرد ز دریا نم از آتش بر آر
هر که یقین را بتوکّل سرشت ... بر کرم الرزق علی الله نوشت
پشّهٔ خوان و مگس کس مشو ... هرچه بپیش آیدت از پس مشو
روزی تو باز نگردد ز در ... کار خدا کن غم روزی مخور
بر در او شو که از ینان به اوست ... روزی ازو خواه که روزی ده اوست*

۲۸آ-بدین: پ ث - باین ؛ ت: خورده ؛ ذ: گفت باین خورده ۲۸ب-چو: پ ث ج ح خ د - چه، چ: حذف شده
۲۹آ-آمیزش: پ چ ح خ د ذ ر - آویزش ۲۹ب-کندهٔ: ت ح د - گفتهٔ، ج خ ذ: کردهٔ
۳۰ د: در حاشیه بجای دیگری نوشته شده. ۳۰آ-کشد: ج - کنند، ح د: کشید ۳۰ب-کشد: ج - کنند، ح د: کشید
۳۲ب-بپندار: ت چ خ - بینداز
۳۳آ-بیقین: ذ - بزمین ؛ چ خ د: گر بیقین شد قدمت استوار ۳۳ب ح: پای ز گل گرد ز آتش بدار
۳۴ب پ: برکرم رزق ؛ ر: (الرزق علی الله) ۳۵آ ذ: گشتهٔ خوانم مگس ؛ مشو: پ چ ث ج خ د ذ ر - نشد
۳۵ب-ذ: هرکه ؛ ج چ: هرچه نه پیش ؛ پ ث ج چ خ د ذ ر: آمدش از پس نشد ؛ بپیش آیدت: پ - ناخواسته
۳۷، ۳۸: خ - بعد از بیت شماره ۴۱ نوشته شده.
۳۷آ-شو: ر - رو ؛ از ینان: ح - از ینها * ح: بیت شماره ۳۶ تکرار شده است.

از من و تو هر که بدان در گذشت　　هیچکسی بغرضی وانگشت
اهل یقین طایفهٔ دیگرند　　ما همه پائیم گر ایشان سرند
چون سر سجاده بر آب افکنند　　رنگ عسل در می ناب افکنند
عمر چو یکروزه قرارت نداد　　روزی ده ساله چه باید نهاد
صورت ما را که عمل ساختند　　قسمت روزی بازل ساختند
روزی از آنجات فرستاده‌اند　　آن خوری اینجا که ترا داده‌اند
گرچه درین خلق بسی جهد کرد　　بیشتر از روزی خود کس نخورد *
جهد برین کن که برینست عهد　　روزی و دولت نفزاید بجهد
تا شوی از جملهٔ عالم عزیز　　جهد تو میباید و توفیق نیز
جهد نظامی نفسی بود سرد　　گرمی توفیق بچیزیش کرد

۳۸آ پ ج: جز من و تو ؛ بدان: ت ث ج ذ- بران، خ: برین، د: بدین ۳۸ب ت: هر که بود بغرضی برگشت

۳۹آ- یقین: د ذ- نفس

۴۰آ ج خ: افکند ۴۰ب ث ج ر: برمی ؛ ج خ: افکند

۴۱آ- عمر: پ- غمزه ؛ یکروزه: ح- یکساله ۴۱ب- ده: ر- صد ؛ چه باید: ب- باید

۴۲آ ب ج: از آنجا که ۴۳ب پ ح: آنجا ۴۵، ۴۴: د ۴۴، ۴۵

۴۴آ- خلق: ج د- راه ؛ جهد: ت- جهت ؛ ذ: زانکه درین دایرهٔ لاژورد- * ب ت: نحن قسمنا تو بخوان از نبی (ب: از بری)
تا شوی از گفت و شنیدن تهی (ب: شنودن موی) (افزوده آ) ۴۵آ پ ث ج ج خ د: جهد بدین کن که بدینست عهد ؛ ر: جهد به دین

۴۶آ ح: تا بشوی از همه عالم عزیز

۴۷آ ح ذ: گرمی توفیق تو بجزیش کرد (توفیق دمش گرم کرد: ح)

XXXI

*مقالت هفتم درفضیلت آدمی بردیگر حیوانات *

ای برزمین برچو فلک نازنین   نازکشت هم فلک وهم زمین
کار تو زانجا که خبر داشتی   برتر از آن شد که تو پنداشتی
اوّل ازین دانه که پروردهٔ   شیر نخوردی که شکرخوردهٔ
نیکوئیت باید کافزون بود   نیکوئی افزون تر ازین چون بود
از سر آن خامه که خاریده اند   نغز نگاریت نگاریده اند
رشتهٔ جان برجگرت بسته‌اند   گوهر تن برکمرت بسته‌اند

XXXI

- ب : مقالت هفتم در ترجیح آدمی ، پ : مقالت هفتم در مرتبت خلق و دیگر جانوران . ث : مقالت هفتم در مرتبهٔ آدمی و جانوران ،

ج چ : مقالت هفتم در فضیلت (ج : در مراتب) آدمی ، فضیلت : ح - مرتبهٔ ، ح : مقالت هفتم در فضیلت انسان

ذ : مقالت هفتم در مرتبت آدمی بر جملهٔ حیوان ، ر : مقالت هفتم در فضیلت آدمی بر حیوانات ۱،۲،۳ : پ ۲،۱،۳

آ۱ - برچو : ب ت - درچو ، ج : همچو آ۱پ : بازکشد ، د : بارکشت ت۲ : این ، پ چ ث ج ح خ د ذ ر : ازآن ؛

دانه : پ ث ج د ذ ر - دایه ؛ پ : پرورده‌اند ب۳ ذ : بخوردی ؛ پ : خورده اند

آ۴ - بود : پ ث ج د ذ - شود ؛ چ : که افزون شود ؛ ح : نیکوئی بایدت افزون شود ب۴ - بود : پ ث چ ح د ذ - شود ؛

ج : ازو چون شود آ۵ - از : ر - کز ؛ ذ : خام ب۵ - نغز : ح - خوب

آ۶ - جگرت : پ - کمرت ب۶ - کمرت : پ - گذرت ؛

چ خ - گوهر دین بر (چ : در) کمرت

به که ضعیفی که درین مرغزار آهوی فربه نبود بانزار
جانورانی که غلام تواند مرغ علف خوارهٔ دام تواند
چون تو همائی شرف کارباش کم خور و کم گوی وکم آزارباش
هرچه تو بینی زسپید و سیاه برسر کاریست درین کارگاه
جغد که حشوست بافسانه در بلبل گنجست بویرانه در
هرکه درین پرده نشانیش هست درخور تن قیمت جانیش هست
گرچه زبجر تو بگوهر کمند چون تو همه گوهر این عالم اند
بیش وکمی را که کشی درشمار رنج بقدر دیتش چشم دار *
نیک و بد ملک بکار تواند در بد و نیک آینه دار تواند

٧خ: حذف شده. ٧آ-که: پ ث ج د-تو. ٧ب-آهوی: پ-کاهوی؛ ت: نبود وقت کار، ح: نبود پایدار؛
د: کاهوی فربه نبود تا نزار، ث: کاهوی فربه بود لاله زار ٨د: حذف شده ٩پ: حذف شده.
١٠آر: هرکه ١٠ب پ: برین
١١آپ ث: جغد نه حشوست؛ حشوست: ذ-حشویست، ر: شوم است؛ خ: بویرانه در ١١ب ذ: گنجیست
١٢آح ر: هرچه ١٢ب ذ: درخون تن؛ قیمت: ث-پردهٔ؛ چ: قسمت
١٣پ: حذف شده. ١٣ب پ ث چ ح خ د ذ ر: گوهری عالمند
١٤آ- کشی: ت ث-کسی

* د:

پاره کن این پردهٔ عیسی گرای تا پر عیسیت بروید زپای
هرکه چو عیسی رگ جان را گرفت از سر انصاف جهان را گرفت - افزوده شده.

کفش دهی بازدهندت کلاه　　پرده دری پرده درندت چوماه
خیز و مکن پرده دری صبح وار　　تاچو شبت نام شودپرده‌دار
پردهٔ زنبور گل سوریست　　وان تو این پردهٔ زنبوریست
چند پری چون مگس ازبهرقوت　　در دهن این تنهٔ عنکبوت
پردگیانی که جهان داشتند　　راز تو درپرده نهان داشتند
ازره این پرده فزون آمدی　　لاجرم ازپرده برون آمدی
دل که نه درپرده وداعش مکن　　هرچه نه در پرده سماعش مکن
شعبده بازی که درین پرده هست　　بر سرت این پرده ببازی نبست
دست جز این پرده بجائی مزن　　خارج این پرده نوائی مزن

۱۶آ د: دهادت　　۱۷آ ح: خیزمکن ؛ دری: چ - در

۱۷آ - نام: پ ث - روز ؛ شود: ر - بود

۱۸ ذ: حذف شده.　　۱۸ب - وان: پ ت ث ج چ - آن ؛ د: آز

۱۹ب د: این رشتهٔ چون عنکبوت - بالای سطر - تنهٔ - افزوده شده. ؛

پ: درتنهٔ این دهن عنکبوت

۲۰آ - جهان: پ - کیان　　۲۰ب ذ: رازتو ازدیده ؛ نهان: خ - سنان

۲۱آ ر: آن　　۲۲آ ح: دل زدرپرده ؛ وداعش: د - سماعش

۲۲ب چ: هرکه ؛ د: هرکه نه پرورده و داعش مکن

۲۳ب: پردهٔ این ساز ببازی نبست ، ت: درپس این پرده ببازی نشست ؛

۲۴ب - این: ج د ر - ازین

بشنو ازین پرده و بیدار شو خلوتی پردهٔ اسرار شو
جسم ترا پاکتر از جان کنی چونکه چهل روز بزندان کنی
مرد بزندان شرف آرد بدست یوسف ازین روی بزندان نشست
قدر دل و پایهٔ جان یافتن جز بریاضت نتوان یافتن
سیم طبایع بریاضت شمار زرّ طبیعت بریاضت سپار
تا زریاضت بمقامی رسی کت بکسی درکشد این ناکسی
توسنی طبع چو رامت شود سکّهٔ اخلاص بنامت شود
عقل و طبیعت که ترا یار شد قصّهٔ آهنگر و عطّار شد

۲۵آ-شو : ج-باش   ۲۵ب-خلوتی : ب ت-حاکم ؛   شو : ج-باش

۲۶آت : چشم‌ترا ؛ ر : جسمت‌را ؛ د : جسم طبع پاکتر از ؛ ح : کند

۲۶ب-چونکه : ج-گرتو ؛ ح : چون چهل روز بزندان کند

۲۷آت : مرده   ۲۷ب د : ازان

۲۸آ-قدر : ذ- کار ؛ پایهٔ : ح-مایهٔ

۲۹آ-سیم : ذ-نیم ؛ شمار : ح-گذار ، ر : سپار (شمار) ؛
ب ت : سیم ریاضت بطبایع شمار

۲۹ب ح : طبایع ؛ سپار : ر- برآر

۳۰ب-این : ش ح د ذ-از

۳۱آ خ : توسن طبع تو چو   ۳۱ب-اخلاص : د-اقبال

۳۲آ- که : ب-چو

کین ز تبش آبله رویت کند　　وان ز خوشی غالیه بویت کند
در بنهٔ طبع نجات اینکه نیست　　درقفس مرگ حیات اینکه نیست
هرچه خلاف آمده عادت بود　　قافله سالار سعادت بود
سر زهوا تافتن از سروریست　　ترک هوا قوت پیغمبریست
گرنفسی نفس بفرمان تست　　بس بحقیقت که بهشت آن تست
ازجرس نفس برآور غریو　　بندهٔ دین باش نه مزدور دیو
درحرم دین بحمایت گریز　　تا رهی از کش مکش رستخیز
زاتش دوزخ که چنان غالبست　　بوی نبی شحنهٔ بوطالبست
هست حقیقت نظر مقبلان　　درع پناهندهٔ روشن دلان

---

۳۳ آ-کین : ح-گه ؛ تبش : ت-تفش
۳۳ ب-خوشی : ح ر-ضس ، پ ث ج چ خ د ذ : وفا ؛ ت : مویت کند ۳۴ آ ج : این بس است ؛
ح : نجاتیت هست ، ر : نجات اندکیست ، د ذ : دربنهٔ عقل نجاتیت هست ۳۴ ب-مرگ : ث-مرغ ؛
پ : درقفست مرغ حیات ؛ ذ : حیاتیت هست ؛ ج : درقفص عقل حیات این بس است ، ح : درتنهٔ فضی حیاتیت هست ،
د : درقفص طبع حیاتیت هست ، ر : درقفص (مرگ) مرغ حیات اندکیست

۳۵ ج : حذف شده.　　۳۵ آ پ چ ج ح خ د ذ ر : آمد ، ث : آمدو
۳۶ آ ر : هوی ؛ ت : تافت　　۳۶ ب ر : هوی
۳۷ آ ب ج : گرنفس نفس　　۳۷ ب پ ث ج چ خ د ذ ر : کفش بیاورکه ، ح : شک بمیاورکه
۳۸ آ-غریو : ذ-گریو
۳۹ آ ح : بازره ازکش
۴۰ آ-نبی : ث ج-تن

XXXII

داستان فریدون با آهو

صبحدمی با دو سه اهل درون   رفت فریدون بتماشا برون
چون بشکار آمد در مرغزار   آهوکی دید فریدون شکار
گردن و گوشی زخصومت بری   چشم و سرینی بشفاعت گری
گفتی از آنجا که نظر جسته بود   از نظر شاه برون رسته بود
شاه بآن صید چنان صید شد   کش همگی بستهٔ آن قید شد

XXXII

- داستان: ب د ذ ـ حکایت

پ ت ج خ: حکایت

چ: حکایت شاه فریدون

۲آ د: آمده

۲ب ت ح: آهوکی

۳ب ـ سرینی: خ ـ سریتی ؛ ب ت: بحمایت گری

۴آ ـ جسته: ت ث ج ح د: خسته ، چ خ: حسته

۴ب ـ رسته بود: ت در ـ جسته بود

۵آ ـ بآن: ج چ خ ذ ر ـ بدان ، ح د: بران ، ت خ ذ: چنان قید شد

۵ب ح: بسته بدان ؛ قید: خ ذ ـ صید ، ت: گر همگی بستهٔ آن صید شد

رخش برو چون جگرش گرم کرد　　پشت کمان چون شکمش نرم کرد
تیر بدان پایه ازو در گذشت　　رخش بدان پویه بگردش نگشت
گفت بتیر آن پرکینت کجاست　　گفت برخش آن تک دینت کجاست
هردو درین باره نه پس باره اید　　خردهٔ آن خرد گیا خواره اید
تیر زبان شد همه کای مرزبان　　هست نظرگاه تو این بی زبان
در کنف درع تو جولان زند　　برسر درع تو که پیکان زند
خوش نبود با نظر مهتران　　بر رق او جز کف خنیاگران
داغ بلندان طلب ای هوشمند　　تا شوی از داغ بلندان بلند

۶آ-برو: ح-برون: کرد: چ-حذف شده. خ: شد ؛ ب ت: چون شکمش نرم کرد

۶ب-کرد: خ-شد ؛ ب ت: چون جگرش گرم کرد

۷آ-بدان: پ-دران، ث: ازان، ث: بان ؛ پایه: ب ت-مایه ؛ ذ: تیر ازآن مایه

۷ب-بدان: پ ث ذ ر-بآن، خ: دران ؛ خ: بگشت

۸ب ج: کجا ؛ ت: تک و دویت کجاست

۹آ چ خ: بدین ؛ نه: ث-حذف شده. ذ: پاره اید ؛ ح: باره به پس باره اند ؛ ر: (پس باره) اید

۹ب ت ج: خوردهٔ آن خرد (ت: ان کرد)، ذ: خوردهٔ این خرده ؛ ح: خوردهٔ لب خورد گیا خواره اند

۱۰آ پ ث ذ: همگی بی زبان: مرزبان: ح-مهربان　۱۰ب ج ح: توآن، ذ: توای

۱۱آ ت ث: در کنف　۱۱ب-که: ذ-چه　۱۲آ د: در نظر

۱۲ب-رق: پ ث در-دف ؛ ذ: بی رق

ت: بردن او جز کف میناگران

صورت خدمت صفت مردمیست   خدمت کردن شرف آدمیست
نیست بر مردم صاحب هنر   خدمتی از عهد پسندیده‌تر
دست وفا در کمر عهد کن   تا نشوی عهد شکن جهد کن
گنج نشین مار که درویش نیست   از سر تا دم کمری بیش نیست
از پی آن گشت فلک تاج سر   کز سر خدمت همه تن شد کمر
هر که زمامّ هنری میکشد   در ره خدمت کمری میکشد
شمع که او خواجگی نور یافت   از کمر خدمت زنبور یافت
خیز نظامی که نه بر بستهٔ   از پی خدمت چه کمر بستهٔ

۱۵آ - هنر : ث ج ر - نظر

۱۷ب ت : حذف شده.   ۱۷ب ث : از سرو   ذ : پیش

درنسخهٔ ث : از بیت شماره ۱۸ تا بیت شماره ۴۴۰ بند XXXIII حذف شده است

۱۸آ ب : این ؛ چ خ : از پی آنست ؛   فلک : ح - گهر

۱۸ب چ : که ز خدمت ، ج ح : کز (ح : از) پی خدمت ، خ : کز سر خدمت ؛

کمر : ذ - سپر ، ت : مکر

۱۹ب ب ت : بره ؛ چ خ : بر در ؛ ح : از پی خدمت

۲۰آ - یافت : پ - داشت

۲۰ب - یافت : پ - داشت

۲۱آ ب ت : که نه در (ب : که دری) بستهٔ   د : پر بستهٔ

۲۱آ ب : خدمت کمری بستهٔ ؛ چه : ت ج - نه ؛ ذ : چو

XXXIII

* مقالت هشتم درحسن آفرینش *

پیشتر از پیشتران وجود　　کاب نخوردند زدریای جود
درکف این ملک یساری نبود　　در ره این خاک غباری نبود
وعدهٔ تاخیر بسر نامده　　لعبتی از پرده بدر نامده
روزوشب آویزش پستی نداشت　　جان و دل آمیزش هستی نداشت
کش مکش جور. دراعضا هنوز　　کن مکن عدل نه پیدا هنوز
فیض کرم کرد مواسای خویش　　قطرهٔ افکند زدریای خویش
حالی از آن قطره که آمد برون　　گشت روان این فلک آبگون

XXXIII

- پ: مقالت هشتم درحسن آفرینش و درسبق حال　ت د: مقالت هشتم درسبق آفرینش در (در: د-و) حسن حال

ج: مقالت هشتم دربزرگواری علم　ح: مقالت هشتم درسبق آفرینش و بزرگواری عقل

ذ: مقالت هشتم درخیر آفرینش و بزرگواری عقل　ر: مقالت هشتم دربیان آفرینش　آ۲-یساری: ذ - بسیاری

ح: درکف آن ملک شراری نبود　ب۲-این: ح-تن، د: ازین، خاک: پ-ملک　آ۳-تاخیر: ب-تارخ، ت: نارخ

د: تارخ-د-بالای سطر-تاخیر-افزوده شده.　۴ ذ: حذف شده.　آ۴-پستی: ج-هستی　ب۴-دل: ح در-تن

آ۵ ذ: کش مکشی بود　ب۵ ح: کن مکن عذر دراجزا هنوز

آ۶ ب ت ذ: کرده　ب۶ ب ت ج: افکنده، ذ: افگنده؛ ذ: بدریای - در بالای سطر - ز دریای - افزوده شده.

آ۷-حالی: ت-جانی　ب۷ پ ج ذ: نیلگون

زاب روان گرد برانگیختند　　جوهر تو زان عرض آمیختند
چونکه تو برخیزی ازین دامگاه　　باشد برخاسته گردی زراه
ای خنک آنشب که جهان بیتو بود　　نقش تو بیصورت وجان بیتو بود
چشم فلک فارغ ازین جست وجوی　　گوش زمین رسته ازین گفت وگوی
تا تو درین ره ننهادی قدم　　شکر بسی داشت وجود ازعدم
باغ جهانْ زحمت خاری نداشت　　خاک سراسیمه غباری نداشت
فارغ از آبستنیت روزوشب　　نامیه عنّین و طبیعت عزب
طالع جوزا که کمربسته بود　　از ورم رگ زدنت رسته بود
مه که سیه روی شدی درزمین　　طشت تو رسواش نکردی چنین
زهره هنوز آب درین گل نریخت　　شهپر هاروت ببابل نریخت

۸ح: حذف شده. ۸آ-جوهر: خ گوهر. ۸ب چ: تاچوتو، خ: تاتوچو، پ: ازان، پ چ ج ح خ د ذ ر: کارگاه.
۱۰آ-آنشب: ر-آندم ۱۰ب-نقش: ذ-نفس، و: پ-حذف شده: ت: جان تو بود: بود: پ-حذف شده.
۱۱آ-فارغ: ج خ-بسته، ر: جستجوی ۱۱ب-گوش: ب-کف، ت: کتف: رسته: ح-فارغ: ج: ازین رفت وروی: ر: گفتگوی
۱۲آ-ره: ت-ده ۱۳،۱۴: ر ۱۳،۱۴ ۱۳ب-خاک: ح-جان: پ: خاک ره آسیب غباری:
ت: درحاشیه بخط دیگری - خاک ره آسیب غباری نداشت - افزوده شده.
۱۴آ-ب ت ح ذ: ازآبستنی ۱۴ب ذ: غنیّن
۱۵ب ت: زدنش: ت: درحاشیه بخط دیگری - ازکمر راس زنب رسته بود - افزوده شده.
۱۶ت: حذف شده. ۱۶آ-مه: ح-مر: چ خ: مه چو سیه روی: ب: شداوبرزمین ۱۶ب پ: نکردیش چنین
۱۷پ: حذف شده. ۱۷آ-زهره: ح-زهر ۱۷ب-نریخت: ج-کریخت

از تو مجرّد زمی و آسمان — تو بکنار و غم تو درمیان
تا بتو طغرای جهان تازه گشت — گنبد پیروزه پرآوازه گشت
از بدی چشم تو کوکب نرست — کوکبهٔ مهد کواکب شکست
بود مه و سال زگردش بری — تا تو نکردیش تعرّف گری
روی جهان کاینهٔ پاک شد — زین نفس سرد خلل ناک شد
مشعلهٔ صبح تو بردی بشام — صادق و کاذب تو نهادیش نام
خاک زمین در دهن آسمان — گرنه چرا پیش تو بند میان
برفلکت میوهٔ جان گفته اند — میشنوش کان بزبان گفته اند
تاج تو افسوس که ازسربهست — جل زسگ و توبره ازخربهست
لاف بسی شد که درین لافگاه — برتو جهانی بجوی خاک راه

۱۸آ-زمی: پ ح-زمین   ۱۸ب خ: غم دل درمیان

۱۹آ پ ح: هردو جهان ازتو پرآوازه گشت

۲۰آ ذ: ازبرچشم توکواکب پرست   ۲۰ب-شکست: ت-نرست

۲۱ب پ: تاکه نگردیش

۲۲ب پ ج چ ح خ د ذ ر: زین نفسی (ج: نفس) چند

۲۳آ-بردی: ج-بودی   ۲۳ب در: کاذب وصادق

۲۴آ-زمین: چ خ-زدی   ۲۴ب-گرنه: ج چ-ورنه، د: کونه؛   ح ر: تاکه چرا

۲۵آ د: درفلکت   ۲۵ب د: میشنویش این؛   ح: آن

۲۶آ چ: تاج افسوس   ۲۷ب-جهانی: ب ت-جهانرا؛   پ ذ: جهان بد

خود تو کفی خاک بجانی دهی   یک جو کهگل بجهانی دهی
ای زتو بالای زمین زیر رنج   جای تو هم زیر زمین به‌چوگنج
روغن مغز تو که سیمابیست   سرد باین فندق سنجابیست
تات چو فندق نکند خانه تنگ   بگذر ازین فندق سنجاب رنگ
روز و شب ازقاقم وقندزجداست   این دلهٔ پیسه پلنگ اژدهاست
گربه نهٔ دست درازی مکن   با دلهٔ ده دله بازی مکن
شیر تنیدست برین ره‌لعاب   سر چو گوزنان چه‌نهی‌سوی‌آب
گر فلکت عشوهٔ آبی دهد   تا نفریبی که سرابی دهد
تیز مران کاب فلک دیدهٔ   آب دهن خور که نمک دیدهٔ
تا نشوی تشنه بتدبیر باش   سوخته خرمن چو تباشیر باش

۲۸آ ج ح د: کف ۲۸آ-جو: چ خ-کف؛ ذ: یک درمی گل: د: بلکه توکّل بجهانی دهی- زیرسطر-یک جو-افزوده شده.

۲۹آ ذ: ای تو ببالای؛ چ: زمین یخ ۲۹آ چ ذ: زیرزمین همچوگنج ۳۰آ ح: سیمای تست

۳۰ب ح خ ر: بدین، ج د: برین؛ ح: سنجای تست

۳۱آ ح: جامه‌تنگ ۳۱آ ج: عنّاب رنگ؛ ح: سیماب رنگ

۳۲آ-قندز: ج-فندق، د: قندق؛ ح: فندق چراست، ۳۲ب-این: پ-کین؛ ب ت: پیس، ذ: بیسه

۳۴آ پ ت ذ: شیرفکندست؛ چ خ ر: درین؛ د: درین ده لعاب

۳۴ب-آب: ب ج-خواب ۳۵ب-که: ح-چه

۳۶آ-دیدهٔ: پ-بردهٔ؛ ذ: خوردهٔ ۳۶ب-خور: ت-خود؛ دیدهٔ: پ ذ-خوردهٔ

۳۷آ-تشنه: ج-پسته، ح: بست؛ چ: تشنهٔ تدبیرباش

یوسف تو تا زبر چاه بود   مصر الٓهیش نظرگاه بود
زرد رخ ازچرخ کبود آمدی   چون تو باین چاه فرود آمدی
اینهمه صفرای تو با روی زرد   سرکهٔ ابروی تو کاری نکرد
پیه تو چون روغن صدساله بود   سرکهٔ ده ساله بر ابروچه سود
خون پدر دیده درین هفتخوان   آب مریز ازپی این هفت نان
آتش در خرمن خود میزنی   دولت خودرا بلگد میزنی
می تک و می تاز که میدان تراست   کار بفرمای که فرمان تراست
این دو سه روزی که شدی جام گیر   خوش خور و خوش خسب وخوش آرام گیر
هم بتو بر سخت جفا کرده اند   زان رسنت سست رها کرده اند
کند شده پای و میان کشته کوز   سوختهٔ روغن خویشی هنوز

۳۸ب-مصر: پ-مهر ۳۹آ پ: زردرخ چرخ، ذ: بردرج چرخ

۳۹ب پ: باین، ج د: درین؛ پ چ ج خ د ذ ر: چونکه بدین (پ: باین، ج د: درین) چاه، ح: چونکه درین خانه

۴۰آ ج ح خ د: برروی زرد ۴۱آ ذ: صدناله بود

۴۱آ-برابرو: ب-بروبر، پ چ ح خ د: درابرو، ج: بابرو ؛ ت: چه بود

۴۲آ-خون: پ-خوانچه، ج ح: خوان؛ ذ: خوان بره دیده ؛ ج: بدین

۴۴آ-میدان: پ ث چ خ ذ-دوران ۴۴ب ج ذ: کاربفرمان تو فرمان تراست

۴۵آ ح ذ: این دوسه روزی شدهٔ (ح: نشوی) جام گیر ۴۵ب-خسب: در-خفت ؛ گیر: چ-حذف شده.

۴۶آ ب: هم برتوسخت ۴۷آ-کند: چ ر-کنده، د: لنگ، گشته: ب-بسته، ح: کرده، ث خ: گشت ؛
ج: کند نشد پای و نشد پشت کوز ۴۷ب-روغن: ب ح ذ-خرمن

لاجرم اینجا دغل مطبخی   روز قیامت علف دوزخی
پر شده گیر این شکم ازآب ونان   ای سبک آنگاه نباشی گران
گر بخورش بیش کسی زیستی   هر که بسی خورد بسی زیستی
عمر کمست از پی آن پربهاست   قیمت عمر از کمی عمرخاست
کم خور و بسیاری راحت نگر   بیش خور و بیش جراحت نگر
عقل تو باخورد چه بازارداشت   حرص ترا بر سر اینکار داشت
حرص ترا عقل بدان داده اند   کان نخوری کت فرستاده اند
حرص تو از فتنه بود ناشکیب   بگذر ازین ابله زیرک فریب
ترسم ازین پیشه که پیشت کند   رنگ پذیرندهٔ خویشت کند
هر بد و نیکی که درین محضرند   رنگ پذیرندهٔ یکدیگرند

۴۸آ پ ح: آنجا ؛ دغل : خ - دخل

۴۹آ خ : پر شکمی میکنی ازآب و نان   ۴۹ب ر : گران ؟

۵۱آ ذ: این ؛ پ: ازپی آن بی بهاست   ۵۱ب - عمرخاست : پ ث - عمر ماست

۵۲ب ث: بیش رو و ؛ چ : بیش خودو ؛ پ : نیش خورو نوش ؛ خ : بیش خورو نیش

۵۳آ ح : باحرص چو بازار داشت ؛ ذ : باخرده چه آزار داشت ؛ ۵۳ب - ترا : چ - تو

۵۴،۵۵ : ح ر ۵۵،۵۴

۵۵ب - زیرک : ج - مردم

۵۶آ ث ذ : کنند ؛ ح : ترسم ازان پیشه که پیشت کنند   ۵۶ب ث ذ : کنند

۵۷آ ذ : کز بدو نیکی که بدین

* حکایت بقال و روباه *

میوه فروشی که یمن جاش بود　　روبهکی خازن کالاش بود

چشم ادب برسر ره داشتی　　کلبهٔ بقّال نگه داشتی

کیسه بری چند شگرفی نمود　　هیچ قوامیش نمیداشت سود

دیده بهم زد چو شتابش گرفت　　خفت و بخفتن رگ خوابش گرفت

خفتن آن گرگ چو روبه بدید　　خواب درو آمد و سر درکشید

کیسه بر آن خواب غنیمت شمرد　　آمد و از کلبه غنیمت ببرد

هرکه درین راه کند خوابگاه　　یا سرش از دست رود یا کلاه

خیز نظامی که بس ازخفتن است　　وقت بترک همگی گفتن است

XXXIV

*- پ ت ث ج خ د: حکایت، چ: حکایت میوه فروش، ح: داستان طرّار و روباه و بقال و حالات ایشان

ذ: حکایت عطّار و طرّار و روباه ، ر: داستان میوه فروش و روباه　　آ۱- خازن: ب ت - مخزن: ت - درحاشیه - خازن - افزوده شده

ب۲- بقال: ذ - عطّار　ب۳- قوامیش: ت - قوافیش؛ پ ث ج ذ: نمیکرد؛　ح: هیچ فریبش نمیکرد؛

ر: هیچ شگرفیش نمیکرد؛ د: درحاشیه - شگرفیش - افزوده شده.　آ۴ ذ: دیده همی زد؛

چ خ: دیده بهم بست که تابش گرفت　ب۴- رگ: ت ث - ره: ت - درحاشیه - رگ - افزوده شده.　۵ ح: حذف شده.

ب۵- درو: د - برو　ب۶- کلبه: ج ح ر - کیسه؛ پ ث خ ذ: آمد و آن کیسه آ۷- کند: پ - بود ب۷- رود: چ - شود

آ۸ که بس از: که بست؛ پ ث ج: بس اگر؛ چ خ: که نه بس، ر: نه که، ح بخفته است، ذ: کار نظامی بس اگر خفتن است ب۸ ح: گفته است

* مقالت نهم در بزرگ منشی و بلند همّتی *

ای ز شب وصل گرا نمایه‌تر   وز علم صبح سبک سایه تر
سایه صفت چند نشینی بغم   خیز که بر پای نکوتر علم
چون ملکان عزم شد آمد کنند   نقل بنه پیشتر ازخود کنند
گر ملکی عزم ره آغاز کن   زین بنواتر سفری ساز کن
پیشتر ازخود بنه بیرون فرست   توشهٔ فردای خود اکنون فرست
از پی آنست که شد پیش بین   خانهٔ زنبور پر از انگبین

XXXV

-
پ ت ج د ذ ر : مقالت نهم در ترک (پ: نزول) مؤنات (ذ: مونت، ر: شئونات، ج: مراتب) دنیاوی (ر: دنیوی، د: دنیا)

چ : مقالت دهم در همّت بلند

خ : مقالت نهم در بلند همّتی

ح : مقالت نهم در بزرگی و عالی رائی آدمی

۲ب - سبک : پ ث ذ - گران: پ - درحاشیه - سبک - افزوده شده.

۲،۳ : ب ت ۲،۳

۳آ - شد: پ - سر ؛   ث : عزم تماشا کنند   ۳ب - خود : ث - ما

۶ب، ۶آ : ر ۶آ، ۶ب

مور که مردانه صفی میکشد از پی فردا علفی میکشد
آدمی عاقل اگر کور نیست کمتر از آن کرم و از آن مور نیست
هرکه جهان خواهد کاسان خورد تابستان غم زمستان خورد
جز من و تو هرکه درین طاعتند صیرفی جوهر یکساعتند
همت کس عاقبت اندیش نیست بینش کس تا نفسی بیش نیست
منزل ما کز فلکش بیشی است منزلت عاقبت اندیشی است
نیست بهر نوع که بینم بسی عاقبت اندیش تر از ما کسی
کامهٔ وقت ارچه زجان خوشترست عاقبت اندیشی از آن خوشترست
ماکه زصاحب خبران دلیم گوهریم ارچه زکان گلیم

۹آ ج ذ : که آسان
۹ب پ ج ت ج خ د ذ : تابستان را ز زمستان خورد ، ث : تابستانی ز زمستان خورد ،
ر : تابستان برگ ـ زمستان خورد ؛ زمستان : ح ـ ز زمستان
۱۰آ ذ : جز من و تو   ۱۰ب ـ جوهر : ر ـ گوهر
۱۱آ ـ کس : ح ـ کن   ۱۱ب ـ کس : ح ـ کن ؛   ذ : بیش کشی تا نفسی پیش نیست
۱۲آ ـ ما : ث ـ آن ، ج : را ؛   ذ : منزل آن گر ؛ فلکش : ج خ ـ ملکش ؛ پ : منزل آن گر فلک
۱۲ب ج خ : منزلتش ؛ ت : منزلت از عاقبت   ۱۳آ ـ نیست : ذ ـ کیست
۱۳ب ـ ما : ث ـ خود   ۱۴ ت : حذف شده   ۱۴آ ـ کامهٔ : خ ـ کاسهٔ ؛   پ : زجا
۱۴ب پ ج خ : بهترست
۱۵ب ـ گلیم : ب ج ح خ ـ دلیم ؛ د : ز آب و گلیم

زامدنی آمده مارا اثر   وز شدنیها شده صاحب‌خبر
خوانده بجان ریزهٔ اندیشناک   ابجدنه مکتب ازین لوح خاک
کس نه باین داغ تو بودی و من   نوبر این باغ تو بودی و من
خاک تو آنروز که می‌بیختند   ازپی معجون دل آمیختند
خاک تو آمیختهٔ رنجهاست   در دل این خاک بسی گنجهاست
قیمت این خاک بواجب شناس   خاک شناسی مکن ای ناسپاس
منزل خود بین که کدامست راه   وامدن و رفتن ازین جایگاه
زامدن این سفرت رای چیست   باز شدن حکمت ازینجای چیست
اوّل کین ملک بنامت نبود   وین ده ویرانه مقامت نبود

۱۶آ ح : زامدن   ۱۶ب ج : شده ماراخبر

۱۷آ-ریزهٔ : ت-زندهٔ ، د : دیدهٔ ؛ ت ج چ ح : اندیشه‌ناک ۱۷ب- ازین : ت-این ؛ خاک : ب-پاک

۱۸آ-باین : پ ث چ ج ح-بدین ؛ ذ : درین ؛ خ : مقصد این داغ ؛ د : کس نه بدین داغ تو بودی زن ۱۸ب-نوبر : ح-بلبل

۱۹آ ذ : که می پختند

۲۰ب : حذف شده ؛ ۲۰ت : درحاشیه بخط دیگری نوشته شده ۲۰ب-این : ح-آن ؛ پ : رنجهاست

۲۱آ-این : ح-آن ۲۱ب ج ر : خاک سپاسی-بکن (ج : کن) ، چ خ د ذ : خاک سپاسی مکن (خ : بکن)

ناسپاس : پ-ناسناس ، ث : ای ناشناس

۲۲ب ر : زامدن

۲۳آ ذ : آمدن   ۲۳ب-ازاینجای : ب-اینجای ، پ ث د ذ : آنجای

۲۴آ پ ث ج چ خ د : زاوّل

فرّ همای حملی داشتی اوج هوای ازلی داشتی
گرچه پر عشق تو غایت نداشت راه ابد نیز نهایت نداشت
مانده شدی قصد زمین ساختی سایه برین آب و گل انداختی
بازچو تنگ آیی ازین تنگنای دامن خورشید کشی زیر پای
گرچه مجرّد شوی از هر کسی بر سر آن نیز نمانی بسی
جز بتردّد سرو کاریت نیست بر سر یک رشته قراریت نیست
مفلس بخشنده تونی گاه جود تازهٔ دیرینه تونی در وجود
بگذر ازین مادر فرزندکش آنچه پدر گفت بدو دارهش
در پدر خود نگر ای ساده مرد سنّت او گیر و ببین تا چه کرد

۲۵آ-فرّ: ت-پر ، ذ: کار ؛ حملی: ج-عملی، ح: ابدی، ر: ملکی ؛ د: پرهمای ازلی
۲۵ب-ازلی: د-ابدی ، ر: فلکی
۲۶آذ: نداست ۲۶ب ذ: نداست
۲۷آ-مانده: ذ-بنده ؛ زمین: ج-زمی ۲۷ب د: بدین ۲۸، ۲۹ ت: درحاشیه بخط دیگری نوشته شده.
۲۸آذ: تاکه چوتنگ، ت: بازبتنگ ؛ تنگنای: ب ت ج-تنگ جای ۲۸ب ث: پیش پای
۲۹آ-شوی: پ ت-روی ۲۹ب ت ح ذ: این ؛ خ: بمانی
۳۰ب-یک رشته: پ-بگذشته ، ث: بگذشته
۳۱آح: تونیُ کان جود ۳۱ب ر: تازه و
۳۲ب ح: وانچه ؛ بدو: ث ج چ د ذ ر-بدان ، ت: باو
۳۳آج: حذف شده ؛ ۳۳، ۳۴: پ ۳۴،۳۳ ۳۳ب ح: سنت ازو، ببین: ر-نگر ؛ پ ث ذ: ببین کوچه (ذ: ببین آنچه) کرد

منتظر راحت نتوان نشست کان بچنین روز نیاید بدست
گر نفسی طبع نواز آمدی عمر ببازی شده باز آمدی
غم خور و بنگر زکدامین گلی شاد نشسته بکدامین دلی
آنکه بدو گفت فلک شاد باش آن نه منم وان نه تو آزاد باش
ما زپی رنج پدید آمدیم نز جهت گفت و شنید آمدیم
با ستد و داد جهانی که هست راست نداریم بجانی که هست
زامدنت رنگ چرا چون میست کامدنی را شدنی در پیست
تا کی و تا کی بود این روزگار آمدن و رفتن بی اختیار
شک نه در آن شد که عدم هیچ نیست شک بوجودست که هم هیچ نیست

۳۴آ ث: منتظر ذوق نشاید نشست ۳۴ب-روز: پ ث ج چ ح خ د ذ ر-عمر؛ کان: ب-گل
۳۷،۳۸،۳۵،۳۶ چ: ۳۵،۳۶،۳۷،۳۸
۳۵آ چ: گر نفس؛ ب ت: گر نفسی (ب: بنفس) طبع تو باز آمدی ۳۵ب د: شدو
۳۶آ-بنگر: ر-بگذر؛ ت: که کدامین؛ ح: زکدامی؛ ج چ خ د: بگذر و بنگر زکدامین (ج: که کدامین) گلی ۳۶ب خ: بکدامی
۳۷آ ج: آنکه فلک گفت بدو شاد باش ۳۷ب-وان: پ ث-این، خ: وین، د: آن، ذ: این نه منم آن؛
چ: آن نه توئی و نه من آزاد باش ۳۸آ ب: نه زپی
۳۹آ چ خ ح: تا ستد و ۳۹ب پ: ندانیم، ت: ندادیم، ث: بدانیم، چ ح خ: مداریم؛ ج: راست نیاید بزبانی
۴۰ت: در حاشیه بخط دیگری نوشته شده ۴۰آ ذ: چرا چو؛ ح: زامدنت رنج تنی در پی است ۴۰ب ذ: کامدنت را ۴۳،۴۲،۴۱ بیت ۴۳،۴۱،۴۲ بیت ۴۱،۴۲،۴۳
۴۱آ ب ت: تا کی و تا کی تو ازین روزگار ۴۱آ ب ج ذ: زامدن و
۴۲آ-نه در آن: ب د-نه بدان، ت: بجنان؛ شد: پ-سر؛ نیست: چ-حذف شده

تیز مپر چون بدرنگ آمدی　　زود مرو دیر بچنگ آمذی
وقت بیاید که روا روزنند　　سکّهٔ ما بر درمی نو زنند
تازه کنند این گل افکنده‌را　　باز هم آرند پراکنده‌را
ای که ز امروز نهٔ شرمسار　　آخر ازین روز دگر شرم دار
این همه محنت که فراپیش ماست　　اینت صبوری (صبورا) که دل ریش ماست
مرکب این بادیه دینست وبس　　چارهٔ این کار همین است وبس
سختی ره بین و مشو سست‌ران　　سست گمانی مکن ای سخت‌جان
آینهٔ جهد فرا پیش دار　　در نگر و پاس رخ خویش دار
عذر زخود بین وقبول ازخدای　　جمله ز تسلیم و قدر درمیای (میای)

۴۳-زود: ت-زو ؛ ج: زود مرو چون بدرنگ آمدی

۴۴-وقت: ب ت-روز ؛ بیاید: ث-برآید، ج: نیامد ۴۴ پ ج ح د ذ: بردم، چ: بردم ؛ ث: سکّهٔ تو بر درم

۴۵ ذ: کوژه کنند این دل ؛ ب ت: پرکنده را

۴۶ ت: ای که توامروز ؛ ج: ازامروز ؛ ح: ازگنه امروز ۴۶-دگر: پ ث ج چ ح خ ذ ر-یکی، د: پسین ؛ ب: ازان

۴۷-اینت: پ-سخت ؛ پ چ ح خ ذ ر: صبورا

۴۸-بادیه: چ-دایره ؛ ح: مرکز این دایره ۴۸ پ: آن ؛ همین: ج-یقین

۴۹-ره: ح-ده ؛ پ ح ذ: سست ازان ۴۹-سخت جان: پ-مهربان

۵۰-جهد: ب ت چ خ-چهره ؛ ت-بالای سطر-جهد-افزوده شده ؛ ح: آیینه راجهد ۵۰-پاس رخ: ب ت-بردورخ: ت-بالای سطر-پاس-افزوده شده ؛ خ: پاس دل ۵۱-بین: ر-دار ۵۱-جمله: ح-حمله ؛ ح خ د ذ: زتسلیم قدر ؛ پ ت ج: جمله زتسلیم و قدر (پ: بتسلیم قدر) در میای (پ: میار، ج: مای)

* حکایت زاهد *

مسجدیئی بستهٔ آفات بود   نامزد کوی خرابات بود
می بدهن بردو چو می میگریست   کای من بیچاره مراچاره چیست
مرغ هوا در دلم آرام کرد   دانهٔ تسبیح مرا دام کرد
کعبه مرا رهزن اوقات بود   خانهٔ اصلیم خرابات بود
طالع بد بود بد اختر شدم   کم زدهٔ (نامزد) کوی قلندر شدم
چشم ادب زیر نقاب ازمنست   کوی خرابات خراب ازمنست
تنگ جهان بر من مهجور باد   گرد من از دامن من دور باد

XXXVI

* - * پ ت ج خ د : حکایت ؛ چ ذ : حکایت مسجدی (ذ : زاهد) خراباتی
ح : داستان زاهد که توبه شکست ، ث ر : داستان زاهد توبه شکن آ۱ - بود : پ ث ج چ ح خ د ذ ر - شد
آ۱ - نامزد : ج چ ح خ - معتکف ، ر : نامزد (معتکف) ، بود : پ ث ج چ ح خ د ذ ر - شد آ۲ ح : برده چو
آ۳ ر : هوی ، ب۳ ح : وام کرد آ۴ - اوقات : چ خ - آفات ، بود : ج - شد ؛ ح : آفات شد
ب۴ - بود : ج - شد ؛ ح : خانهٔ اسلام خرابات شد آ۵ ر : بودو ب۵ کم زدهٔ : پ ث ذ - نامزد ،
ت : کم شده - درحاشیه - نامزد - افزوده شده . د : کم شدهٔ ـــــ زیرسطر - زدهٔ - افزوده شده ، ر : نامزد (کم زده)
آ۶ - ادب : ت چ ح - خرد ؛ ب : چشم خرد زیر نقاب منست آ۷ - تنگ : ب - ننگ ت ث ج ذ : ننگ
چ : سنگ ؛ پ : سگ جهان من ؛ مهجور : خ - رنجور ب۷ پ ت ث خ : از دامن تو (تو : ت خ - او)

گر نه قضا بود من ولات کی　　　مسجدی و کوی خرابات کی
همّت از آنجا که نظر کرده بود　　　گفت جوانی که در آن پرده بود
کین روش از راه قضا دور دار　　　چون تو قضا را بجوی صد هزار
بر در عذر آی و گنه را بشوی　　　وانگه ازین شیوه حدیثی بگوی
چون تو روی عذر پذیرت برند　　　ورنه خود آیند و اسیرت برند
سبزه چریدن زسر خاک بس　　　نی شکر سبز تو افلاک بس
تا نبرد خوابت ازو گوشه کن　　　اندکی از بهر عدم توشه کن
خوش نبود دیده بخوناب در　　　زنده و مرده بیکی خواب در
دین که ترا دید چنین مست خواب　　　چهره نهان کرد بزیر نقاب
خیز نظامی که ملک برنشست　　　نیم سر اینجا چه شوی پای بست

۸آ ح: بود مولات کی　؛　کی: ث چ خ - که　　۸ب - کی: ث چ خ - که

۹ب - جوانی: ث د - جوانی　؛　۱۱آ ت ح خ ذ: آنکه، د: دیگر، شیوه: پ ث ذ - گونه؛ ر: ازینگونه (شیوه)

۱۲آ - روی: ج - شوی،　۱۲ب پ ت ث خ: گرنه؛　۱۳آ ث ح: سبزه خریدن؛　زسر: پ ث ذ ر - زبر

۱۴آ ب: ازان، ت: ازان گوشه گیر؛　۱۴ب - اندکی: ح خ - زندگی؛　ت: توشه گیر

۱۶آ - چنین: چ - حذف شده.　ح: چنان؛　مست: ج - سست

۱۶ب د: کرده

۱۷آ - ملک: ح ذ - فلک؛　ب ت: بر درست

۱۷ب - نیم سر: پ ث چ ح خ ذ - همسر؛　ر: نیم شب، د: بیم شب؛　ج: آنجا؛

ح: نیم شب آنجا؛　خ: بیم سر آنجا؛　ث: هم سر این جامه شوی؛　چه: ت - چو

* مقالت دهم در نمودار آخر الزمان *

ای فلک آهسته‌تر این دور چند   وی زمی آسوده‌تر این جور چند
از پس هر شامگهی چاشتی است   آخر برداشت فروداشتی است
در طبقاتْ زمی افکنده بیم   زلزلة الساعة شئ عظیم
شیفتن خاک سیاست نمود   حلقهٔ زنجیر فلک را چه بود
باد تن شیفته درهم شکست   شیفته زنجیر بخواهد گسست
باکه گرو بست زمین کز میان   باز گشاید کمر آسمان

XXXVII

-
ب ح: مقالت دهم در نمودار علامات آخر زمان ، نمودار: ث ـ علامات ،

ت ذ: مقالت دهم در نمودار آخر الزمان و علامات آن؛ چ: مقالت در نمودار آخر زمان

۱آ ح د: زمین ؛ آسوده‌تر: پ ت ـ آهسته‌تر

۲آ ب ث ج: از پی ؛ ح: هر شام یکی ؛ ۲ب ح: و آخر

۳آ ح: زمین ؛ ذ: افکند

۴آ ح: شش جهت خاک ؛ ۴ب ـ چه بود: ح خ ر ـ بسود ؛ پ ث ج د: چه سود

۵ ب: حذف شده. ۵ ت: در حاشیه بخط دیگری نوشته شده. ۵آ ـ باد: پ ـ ماز، ث ح ذ: باز ۵ب ـ گست: پ ج ـ شکست

۶آ ج چ خ: گرو (خ: فرو) ماند ؛ ت ث: زمی ؛ ح: تا که باشد که زمین از میان ،

ذ: تا که گرو هست زمی در میان   ۶ب ت: کمری

شام زرنگ و سحر ازبوی رست　　چرخ زچوگان زمی ازگوی رست
خاک درچرخ برین میزند　　چرخ میان گرد زمین میزند
حادثهٔ چرخ کمین برگشاد　　یک بیک اندام زمین برگشاد
پیر فلک خرقه بخواهد درید　　مهرهٔ گل رشته بخواهد برید
چرخ بزیر آید و یکتا شود　　چرخ زمان خاک ببالا شود
رسته شود هردو سر ازدرد ما　　پاک شود هردوره ازگرد ما
هم فلک از شغل تو ساکن شود　　هم زمی از مکر تو ایمن شود
شرم گرفت انجم و افلاک را　　چند پرستند کفی خاک را
مارصفت شد فلک حلقه‌وار　　خاک خورد مار سرانجام کار
ای جگر خاک بخون ازشما　　کیست درین خاک برون ازشما

۷آ ـ بوی : ح ـ چرخ　　۷ب ـ زمی : ت ـ ومی ؛ ح : زمین ؛ ر : ازگوی جست

۸، ۹ : چ خ د ـ ۹، ۸　　۸آ ت : خاک درین ؛ برین : چ ح ـ بدین　۸ب ر : چرخ میان بسته کمین (زمین) میزند

۹آ ـ کمین : پ ـ کهن ، ت : کهن ؛ ج چ : زمین　　۹ب ج : درگشاد

۱۰آ خ ذ : نخواهد　　۱۰ب خ : نخواهد

۱۱ب ـ چرخ زمان : پ ب ـ چرخ زمان (پ : زمان) ۱۴، ۱۳، ۱۲ : چ ۱۲، ۱۳، ۱۴

۱۲آ ـ رسته : پ ث ـ رشته ؛ ح : هردوسه ؛ ۱۲ب ـ هردو : ح ـ مرد ؛ ج چ : بازرهد هردو

۱۳ب ح : هم زمین ؛ مکر : ب ت خ ـ حیف ـ ت ـ بالای سطر ـ مکر ـ افزوده شده. د : بار ؛ ر : مکر (فکر)

۱۴ب ذ : پرستید ؛ پ ج : کف

۱۶آ ـ بخون : چ ـ برون　　۱۶ب ـ درین : ج ـ برین ؛ برون : ج چ خ ـ فزون

خاک درین خمبرهٔ غم چراست رنگ خمش ازرق ماتم چراست
گر نتوانند کمین ساختن این گل ازین خم بدر انداختن
دامن از ین خمبرهٔ دودناک پاک بشویند بهفت آب وخاک
خرقهٔ انجم زفلک بر کشند خطّ خرابی بجهان درکشند
بر سر خاک از فلک تیز گشت واقعهٔ سخت بخواهد گذشت
تعبیهٔ راکهٔ درو کارهاست جنبش افلاک نمودارهاست
سر بجهد چونکه بخواهد شکست وین جهش امروز درین خاک هست
دشمن تست این صدف مشک رنگ دیده پر از گوهر و دل پر زسنگ

۱۷آ ج: برین ؛ خمبره: پ خ ذ ـ چنبرهٔ ؛ ح در: خنبره؛ ج: برین خنبرهٔ ؛ ث: چنبرهٔ دردناک

۱۷ب ـ خمش: پ ـ درش ؛ خ: رخش ؛ ث: پاک بشوئید بهفت آب وخاک ۲۰، ۱۹، ۱۸: پ ۱۸، ۲۰، ۱۹

۱۸آ ب ت: نتوانند ، پ: نتواسد؛ چ ذ: بتوانند ؛ ر: نتوانید ؛ ۱۸ب ـ این: ج ـ وین

۱۹ ث: حذف شده. ۱۹آ ـ خمبره: پ ـ حمرهٔ ؛ ج چ ح در: خنبرهٔ ؛ خ: چنبرهٔ ؛ ذ: چنبرهٔ دردناک ،

۱۹آ ر: بشوئید؛ ح: آب خاک ۲۰آ ـ خرقه: ب ت ـ خطبهٔ ؛ پ: بفلک برکشد ، ث چ: بفلک برکشید؛ ج ر: برکشید

۲۰ب ـ خرابی: ث ـ خراین ؛ پ چ: درکشند ، ث ج ر: درکشید

۲۱، ۲۲، ۲۳ ح: حذف شده.

۲۱ب ـ سخت: چ خ ـ صعب ؛ ر: تیز

۲۲آ ذ: جنبش او راکه ۲۲ب ـ افلاک: پ ث ج چ خ ذ ـ اطراف

۲۳ ث: حذف شده. ۲۳آ ـ شکست: پ ـ گذشت ۲۳ب د: این ؛ امروز: ذ ـ آموز

۲۴آ ـ صدف: ح ـ فلک ؛ ج: سنگ رنگ ؛ ۲۴ب ـ زسنگ: پ ث ج ح ذ ر ـ نهنگ

این نه صدف گوهر دریائیست   کین صدف گوهر بینائیست
هرکه درو دید دماغش فسرد   دیده چو افعی بزمرّد سپرد
لاجرمش نور نظر هیچ نیست   دیده هزارست و بصر هیچ نیست
راه عدم را نپسندیدهٔ   زانکه بچشم دگران دیدهٔ
پای ترا درد سری میرسان   ره نتوان رفت بپای کسان
گر بفلک برشود از زرّ و زور   گور بود بهرهٔ بهرام گور
در نتوان بست ازین کوی در   بر نتوان کرد ازین بام سر
باش درین خانه چو زندانیان   روزن و دربسته چو بحرانیان
چند حدیث فلک و یاد او   خاک تهی بر سر پرباد او
از فلک و راه مجره‌ش مرنج   کاهکشی را بیکی جو مسنج

۲۵آ خ: آن صدف ؛ پ ث ذ: گوهر تنهائیست ۲۵ب ج: صدف و ؛ د: وین نه خزف گوهر ؛ ر: وین نه گهر معدن بینائیست

۲۶آ ث: دیده ؛ چ: فشرد ۲۶ب د: دیدهٔ افعی ؛ ب ت: هرکه ازو خورد هم آخر بمرد ۲۷آ - نظر: ح - بصر

۲۷ب - د: چ ذ - حذف شده ؛ بصر: ح - نظر ۲۸آ خ: مپسندیده اند ۲۸ب - دیدهٔ: چ - تکرار شده. خ: دیده اند

۲۹آ ر: پایت را ۳۰آ - شود: ح د - شوی ۳۰ب ح د: عاقبت جای بود بطن گور

۳۱آ - بست: پ چ خ ذ - بستن ؛ ث: رفت ؛ ح: بر نتوان بستن ؛ د: کوی و در

۳۱ب پ ث چ ح خ ذ: کردن ؛ د: ازین روی و سر ؛ پ: کوی سر ۳۲آ پ ث ح ذ ر: خانهٔ زندانیان

۳۲ب ت: روزن در بسته ؛ بحرانیان: خ د - روحانیان ؛ ح: روزن در بسته چو روحانیان

۳۳ب - تهی: ذ - نهی ؛ پ: سر و ؛ ج: بر سر بنیاد او ؛ چ خ: بر رخ و بر باد او ؛ ح: خاک زمین بر سر و بنیاد او

۳۴ د: در حاشیه بخط دیگری نوشته شده. ۳۴آ ح: مجره مرنج

بر پر از این گنبد دولاب رنگ / تا رهی از گردش پرگار تنگ
وهم که باریکترین رشته ایست / زین ره باریک خجل گشته ایست
عاجزی وهم خجل روی بین / موی بموی این ره چون موی بین
برسر موئی سر موئی بگیر / ور نه برون آی چو موی از خمیر
چون به از این پایه بدست آوری / بد بود اینجا که نشست آوری
پشتهٔ این گل چو وفادار نیست / روی درو مصلحت کار نیست
هر علمی جای صد افکندگیست / هر کمر آلودهٔ صد بندگیست
هر هنری طعنهٔ شهری دروست / هر شکری زحمت زهری دروست
آتش صبحی که درین مطبخ است / نیم شراری ز تف دوزخ است
مه که چراغ فلکی شد تنش / هست ز دریوزهٔ ما روغنش
برگ که جامه ز روی پژمردگیست / هم قدری بلغم افسردگیست

۳۵آ-گنبد: ب ت-گردش ۳۷آ پ: خجلی ۳۸آ-بگیر: ث ر-مگیر ۳۸ب ت: گرنه
۳۹آ-پایه: ج ر-مایه، چ: مای ۳۹ب پ ح خ: آنجا
۴۰آ ث ح: بستهٔ: ج: دسته ۴۰ب-روی: ج-بوی؛ درو: ذ-برو ر: بدو
۴۱آ ر: هر کلهی جای سرافکندگیست ۴۲آ ذ: گر هنری؛
پ ج ح خ ذ ر: درو؛ د: برو ۴۲ب ذ: گر شکری؛ زحمت: چ خ-زخمهٔ؛ پ ج ح خ ذ ر: درو
۴۳آ-صبحی: ج-طبخی؛ د: طبعی
۴۴ب-ما: چ ح ر-خور؛ خ: خود؛ د: جار-د- درحاشیه- هست ز دریوزهٔ خود روغنش- افزوده شده.
۴۵ب: درحاشیه بخط دیگری نوشته شده ۴۵ت: حذف شده. ۴۵ب پ ث خ ذ: بلغم از افسردگیست

آب که آسایش جانها دروست | کشتی داند چه زیانها دروست
خانهٔ پرعیب شد این کارگاه | خود نکنی هیچ بعیبش نگاه
چشم فرو بستهٔ از عیب خویش | عیب کسان را شده آیینه پیش
عیب نویسی مکن آیینه وار | تا نشوی از نفسی عیب دار
یا بدر افکن هنر از جیب خویش | یا بشکن آینهٔ عیب خویش
دیده زعیب دگران کن فراز | صورت خود بین و درو عیب ساز
در همه چیزی هنر و عیب هست | عیب مبین تا هنر آری بدست
می نتوان یافت بشب در چراغ | در قفس روز توان دید زاغ
در پر طاوس که زر پیکرست | سرزنش پای کجا درخورست
زاغ که او را همه تن شد سیاه | دیده سپیدست درو کن نگاه *

---

۴۶ آ پ: بدوست ۴۶ آ چه: ج-که ؛ خ: زبانها؛ پ ث ذ: که زیانها(ث: زیانهاش) ازوست(پ: بدوست)

چ: هرشکری زحمهٔ زهری دروست ۴۷ آ ج: خانهٔ عیب ؛ پ ذ: این بارگاه ؛ ث: این خوابگاه ۴۷ ر: نگاه؟ ۴۸ ح: حذف شده.

۴۸ آ چ خ: عیب کسانت شده ؛ پ ج چ د: میش، ذ: بیش ۴۹ آ ر: عیب نمائی ؛ چ: عیب وار ۵۰ ت: حذف شده.

۵۰ آ جیب: پ-عیب ؛ ر: غیب ؛ ۵۰ آ ح: یا بنگر آینهٔ ؛ ر: خویش(پیش) ۵۴٠۵۳٠۵۲: ح: ۵۲٠۵۴٠۵۳

۵۲ آ -آری: پ ث ج ح د ذ-آید ۵۳ آ -می: ب ت-مه ؛ چ: بتوان ؛ د: مه بتوان - درحاشیه- مه نتوان - افزوده شده ؛

ج: مه نتوان دید ؛ یافت: ح -دید؛ ر: در چراغ؟

۵۴ آ -دید: پ د- یافت ؛ ر: زاغ؟ ۵۵ آ چ: دران

* ح د: بیسه مشو چون شب و روز ای بسر | تا نشود روز و شبت نوحه گر - افزوده شده.

د: افزایش نامبرده درحاشیه نوشته شده است.

* داستان عیسی علیه السّلم *

پای مسیحا که جهان می نوشت　　بر سر بازارچهٔ می گذشت
گرگ سگی بر گذر افتاده دید　　یوسفش از چه بدر افتاده دید
بر سر آن جیفه گروهی قطار　　بر صفت کرکس مردار خوار
گفت یکی وحشت این در دماغ　　تیرگی آرد چو نفس در چراغ
وان دگری گفت نه بس حاصلست　　کوری چشمست و بلای دلست
صورت هر مرغ نوائی نمود　　بر سر آن جیفه جفائی نمود
چون بسخن نوبت عیسی رسید　　عیب رها کرد و بمعنی رسید

XXXVIII

- داستان: ببج-حکایت؛ داستان عیسی علیه السلم: پ ت ج خ د-حکایت، ر: داستان عیسی؛

ذ: حکایت حضرت عیسی علی نبینا و علیه السّلام

۱ ا-جهان: ج د-زمین ؛ ح: درنوشت

۱ ب: گرگ و ؛ پ ث: گرگ کشی ؛ پ ج چ ح د: افتاده بود

۲ ث: یوسف ؛ پ ج چ ح د: افتاده بود

۳ ا-قطار: چ ر-نظار　　۴ ب پ: زدچراغ

۵ ا ج: ان دگر ؛ چ ح خ: وان (خ: آن) دگرش

۶ ا ح ر: هرکس ازان پرده نوائی نمود　　۶ ب ذ: این

گفت ز نقشی که در ایوان اوست　　در بسپیدی نه چو دندان اوست
وان دو سه تن کرده زبیم و امید　　زان صدف دوخته دندان سپید
عیب کسان منگر و احسان خویش　　دیده فرو کن بگریبان خویش
آینه روزی که بگیری بدست　　خود شکن آنروز مشو خودپرست
خویشتن آرای مشو چون بها　　تا نکند در تو طمع روزگار
جامهٔ عیب تو تنگ رشته اند　　زان بتو نه پرده فروهشته اند
چیست درین حلقهٔ انگشتری　　کان نبود طوق تو چون بنگری
گرنه سگی طوق ثریا مکش　　گر نه خری بار مسیحا مکش
کیست فلک پیر شده بیوهٔ　　چیست جهان دردزده میوهٔ
جملهٔ دنیا زکهن تا بنو　　چون گذرنده ست نیرزد دوجو
اندهٔ دنیا مخور ای خواجه خیز　　گر تو خوری بخش نظامی بریز

۹آ-تن : پ-حذف شده ؛ ج : وان دو سه راکرد ؛ ح : زبیم امید

۱۰ ح : فرو بر بگریبان

۱۴آ-نبود : چ خ ذ-نشود ؛

پ ث : کان نشود عیب تو- پ- زیر سطر- طوق- افزوده شده

۱۵ ج ح د : ورنه

۱۶آ-کیست : ب ت-چیست ؛ ۱۶ب-چیست : ب ث-کیست ؛ درد : ح-گرد

۱۷ ث ج د : گذرانست ؛ ذر : نیرزد بجو

۱۸ د : ور تو ؛ ح : وربخوری

XXXIX

* مقالت یازدهم در مشقت دنیا *

خیز و بساط فلکی در نورد　　زانکه وفا نیست درین تخت نرد
نقش مراد از در وصلش مجوی　　خصلت انصاف ز خصلش مجوی
پای درین بحر نهادن که چه　　بار درین موج گشادن که چه
باز ببط گفت که صحرا خوشست　　گفت شبت خوش که مرا جا خوشست
ای که درین کشتی غم جای تست　　خون تو در گردن کالای تست
بار در افکن که عذابت دهد　　پیشترک زانکه بآبت دهد

XXXIX

- ش ج ر: مقالت یازدهم در بیوفائی دنیا ، ت : مقالت یازدهم در ساختن زاد قیامت

پ : مقالت یازدهم در صعوبت این منزل و رحلت او ، ج : مقالت یازدهم در صفت این منزل　ح : بندهای XXXIX و

XL　بعد از بند　XLIV　نوشته شده است. ح : مقالت سیزدهم در مشقت دنیا و پرهیز او

ح : مقالت یازدهم در اجتناب از اشرار　د : مقالهٔ یازدهم در صعوبت منازل و رحلت

ذ : مقالت یازدهم در مشقت منزل و پرهیزگاری او　۱ ب پ ث ذ : خیز بساط

۱ ج ح خ ز: تخته نرد (خ برد)　۲ ـ خصلت : پ ث ـ خطبهٔ ، ح: خصلهٔ ، ب : ز اصلش مجوی

۴ ح : گفت تو آنجا و من اینجا خوشست　۶ ح : دهند ؛ ج : در افکندن

۶ پ : ندهدت او آب و بآبت دهد ؛ ذ: کو ندهد آب و

ش ج د ر: نان ندهد تا که ، ح : دست بگیرند و بآبت دهند

گنج امان نیست درین خاکدان   مغز وفا نیست درین استخوان
نیست یکی ذرّه جهان نازبخش   مایه زانبازی او باز بخش
آنچه برین مائدهٔ خرگهیست   کاسهٔ آلوده و خوان تهیست
هرکه درو دید دهانش بدوخت   هرکه بدو گفت زبانش بسوخت
هیچ نه در محمل و چندین جرس   هیچ نه در کاسه و چندین مگس
هرکه ازین کاسه یک انگشت خورد   کاسهٔ سر حلقهٔ انگشت کرد
نیست درین ده همه ساله صواب   فتنهٔ اندیشه و غوغای خواب
خلوت خوش ساز عدم خانه را   بازگذار این ده ویرانه را
روزن این خانه رها کن بدود   خانه فروشی بزن آخر چه بود

۸آ-ناز: ب ج-مار، ذ: باز ؛ پ ر: نازکش ، د: سازبخش

۸ب پ: بازکش ؛ ر: پای زانبازی او بازکش

۹آ-برین: ج د-بدین ، چ ح ر: درین ۹ب چ: آلوده خوان

۱۰آ-بدوخت: ذ-بسوخت ؛ ح: هرکه ازو خورد دهانش بسوخت

۱۰ب-بدو: د-ازو ؛ چ خ: وانکه ازو خورد زبانش بسوخت

ح: هرکه درو دید دوچشمش بدوخت

۱۲آ ذ: هرکه یک انگشت ازین کاسه خورد

۱۳آ-ده: ج-ره ؛ پ ث چ خ د ذ ر: نیست همه ساله درین ره (ر: ده) صواب

۱۴آ-خوش: پ ث ج چ ح خ د ذ ر-خود ؛ عدم: ث ذ-عزب

۱۵آ ج: خانه فروش ؛ چه بود: ث د ر-چه سود

دست بعالم چه درآوردهٔ　　　نز شکم خود بدرآوردهٔ
خط بجهان درکش وبیغم بزی　　　دور شو از دور و مسلّم بزی
راه تو دور آمد و منزل دراز　　　برگ ره و توشهٔ منزل بساز
خاصه درین بادیهٔ دیوسار　　　دوزخ محرورکش تشنه خوار
کاب جگر چشمهٔ حیوان اوست　　　چشمهٔ خورشید نمکدان اوست
شورهٔ او بی نمکان را شراب　　　شور نمک دیده درو چون کباب
آب نه و زین نمک آبگون　　　زهرهٔ دل آب و دل زهره خون
ره که دل از دیدن او خون شود　　　قافلهٔ طبع درو چون شود
درتف این بادیهٔ دیو لاخ　　　خانهٔ دل تنگ و غم دل فراخ

۱۶ا پ: برآوردهٔ　　　۱۶ب-نز: پ-از، ث: بر

۱۷ا د: از دیو

۲۰ ح: بعد از بیت شماره ۲۵ نوشته شده.

۲۰ا ح: آب

۲۱، ۲۲ ح: حذف شده.

۲۱ا-شورهٔ: ذ-سورت ؛ شراب: پ چ خ د-سراب

۲۱ب خ د: شوره ؛ ر: (شور نمک دیده) ؛ کباب: پ-شراب

۲۲ا چ خ: آب نه (خ: نهٔ) وزین ؛ نمک: ب ت-فلک　　　۲۲ب ث: زهرگون

۲۳ب-درو: پ ث-درون

۲۴ا-دیو: ح-دیر　　　۲۴ب ح: تنگ و ره جان فراخ

هر که درین بادیهٔ طبع ساخت   چون جگر افسرد و چو زهره گداخت
تا چه کنی این گل دوزخ سرشت   خیز و بده دوزخ و بستان بهشت
تا بود این هیکل خاکی غبار   پای بپایت سپرد روزگار
عاقبتت چونکه بمردم کند   دست بدستت ز میان گم کند
چونکه سوی خاک بود بازگشت   بر سر این خاک چه باید گذشت
زیر کف پای کسی را مسای   کو چو تو سودست بسی زیر پای
کس بجهان در زجهان جان نبرد   هیچکس این رقعه بپایان نبرد
پای منه بر سر این خار خیز   خویشتن از خار نگه دار خیز
آنچه مقام تو نباشد مقیم   بیم گهی شد چه کنی جای بیم
منزل فانیست قرارش مبین   باد خزانیست بهارش مبین

۲۵آ پ ح دذ: بادیه باطبع ساخت   ساخت: ج - تاخت
۲۶آ - گل: پ ث ذ - دل   ۲۶ب پ ث چ ح خ دذ: خیزبده
۲۷آ ر: تاشود
۲۸آ چ: عاقبت   ۲۸ب - میان: ح - جهان ؛ ذ: کم‌کند
۲۹آ ح: چونکه سوی او بودت   ۲۹ب - گذشت: پ ث ج ح د - نشست
۳۰ب - سودست: ج - کردست
۳۱آ - زجهان: خ - بجهان   ۳۱ب - رقعه: پ ذ - دفعه ، ج: راه
۳۲آ ب ت: خاروخیز ، ث ج ذ: خاک‌خیز ، پ ح: خارتیز ، ر: (خارخیز)؟
۳۲ب - خار: ث ج - خاک ، ذ: خانه ؛ ب ت: نگه داروخیز   ۳۳آ پ ذ: اینچه

* داستان موبد صاحب نظر و حالات او *

موبدی از کشور هندوستان　　رهگذری کرد سوی بوستان
مرحلهٔ دید منقّش رباط　　مملکتی یافت مزوّر بساط
غنچه بخون بسته چو گردون کمر　　لالهٔ کم عمر زخود بی خبر
از چمن انگیخته گل رنگ رنگ　　وز شکر آمیخته نی تنگ تنگ
خار سپر خستهٔ پیکان خویش　　بید بلرزه شده بر جان خویش
زلف بنفشه رسن گردنش　　دیدهٔ نرگس درم دامنش
لاله گهر سوده و پیروزه گل　　یک نفس لاله و یک روزه گل

XL

پ : حکایت حکیم هندوستان ، پ ت ج خ د : حکایت . ث ر : داستان موبد صاحب نظر ،
چ : حکایت موبد و سفر کردن　ذ : حکایت موبد و بوستان

۱ چ : موبد این کشور

۲ - رباط : چ - نگار　۲ - یافت : چ - دید ؛ مزور : پ - مصور ؛ ح : مملکتی دید منور بساط

۳ پ ح : بسته همچون (ح : چو جوزا) کمر

۴ - نی : پ ث چ ذ - مل ، ج ر : می ، خ : گل ، د : دل - د - زیر سطر - نی - افزوده شده.

۵ ت : خارجگر ، چ : خارسر ، ر : گل چو سپر ، خستهٔ : ج - کشتهٔ ، ث ح : خسته ز پیکان (ث : کشته به پیکان)

۷ ح : سوده ز پیروزه گل　۷ - نفس : پ ج د ذ ر - نفسه ؛　چ : یکنفسی

مهلتشان تا نفسی بیش نه   کس نفسی عاقبت اندیش نه
پیر چو زان روضهٔ مینو گذشت   بعد مهی چند بر آن سو گذشت
زان گل و بلبل که در آن باغ دید   نالهٔ مشتی زغن و زاغ دید
دوزخی افتاده بجای بهشت   قیصر آن قصر شده در کنشت
سبزه بتحلیل بخاری شده   دستهٔ گل پشتهٔ خاری شده
پیر در آن تیز روان بنگریست   بر همه خندید و بخود برگریست
گفت بهنگام نمایندگی   هیچ ندارد سر پایندگی
هر چه سر از خاکی و آبی کشد   عاقبتش سر بخرابی کشد
به ز خرابی چو دگر کوی نیست   جز بخرابی شدنم روی نیست

۸آ ح ر: مهلتشان یک نفسی ؛ ذ: پیش نه   ۸ب ح خ ر: هیچکسی عاقبت

۹آ ح: پیر چو بر روضهٔ   ۹ب -بران: ج -ازان ، ح: چوزان ، ر: بدان ،   ث: بدانجا گذشت

۱۰آ -دید: پ -بود   ۱۰ب -دید: پ -بود

۱۱آ ج: قیصری از

۱۲آ -پشتهٔ: ب ت -ستهٔ ، پ ث ج چ ح خ: بستهٔ

۱۳آ چ: تیز دران تر ؛ ب ت: تیز در آن باغ و خزان بنگریست   ۱۳ب -و: چ د -حذف شده.

۱۵آ پ: سر از آبی و خاکی

ب ت ح د: هر که (ح: هر چه) سر از خاکی و (ح: سر خاکی و) آبی کشید

۱۵ب ب ت: عاقبت آن سر بخرابی کشید ؛   ث: عاقبت آن هم ؛

ح د: کشید   ۱۶آ -دگر: ج -درین

چون نظر ازبینش توفیق ساخت   عارف خود گشت وخدارا شناخت
صیرفی گوهر آن راز شد   تا بعدم سوی گهر باز شد
ای که مسلمانی وگبریت نیست   چشمهٔ و قطرهٔ ابریت نیست
کمتر از آن موبد هندو مباش   ترک جهان گیر و جهان گو مباش
چند چو گل خیره سری ساختن   سر بکلاه و کمر افراختن
خیز و رها کن کمر گل زدست   کو کمر خویش بخون تو بست
هست کلاه و کمر آفات عشق   هر دو گرو کن بخرابات عشق
گه کلهت خواجگی دل دهد   گه کمرت بندگی گل دهد
کوش کزین خواجه غلامی رهی   تا چو نظامی ز نظامی رهی

۱۷آ ح د : چون بنظر بینش   ۱۷ب- و : ح- حذف شده.

۱۸آ ج : گوهر از آن   ۱۹آ پ ث : یاد مسلمانی و   ب ت : مسلمانی گبریت

۱۹ب- چشمهٔ : چ د- دجلهٔ ؛ ابریت : ح- آبیت ؛   خ : دجلهٔ وقطرهٔ آبیت نیست

۲۰ب، ۲۰آ : ت ۲۰آ، ۲۰ب

۲۰ب خ ر : ترک جهان گوی و   ؛ چ ح : ترک جهان گوی جهان ؛   و : ث ج- حذف شده.

۲۲آ پ ث ج چ ح : خیز رها کن   ؛ ج : بدست

۲۳ب- گرو : ذ- رها

۲۴آ ث : گه کله خواجگیت ؛ دل : پ ث چ خ د ذ ر- گل   ۲۴ب پ : بندگه ؛ گل : پ ث چ خ د ذ ر- دل

۲۵آ- خواجه : چ- خواجگی ؛ ث : غلام رهی   ۲۵ب- تا : پ- ما ،   ج ر : یا

* مقالت دوازدهم در وداع این منزل *

خیز و وداعی بکن ایّام را — از پس دامن فکن این دام را
مملکتی بهتر ازین ساز کن — خوشتر ازین حجره دری باز کن
چون دل وچشمت بهم آورد سر — ناله و اشکی بره آورد بر
تا بیکی نم که برین گل زنی — لاف ولی نعمتی دل زنی
گر شتری رقص کن اندر رحیل — ورنه میفکن دبه درپای پیل
چونکه ترا محرم یکموی نیست — جز بعدم رای زدن روی نیست

- این: ب - حذف شده. ت د : وداع کردن این ، ذ : مقالت دوازدهم در وداع این مقام

ث : مقالت دوازدهم در وداع مقام وچاره جستن

ح : مقالت پانزدهم در وداع این مقام وساختن کار

ذر : مقالت دوازدهم در وداع این مقام (در وداع منزل خاک : ر)

۱آ پ ث د ذ : خیزوداعی ۱آ - دامن : د - دانه ؛ ح : وزپس این دانه فکن دام را ۲آ - بهتر : ب ت - خوشتر

۳آ - چون : ح - خون ؛ بهم : پ ش ج ح خ د ذ ر - بره ؛ ب : آورده سر ۳ب - بره : د - بهم ؛ ب : آورده ؛

ح : ناله وآهی بره آورده بر ۴آ ب : تا بیکی گل که برین نم زنی

۵ب ت ث : گرنه ؛ ح : ورنه مافکن ۶آ - یکموی : ذ - این موی

۶ب - رای : ب پ ت ث - روی ؛ روی : ج - دور

طبع نوازان و ظریفان شدند — باکه نشینی که حریفان شدند
گرچه بسی طبع لطیفی کند — باتوی تنها که حریفی کند
به که نجوید دل پرهیزناک — روشنی آب درین تیره خاک
تا نرسد بدرقهٔ راه پیش — تفرقه کن حاصل معلوم خویش
رخت رها کن که گران روکسی — گر سبکی زود بمنزل رسی
بر فلک آی ارطلب دل کنی — تا تو درین خانه چه حاصل کنی
چون شدهٔ بستهٔ این دامگاه — رخنه کنش تا بدر افتی زراه
کین خط پیوسته بهم درچو میم — ره ندهد تا نکنندش دو نیم
زخم گه چرخ منقّط مباش — از خط این دایره درخط مباش
گر زخط روز و شب افزون شوی — از خط این دایره بیرون شوی

۷ب-که : ح-چو — ۸آ-لطیفی : ر-ظریفی

۸ب پ : باتوبتنها، د : باتن تنها ؛ که : ج چ ح خ-چه ؛ ر : باتوبتنها (تن تنها) چه-پ- درحاشیه بخط دیگری-
باتوئی تنها نه حریفی کند-افزوده. ۹آ پ : بجوید ، ح : بجوئی ، ر : بجوید

۱۰آ-بدرقه : پ ث ج ذ ر-تفرقهٔ ؛ چ : تفرقه خاک راه پیش ، ح : تفرقهٔ را به پیش ۱۰ب ح : حاصل بدخواه خویش

۱۱آ-گر : چ ح ذ ر-کز

۱۲ب ج : ورنه درین ؛ خانه : پ د-خاک ۱۳ پ : حذف شده ۱۳ د : درحاشیه نوشته شده و ناخوانا میباشد

۱۳ب ر : تابدرآئی براه ، ح : یانه درافتی بچاه ؛ زراه : ث ج-براه ، چ خ ذ : زچاه

۱۴آ-کین : چ-کای ۱۴ب ت : ره نکنندش زغم و ترس و بیم

۱۵آ ح خ ر : زخمه گه ؛ چ : مپاش ۱۶آ- و : چ-حذف شده

تا نکنی جای قدم استوار   پای منه در طلب هیچ کار
در همه کاری که گرائی نخست   رخنهٔ بیرون شدنش بین درست
شرط بود دیده بره داشتن   خویشتن از چاه نگه داشتن
رخنه کن این خانهٔ سیلاب ریز   تا بودت فرصت راه گریز
روبه یک فن نفس سگ شنید   خانه دو سوراخ بواجب گزید
واگهیش نه که شود راه گیر   دودهٔ این گنبد روباه گیر
این چه نشاطست کزو خوشدلی   غافلی از خود که ز خود غافلی
عهد چنان شد که درین تنگنای   تنگدل آیی و شوی باز جای
گر شکنی عهد الهی کنون   جان تو از عهدگی آید برون
راه چنان رو که ز جان دیدهٔ   بر دو جهان زن که جهان دیدهٔ

۱۸آ ح: که درآیی، ذ ر: گرایی ۱۸ب-بین: ث ج چ ح خ د ذ ر-کن ، پ: شد
۱۹آ پ ج: دیده بر داشتن ۱۹ب-چاه: ث-جای ، ذ: خار
۲۰آ ب: رخنهٔ این ؛ ذ ر: سیلاب خیز
۲۱آ خ: روبه پرفن؛ نفس: ج ذ-سخن ؛ ث: روبه فربه سخن ؛ پ: روبه زیرک سخن ؛
ح: روبه فن یک صفت سگ شنید ۲۱ب-گزید: پ- شنید
۲۲آ پ ث ذ: آگهیش ؛ نه: ث چ ح خ-نی ۲۲ب-دودهٔ: ح-درده ۲۳آ-نشاطست: ح- بساطیست
۲۴آ-عهد: د-جهد ؛ شد: ح-کن ۲۴ب-شوی: د-روی ۲۵ب-عهده: ح- عده
۲۶، ۲۷: د ۲۷، ۲۶ ۲۶آ د: راه چنان شو که چنان دیدهٔ ۲۶ب-زن: پ-شو ،
ت د: زن که پسندیدهٔ

زیر مبین تا نشوی پایه ترس — پس منگر تا نشوی سایه‌ترس
توشه ز دین بر که عمارت کمست — آب ز چشم آر که ره بی نمست
هم بصدف ده گهر پاک را — بازره و بازرهان خاک را
دور فلک چون تو بسی یار کشت — دست قوی تر ز تو بسیار کشت
بوالعجبی ساز درین دشمنی — تاش زمانی بزمین افکنی
او که درین پایه هنرپیشه نیست — از سپر و تیغ وی اندیشه نیست
غم چه خوری کین رسن پیچ پیچ — با کشش عشق تو هیچست هیچ
در غم این شیشه چه باید نشست — کش بیکی سنگ توانی شکست
سیم کشان کاتش زر کشته‌اند — دشمن خود را بشکر کشته‌اند
تا بتوان ای دل دانش فروز — دشمن خود را بگلی کش چو روز

۲۷ت: درحاشیه نوشته شده و دراثر نواقص چاپی ناخوانا میباشد، ۲۷آ-مبین: ب چ خ د-زمین؛ پ ث ذ: پایه بوس
ج: روی زمین تا نشوی مایه دوست، ح: زیر مشو تا نشوی پای پوش ۲۷ب پ ث ذ: سایه بوس (پ ث: بوس)
ج: سایه دوست، ح: سایه پوش ۲۸آ چ: توشهٔ دین؛ پ: توشه زتن زن که
۲۹آ-ده: ب ت-نه ۳۰آ ذ: یارگشت ۳۰ب-دست: ث-دوست، ذ: بسیارگشت
۳۱آ ج ح ذ: بلعجبی ۳۲آ-اوکه: د-روکه، پایه: ج-مایه، پیشه: ث-پیش ح: پیشه ایست
۳۲ب-وی: ث د-تو؛ ح: اندیشه ایست ۳۳آ پ چ ح خ ذ ر: مار مخوان کین، ث: مارکه هست او رسن
۳۴آ ب ج خ ذ: آن؛ چه باید: ث ح-نباید،
۳۴ب-سنگ: پ ث چ ح خ د ذ ر-باد
۳۶آ ر: تا بتوان از دل، دانش: پ ج چ ح-آتش؛ ذ: تا نوازی دل آتش فروز

* داستان دو حکیم منازع *

با دو حکیم از سر همخانگی — شد سخنی چند زبیگانگی
لاف منی بود و توی برنتافت — ملک یکی بود و دوی برنتافت
حق دو نشاید که یکی نشنوند — سر دو نباید که یکی بدروند
بزم دو جمشید مقامی که دید — جای دو شمشیر نیامی که دید
در طمع آن بود دو فرزانه را — کز دو یکی خاص کند خانه را
چون عصبیّت کمر کین گرفت — حجره زپرداختن آیین گرفت

XLII

* - *

ب: حکایت حکیمان. پ ت ج خ د: حکایت، چ: حکایت معارضه حکیمان، منازع: ر - متنازع

۱آ - ازسر: پ - ازدر ۱ب پ ث: چند به بیگانگی ۲آ ب پ ث ح ذ: بود توی، ج: بود توی؛ ر: توی

۲ب پ ث چ خ: بود دوی؛ ملک: د - حکم - درحاشیه - ملک - افزوده شده: ر: دوی؛ ج ح: خانه (ح: قبله) یکی بود دوی

۳آ - نشاید: ب ت ج د - نباشد - د - بالای سطر - نشاید - افزوده شده. پ: نسود، ح خ د ذ ر: بشنوند

۳ب - نباید: ب ت - نشاید، چ: نیاید، ح: نیامد، د: نباشد، پ: بدرود

۴ب: ر: ۴آ ۰ ۴ب

۵آ د: خود طمع آن بود

۶آ ج: چون دو غضبشان، ح خ د: چونکه غضبشان؛ ح: قضبیّت، ذ: غضبیت

۶ب - حجره: پ ث ح ر - خانه

هر دو بشبگیر نوائی زدند   خانه فروشانه صلائی زدند
کز سر ناساختگی بگذرند   ساختهٔ خویش دو شربت خورند
تا که درین پایه قوی دل ترست   شربت زهر که هلاهل ترست
ملک دو حکمت بیکی فن دهند   جان دو صورت بیکی تن دهند
خصم نخستین قدری زهر ساخت   کز عفنی سنگ سیه را گداخت
داد بدو کین می جان پرورست   زهر مدانش که به از شکرست
شربت اورا ستد آن شیرمرد   زهر بیاد شکر آسان بخورد
نوش گیا پخت و بدو در نشست   رهگذر زهر بتریاک بست
سوخت چو پروانه و پر باز یافت   شمع صفت باز بمجلس شتافت

۸آ د: کردر ؛ پ: ناساختی

۹،۱۰: ج خ د ۹،۱۰   ۹آ- درین: پ ث ح- دران؛ پایه: ج- ماره؛ ب ت د: تاکه دران (د: بران) باره

۹آ پ ث ج ح ذ: زهری

۱۰آ ج: دو عالم بیکی تن دهند

۱۱آ ح: کز عبنی ؛   ج: سیه می گداخت

۱۲ پ ث ح ذ: حذف شده.   ۱۲ب ج: زهر مخوانش

۱۳آ- اورا: ذ- آن را ؛   ۱۳ب ج: زهر بجای

۱۴آ ج: زهر گیا ؛ و: ج د- حذف شده ؛ پ: نوش گیا رست بدو ؛ خ: پخت و درو نشست

۱۴ب- بتریاک: ب ت ج خ د- بتدبیر- د- بالای سطر- بتریاک- افزوده شده.

۱۵ب ح: بمنزل شتافت

از چمن باغ یکی گل بچید　　خواند فسونی و بر آن گل دمید

داد بدشمن ز پی قهر او　　آن گل پرکارتر از زهر او

دشمن از آن گل که فسون خوان بداد　　ترس برو چیره شد و جان بداد

آن بعلاج از تن خود زهر برد　　وین ز یکی گل بتوهّم بمرد

هر گل رنگین که بباغ زمیست　　قطرهٔ از خون دل آدمیست

باغ زمانه که بهارش توئی　　خانهٔ غم دان که نگارش توئی

سنگ درین خاک مطبّق نشان　　خاک برین آب معلّق فشان

بگذر ازین آب و خیالات او　　بر پر ازین خاک و خرابات او

بر مه و خورشید میاور وقوف　　مه خور و خورشید شکن چون کسوف

۱۶ا-بچید : پ ث ج خ د ذ - بدید　۱۶ب ذ : فسونی و بگل در دمید　۱۷ا-پرکارتر : ج د - پرزهرتر ؛

ذ : پرکار (پرخار) تر　۱۸ا پ : ازان خوان که فسون بر بداد ؛ ح : فسونخوانش داد　۱۸ب-ترس : ح - وهم ؛

برو : پ د - بدو　۱۹ا-تن : ج - سر　۱۹ب پ ث : وین (ث : این) بیکی ؛ وین : خ - وان

ح ر : وین بیکی گل ز توهم بمرد ،　ذ : این زیکی بوی گل از هم بمرد　۲۰ا ب : رنگی ،　ح : زمینست

۲۰ب پ : قطره از خون　۲۱ا پ ث : باغ جهان راکه ؛ ج : توی　۲۱ب ج : توی

۲۲ا خ : فشان ؛ د : درین باغ مطبّق فشان

۲۲ب-آب : پ ث - چرخ ؛　ب ت : آب درین سنگ معلّق فشا (ت : نشا) ن

۲۳ا-آب : ب ت - چرخ ؛ ج : خواب　۲۳ب-خرابات : خ - فضالات

۲۴ا ح : بر مه و خورشید ،　د : صدمه و خورشید ،

ب ت ج : وافت ایشان بنگر در کسوف (ج : چون کسوف)

کین مه زرّین که درین خرگهست — غول ره عشق خلیل الله است
روز تراصبح جگرسوز کرد — چرخت ازآنروز بدین روزکرد
گر دل خورشید فروزآوری — روزی ازین روز بروز آوری
اشگ فشان تا بگلاب امید — بستری این لوح سیاه وسپید
تاچو عمل سنج سلامت شوی — چرب تر ازوی قیامت شوی
دین که قوی دارد بازوت را — راست کند عدل ترازوت را
هیچ هنرپیشهٔ آزادمرد — درغم دنیا غم دنیا نخورد
چونکه بدنیاست تمنّا ترا — دین بنظامی ده و دنیا ترا

۲۵آ-درین: پ ث ج چ ح خ د ذ- برین ، ۲۵ب-عشق: پ-یمن ۲۶ب پ: چرخت ازین روز ؛
بدین: ب ت ث-باین؛ ذ: چرخت ازین روز باین ۲۷ ح: حذف شده.
۲۷آ-فروز: ج-بروز ؛ ذ: فرود ؛ د: فزون آمدی- زیرمصرع- فروز آوری- افزوده شده
۲۷ب پ: روی ازین دور ؛ بروز: چ- فروز ؛ ذ: برون
د: برون آمدی- زیرمصرع- بروزآوری- افزوده شده. ۲۸ب ر: بسترد ؛ این: د-از ؛
ث: بستراین کوج ۲۹آ-سنج: ث-شیخ ۲۹ب ذ: چرب تر از روز
۳۰آ چ: داردو ۳۰ب-عدل: چ خ-سنگ
۳۱آ ث: آزاده مرد ۳۱ب ح: درغم دنیا ؛ ب ت: بخورد؛ چ: مخور؛ خ: بخورد ؛
در: درغم دینی غم دنیی نخورد
۳۲آ چ خ د: چونکه بدین نیست ؛ پ: تراست
۳۲ب چ: وین ؛ د: ده دنیی ترا ؛ پ: تراست

* مقالت سیزدهم در ترک علایق *

پیری عالم نگر و تنگیش　　تا نفریبی بجوان رنگیش
بر کف این پیر که برناوش است　　دستهٔ گل مینگری و آتش است
چشمه سرابست فریبش مخور　　قبله صلیبست نمازش مبر
زین همه گل بر سر خاری نهٔ　　گر همه هستند تو باری نهٔ
چون ببری زانچه طمع کردهٔ　　آن بری از خانه که آوردهٔ
چون بنه در بجر قیامت برند　　بی درمان جان بسلامت برند
خواه بنه مایه و خواهی بباز　　کانچه دهند از تو ستانند باز

XLIII

- پ : مقالت شانزدهم در شکایت علایق ، ت : مقالت سیزدهم در ترک و تجرید ؛

چ : مقالت سیزدهم در ترک دنیا ، ث ج ذ : مقالت سیزدهم در شکایت روزگار (روزگار : ج - خلایق ، ذ : عالم) ،

ح : مقالت دوازدهم در وداع این منزل ، خ : مقالت سیزدهم در مشقت دنیا ،

د : مقالت سیزدهم در تجرید علایق ، ر : مقالت سیزدهم در نکوهش جهان

آ۱ - پیری : ب ث - تیزی ؛ ج : شنگیش ، آ۱ - بجوان : ح - بخوان ، آ۲ پ : آن ؛ ب : برناکش است

ب۲ پ ت ث چ ح خ ذ : آتش است　　۳، ۴، ۵ ب : حذف شده.　　آ۳ - مخور : ذ - مبر

آ۴ ت : این ؛ چ : زان　　۴ب، آ۵ ت : حذف شده.

آ۵ پ ث د ذ : نبری ؛ ج : آنچه ؛ ح : زانک

خانهٔ داد و ستدست این جهان　　کین بدهد حالی و بستاند آن
گرچه یکی کرم بریشم گرست　　باز یکی کرم بریشم خورست
شمع کن این زرد گل جعفری　　تا چو چراغ از گل خود برخوری
تن بشکن نه درپی گو مباش　　زر بفکن ششپسری گو مباش
پای کرم بر سر زر نه دست　　تات نخوانند چو زر بت پرست
زر که برو سکّه مقصود نیست　　آن زر و زرنیخ بنسبت یکیست
دوستی زر چو نشان زرست　　بر دم طاوس همان پیکرست
سکّهٔ زر چونکه باهن برند　　پادشهان بیشتر آهنگرند
ساخت از و همّت قارون کلاه　　از سر آن رخنه فرو شد بچاه
بار تو شد تاش سر تست جای　　بارگیت شد چو نهی زیر پای
دادن زر گر همه جان دادنست　　ناستدن بهتر از آن دادنست

۸، ۹ : د ۹، ۸　۱۰آ - شمع : د - زیر مصرع - شمع - افزوده شده.　۱۰آ ح : گل چنبری　۱۰ب ح : تا چون
۱۱آ چ ج خ : نه درهٔ　۱۱ب - بفکن : ب ت - بشکن ؛ ح خ : سرهٔ ، چ : زر بفکن ما سرهٔ
۱۲ ب : در حاشیه بخط دیگری نوشته شده.　۱۲ ت : حذف شده.　۱۲آ ث : زر نه دست　۱۲ب چ خ ر : چو گل زر پرست
۱۳آ - مقصود : د - معبود　۱۳ب د : این　۱۴آ ج ح : دوستی (ح : روشنی) از زر ؛ نشان : ر - به سان ؛
پ : دوستی از زر چو نسان ؛ ث : دوستی از زر که زخویشان زراست　۱۴ب پ ح : در پر طاوس ؛ ث ر : در دم ؛
ح : هما پیکرست　۱۵ب ذ : پادشاهان　۱۷آ پ ب : باز تو شد ؛ ث : تار تو شد باس ،
ح : یار تو شد پاش　۱۷ب ب ت : بارگهت ؛ ح : یارگیت
۱۸آ چ : گر که همه ؛　پ ث : گر همه زر دادنست

در ستدن حرص جهانت دهد　　　در شدن آسایش جانت دهد
زانکه ستانی و بیفشانیش　　　بهتر از آن نیست که نستانیش
زر چو نهی روغن صفراگرست　　　چون بخوری میوهٔ صفرا برست
زر که ز مشرق بدر افشانده‌اند　　　بیخبران مغربیش خوانده‌اند
مغرب و آن قوم سخا دشمنند　　　مشرق و اهلش بسخا روشنند
هرچه دهد مشرقی صبح بام　　　مغربي شام ستاند بشام
والی جان همه کانها زرست　　　نایب دست همه مرغان پرست
آن زر رومی که بسنگ دمشق　　　راست بر آمد بترازوی عشق
گرچه فروزنده و زیبنده است　　　خاک بروکن که فریبنده است
کیست که این دزد کلاهش نبرد　　　وافت این غول زراهش نبرد

---

۱۹ آ ح: درکرم آسایش　۲۰ آ-زانکه: ج-چونکه، د: گرچه؛　ر: آنکه؛ ب ج: میفشانیش،
ث چ ح خ: نیفشانیش؛　ث ذ: ستانی که بیفشانیش، پ: زرکه ستانی که بیفشانیش
۲۰ ب چ خ: خود به ازان؛ ج: بهتر آنست که ۲۲ ب، ۲۲ آ: ح ۲۳ آ، ۲۳ ب　۲۳ آ ث: سخاپیشه‌اند
۲۳ ب ذ: مشرق و آن قوم سخا　۲۴ آ- بام: پ ث ج چ خ ذ- نام، ح د: وام　۲۴ ب- بشام: ر- بوام
۲۵ آ-والی: ب-نایب؛ ث: والی کان همه جانها　۲۵ ب-مرغان: د- جانها　۲۶ آ ح: اززر رومی؛
ذ: بشک　۲۶ ب ث: راست نیاید؛　ح: راست ترآید؛ پ: راست ماند، در: برآید،
۲۷ آ-فروزنده: د-فریبنده؛　ج: فریبنده و زیبنده است
۲۷ ب د: خاک فروکن؛　ج: فریبنده است
۲۸ آ- دزد: ح-دزرد　۲۸ ب-وافت: ذ-یادم

* داستان حاجی باصوفی وامانت سپردن *

کعبه روی عزم ره آغاز کرد — قاعدهٔ کعبه روان ساز کرد
زانچه فزون ازغرض کارداشت — مبلغ یک بدرهٔ دینارداشت
گفت فلان صوفی آزاد مرد — کاستی از عالم کوتاه گرد
در دلش آمد که دیانت درست — در کس اگر نیست امانت درست
رفت و نهانیش فراخانه برد — بدرهٔ دینار بصوفی سپرد
گفت نگهدار درین پرده راز — تا چومن آیم بمن آریش باز *
خواجهٔ ره بادیه را درگرفت — شیخ زر عاریه را برگرفت

XLIV

* - * ب: حکایت مرد حاجی ؛ پ ت ج خ د: حکایت ،
ث: داستان حاجی که امانت بصوفی سپرد ، ذ: حکایت حاجی وصوفی امین ،
چ ر: حکایت (ر: داستان) حاجی وصوفی ١آ - روان: چ - روی ٢آ ب پ ث: آنچه
ح: زانچه برون ٣آ ب ت: صوفیی ازجملهٔ زهاد شهر ؛ فلان: د - بران
٣ب ت: بود سر آمد زهرابنای دهر ؛ عالم: ج چ ح خ د ذ - مشغله ٤آ پ ث ج چ ح خ د ذ ر: دردلم آید ؛
دیانت: ب ج - امانت ٤ب - امانت: ب ج - دیانت ٥آ - و: ح - حذف شده. ٦آ ج خ: گفت نهان دار ؛
پرده: ح - بدره * ج د: بازدهی بارمن ای شیخ خوب ای بری از آفت وعیب (ج: آفت ریب) وعیوب - افزوده
٨٠٧ - د: ٧٠٨ ٧آ پ ث ج ذ: برگرفت

یا رب زنهار که خود چند بود — تا دل درویش در آن بند بود
گفت بزر کار خود آراستم — یافتم آن گنج که من خواستم
زود خورم تا نکند بستگی — آنچه خدا داد داد باهستگی
باز گشاد از گره آن بند را — داد طرب داد شبی چند را
جملهٔ آن زر که برخویش داشت — بذل شکم کرد و شکم پیش داشت
دست بآن حقّهٔ دینار کرد — زلف بتان حلقهٔ زنّار کرد
خرقهٔ شیخانه شده شاخ شاخ — تنگدلی مانده و عذری فراخ
صید چنان خورد که داغش نماند — روغنی از بهر چراغش نماند
حاجی ما چون زسفر گشت باز — کرد بر هندوی خود ترکتاز
گفت بیاور بمن ای تیزهوش — گفت چه گفتا زر گفتا خموش

۸آ د: یارب و ؛ ح: زینهار ؛ پ خ ذ: که تا چند بود ؛ ثج: یارب و زنهار که تا چند بود ۸ب ح: درین
۹ب-گنج: ح خ د-نقد ۱۰آ ح: زود خرم ۱۰ب ب ت ث: اینچه ۱۱آ ذ: شب
۱۲، ۱۳: ج چ خ ۱۳، ۱۲ ۱۲آ ح: جمله ازان ۱۲ب-بذل: ح ذ-نقل
۱۳ب: در حاشیه بخط دیگری تکرار شده. ۱۳آ-بان: ج ح خ د ذ ر-بدان ؛ حقّه: ج ح-بدرهٔ ، د: حلقهٔ ۱۳ب-حلقه: ت-صیغه
۱۴ج: حذف شده. ۱۴آ ب ت خ: خرقه بخمخانه (خ: بمیخانه)
۱۶آ چ: ز سفر باز گشت ؛ خ: زسفر بازگشت باز
۱۶ب پ: کرد بدو ؛ ر: کرد بران
۱۷آ ذ: ای تیره هوش
۱۷ب د: زرو

در کرم آویز و رها کن لجاج		از ده ویران که ستاند خراج
صرف شد آن بدره هبا درهوا		مفلس و بدره زکجا تا کجا
غارتی از ترک نبردست کس		خانه بهندو نسپردست کس
دکنی تو دکن دلم راشکست		خوردم ازین خرده که برمن نشست
مال بصد خنده بتاراج داد		رفت و بصد گریه بپای ایستاد
گفت کرم کن که پشیمان شدیم		کافر بودیم و مسلمان شدیم
طبع جهان ازخلل آبستن است		گر خللی رفت خطا برمن است
تا کرمش گفت بصد رستخیز		خیر که درویش بپایست خیز
سیم خدا چونکه بخود بازگشت		سیم کشی کردو ازآن درگذشت

۱۸آ-و: ث ج چ خ ذ - حذف شده. ۱۸ب پ: چه ستانی خراج
۱۹آ پ ث ج چ ح خ ذ ر: هوادرهوا ؛ د: هبا درهبا ۱۹ب-بدره: پ - کیمه
۲۰آ ح: غارت ؛ ب پ ت د ذ: غارت ازین (پ: زین، ذ: زی) ترک ۲۰ب-خانه: ر-رخت
۲۱آ-را: خ-حذف شده. ۲۱ب پ خ ر: ازان ؛ ث ج ذ: خوردم ازین (ث ذ: ازان) خورده (ث: خرده) ؛
ح: خوردم وزان خوردهٔ برمن ؛ نشست: پ - گسست ۲۲آ-بصد: ج - بیک ، خنده: د - حیله
۲۲ب-و: ث خ ذ - حذف شده ؛ ج ح ر: بپا ؛ د: بصد عذربپا ۲۳ ح: حذف شده ۲۳آ چ خ د: شدم
۲۳ب-و: پ ج - حذف شده ؛ خ: شدم ؛ چ: کافر بودم مسلمان شدم ؛ د: کوزی اگر بود مسلمان شدم
۲۴آ-طبع: ح - گفت ۲۴ب-گر: ذ - کز ۲۵آ چ خ د: باکرمش ،
۲۵ب ذ: نبایست چیز ۲۶آ ح: ازکرمش چونکه ؛
ذ: سیم فداکردو بخود ؛ چ ر: چون بخدا بازگشت
۲۶ب ح: کردوزان ۲۶ب- ازان: ب ت ج - ازو

ناصح خود شد که باین درمپیچ   هیچ ندارد چه ستانم زهیچ
زوچه ستانم که‌جوی نیستتش   جز گرویدن گروی نیستتش
آنچه از آن مال درین صوفیست   میم مطوّق الف کوفیست
گفت نخواهی که وبالت کنم   وانچه حرامست حلالت کنم
دست بدار ای چو فلک زرق ساز   زاستی کوته و دست دراز
هیچ دل از حرص وحسد پاک نیست   معتمدی بر سراین خاک نیست
دین سره نقدیست بشیطان مدهٔ   یارهٔ فغفور بسگبان مده
گر دهی ایخواجه غرامت تراست   مایه زمفلس نتوان بازخواست
منزل عیبست هنر توشه رو   دامن دل گیر وفرا گوشه رو

۲۷آ ح در: بدین

۲۸آ زو: پ ث ذ-زر ؛ که: ح -چو

۲۹آ ت ج ح: آنچه ازین ؛ ذ: آنچه درین مال ؛ پ ث: ازآن مال درآن ؛ آنچه: چ-هرچه ؛ ب: دران ؛

خ: هرچه ازآن مال که باصوفیست ۲۹ب ت: میم دبیرو ؛ ج: مطوق‌و

۳۰آ ث ح ذ: نخواهم ۳۰ب ث ح: وین چه ۳۱آ ب: دست بدار ازفلک ؛ ت ث: ای فلک

۳۱پ ث ح ذ: دستی

۳۲آ-حسد: ج-طمع: ح: هیچ دل از آز وطمع

۳۳آ-دین: ح-وین؛ مده: چ-بده؛ ۳۳ب- یارهٔ: ب-بارهٔ: خ ذ: پارهٔ ؛ مده: چ- بده

۳۴پ: حذف شده. ۳۴آ ث چ خ: کراست

۳۵آ پ ث: عیبستو: ج: منزل غیبست تو باتوشه رو ۳۵ب-دل: ثچ ح خ ذر-دین ؛ ج: گیرفرا

شحنهٔ این ملک چو غارتگرست　　مفلسی از محتشمی بهترست
چرخ نه بر بیدرمان میزند　　قافلهٔ محتشمان میزند
دیدم از آنجا که جهان بینی است　　کافت زنبور ز شیرینیست
شیر مگر تلخ بدان گشت خود　　کز پس مرگش ندرد دام و دد
شمع ز برخاستنی بر نشست　　مه ز تمامی طلبیدن شکست
باد که با خاک بگرگ آشتیست　　ایمن ازین راه زناداشتیست
مرغ تهی را مگر آگاهی است　　کافت ماهی درم ماهیست *
زر که ترازوی نیاز تو شد　　فاتحهٔ پنج نماز تو شد **
پاک نکردی ذره این نیاز　　تا چو نظامی نشوی پاکباز ***

۳۶،۳۷: ح ر ۳۶،۳۷　۳۶آ ـ ملک: پ ث ج ح د چ ذ ر ـ راه؛ پ: چو غوغاگرست　۳۷ پ: حذف شده.
۳۷آ ـ میزند: چ خ ـ می تند　۳۹آ ـ بدان: ذ ـ ازآن　۳۹ب ـ کز: پ ـ کس؛ ح: کزپی؛ ندرد: پ ث ج ح خ د ذ ر ـ نخورد
۴۰آ چ خ: برخاستگی؛ ب ت: زبرخاستن برنشست. پ ث ج: زبرخاستن خودنشست؛ د: زبرخاستن افسرده گشت
۴۱،۴۲ ب: حذف شده.　۴۱آ د: ایمن ازان؛ ح: ایمن این؛ ذ: راه بباد آشتیست؛ ث: زباداشتیست
۴۲آ ـ تهی: ث ـ روش؛ ج: بهی؛ ر: مشر؛ ت: هرچه تهی رومگر؛ چ د: هرضنی رامگر　۴۲ب ـ درم: ث ـ زدم
* چ د: کنج تهی (چ: تهی) کن طلب ای بی نهاد　گنج روان بین که نظامی نهاد ـ افزوده شده.
۴۳،۴۴: خ ـ ۴۳، ۴۴
** خ: گنج تهی کن طلب ای بی نهاد　گنج روان که نظامی نهاد ـ افزوده شده
۴۴آ ح: ذره حرص و آز
*** ح: ای دلکت سوخته خامی مکن　مکیه بر بیها چو نظامی مکن ـ افزوده شده

* مقالت چهاردهم در شرط بیداری *

ای شده خشنود بیکبارگی　　چون خر و گاوی بعلف‌خوارگی
فارغ ازین مرکز خورشید گرد　　غافل ازین دایرهٔ لاجورد
از پی صاحب خبرانست کار　　بی خبرانرا چه غم روزگار
بر سر کار آی چرا خفتهٔ　　کار چنان کن که پذیرفتهٔ
مست چه خسبی که کمین میکنند　　کارشناسان نه چنین میکنند
برنگر این پشتهٔ غم پیش بین　　درنگر و عاجزی خویش بین

XLV

-

پ چ د ذ : در شرط بیداری از غفلت (از : د - حذف شده)، ت : در ترک مؤنات دنیاوی

ح : در محافظت حال و بیداری از غفلت ،　　شرط : ج - شرایط ،

خ : در غفلت ،　　ر : در نکوهش غفلت ،

۱آ ح :　　سبکبارگی ،　　۲آ - مرکز : ذ - مرکب

۲ب - غافل : پ ث ذ - ایمن ؛　　ذ : لاژورد ؛　　۳آ ح : نظرانست کار

۳ب چ خ د : چه غم از روزگار

۵آ - خسبی : ج - خفتی ،　　میکنند : پ ث ج ح د ذ ر - کرده اند

۵ب - میکنند : پ ث ج ح د ذ ر - کرده اند

۶آ ح : برنگر و پشتهٔ غم

عقل تو پیریست فراموش‌کار   تا زتو یاد آرد یادش بیار
گر شرف عقل نبودی ترا   نام که بردی که ستودی ترا
عقل مسیحاست ازو سر مکش   گر نه خری خر بدغل در مکش
یا بره عقل برو نور گیر   یا ز درش دامن خود دور گیر
مست مکن عقل ادب ساز را   طعمهٔ گنجشک مده باز را
می که حلال آمده در هر مقام   دشمنی عقل تو کردش حرام
می که بود کاب تو در جام اوست   عقل شد آن چشمه که آن نام اوست
گرچه می اندوه جهان را برد   آن مخور ای خواجه که آنرا برد
می نمکی دان جگر آمیخته   بر جگر بی نمکان ریخته
گر خبرت باید چیزی مخور   کز همه چیزیت کند بی‌خبر

۷آ چ : عقل پیرست

۷ب خ : آردو ، چ : یادش بدار

۹ب بدغل : ح د ج ر ـ بوحل

۱۰آ پ ث چ ح د ذ ر : یا زره عقل   ۱۰ب چ : دامن خود درمگیر

۱۱ب مده : چ خ د ر ـ مکن

۱۲آ ب پ ت ث ج ح ذ : آمد   ۱۳آ کاب : ب ت ـ کام ؛ ح : کام تو درجام او

۱۳ب پ د : که دل نام ، ث چ خ : که با (ث : که از) نام

ح : عقل شود منع کن نام او   ۱۴آ ح : جهانت برد

۱۴ب ح : این مخور ای خواجه که آنت برد   ۱۵آ ت : بی نمکی

بی خبر آن مرد که چیزی چشید کش قلم بیخبری درکشید
میل کش چشم خیالات شو کنده نه پای خرابات شو
ای چو الف عاشق بالای خویش الف تو با وحشت سودای خویش
گر الفی مرغ پرافکنده باش گر نه چو بی حرف سرافکنده باش
چون الف آراستهٔ مجلسی هیچ نداری الف مفلسی
خار نهٔ کاوج گرائی کنی به که چو گل بی‌سروپائی کنی
طفل نهٔ پای ببازی مکش عمر نهٔ سر بدرازی مکش
روز بآخر شد و خورشید دور سایه بود بیش تو کم شو چو نور

---

۱۷ ح: حذف شده. ۱۷ آ ج چ خ: چشد ۱۷ ب ـ بیخبری: ب ت ـ بیقلی، ج چ خ: درکشد
۱۸ آ ـ خیالات: ب ت ـ خرافات ۱۸ ب ر: کند؛ پای: ث ـ راه؛ ذ: کنده بپائی بخرابات شو
۱۹ آ پ: بالای تو ۱۹ ب ت: الف تو شد وحشت؛ ذ: وحشت و؛ پ: وی الفت وحشت سودای تو
۲۰ آ چ: گر الف؛ ت: فرع پراکنده باش؛ ب ج: مرغ پراکنده باش ۲۰ ب ت چ ح د: ورنه
ث ج: ورنه چو ب (ث: نی) حرف؛ ر: (بی) ۲۱ پ: حذف شده. ۲۲، ۲۱ ذ: حذف شده
۲۱ آ خ: چو ۲۱ ب ت ر: نداری چو الف مفلسی ۲۲ ب: حذف شده. ۲۲ آ خ د: باد نهٔ؛
کاوج: پ ـ کوچ. ت: کوچ، ح: خوار نهٔ کاه گرایی مکن، ۲۲ ب ح: به چو گل بی سروپائی مکن
۲۴ ج: سایه بود بیشترک شو چو نور حرص فزونتر شد و غفلت نفور
۲۴ ب ت: بیش و کم خود زنور (ب: زدور)، پ ث ذ: بیشترک شو چو نور (پ: سوز نور)
ح: سایهٔ تو بیش تو کم شد چو نور،
ر: سایه شود بیش چو کم گشت نور

روز شنیدم که بپایان شود — سایهٔ هرچیز دوچندان شود
سایه پرستی چه کنی همچو باغ — سایه شکن باش چو نور چراغ
گر تو زخود سایه توانی برید — عیب تو چون سایه شود ناپدید
سایه نشینی نه فن هرکسست — سایه نشین چشمهٔ حیوان بسست
ای زبر و زیر سروپای تو — زیرو زبرتر زفلک رای تو
صبح بدان میدهدت طشت زر — تا تو زخود دست بشوئی مگر
چونکه درین طشت کنی جامه شوی — آب زسر چشمهٔ خورشید جوی
قرصهٔ خورشید که صابون تست — شوخ کن از جامهٔ پرخون تست
ازبس آتش که طبیعت فشاند — در جگر عمر تو آبی نماند
گر تنت ازچرک غرض پاک نیست — نی همه زر سرخ بود پاک نیست

---

۲۵ پ: حذف شده. ۲۵آ د: روزنه بینی که ؛ که: ج خ ر-چو ؛
ح: روزنه بینی که بپایان رسید ۲۵ب-شود: ح-رسید ۲۶آ ح: همچون باغ
۲۷آ-توانی: پ ذ-مدانی . ث: بدانی ۲۹آ ب: زیرو ؛ خ: زیروسراپای تو ؛ پ ت ج چ د: سراپای تو
۲۹آ ر: زیروزبر پای وسر رای تو ۳۰آ-بدان: ب ت ج چ-بآن ۳۰ب-دست: ت-شوخ
۳۱آ ح: چونکه توزین ، ج د: چون تو درین ؛ کنی: خ در-شوی ۳۱ب ب: آب سر از چشمهٔ
۳۲ب د: درحاشیه-سرخ کن-بخط دیگری افزوده شده ج ح: شوخ کن جامهٔ ، ر: شوخ کن (بر) جامهٔ ؛
پ: سرخ کن آن جامه ۳۳، ۳۴ : ج ۳۴، ۳۳ ۳۳آ پ ج خ د ذ ر: ازبس ، ث: ازپس
ح: ازپی ، ذ: نشاند ۳۳ب ح: برجگر ؛ عمر: د-طبع ؛ آبی: ث-آنی ، ج: آنی ۳۴آ-غرض: ج-طمع
۳۴ب-نی: ت-بی ، ح ذ: نه ، د: گر-زیرمصرع-نه-افزوده شده. ث: گرچه زر ، ر: زرنه همه سرخ بود ، ذ: پاک نیست

گر سخن از پاکی عنصر شود معدهٔ دوزخ زکجا پر شود
زاتش تنها نه که از گرم و سرد راستی مرد بود درع مرد
از کژی افتی بکم و کاستی از همه غم رستی اگر راستی
گرچو ترازو شدهٔ راستکار راستی دل بترازو سپار
هرجو و هرحبّه که بازوی تو کم کند از کیل وترازوی تو
هست یکا یک همه برجای خویش روز پسین جمله بیارند پیش
با تو نمایند نهانیت را کم دهی و بیش ستانیت را
خود مکن این تیغ و ترازو روان گرنه فزون میده وکم میستان
گل زکژی خار در آغوش یافت نیشکر از راستی آن نوش یافت
راستی آنجا که علم بر زند یاری حق دست بهم درزند

۳۷، ۳۶، ۳۵ د: بعدازبیت شماره ۴۲ نوشته شده. ۳۵آ-پاکی: ب ت-مایهٔ-ت: بالای مصرع-پاکی-بخط دیگری افزوده شده.
شود: پ-بود ۳۵ب-شود: پ-بود ۳۶آ ت: زاتش تیمارکه از ۳۶ب ث: درع بود
۳۷آ پ ت ج ر: ازکجی، خ: ازکج؛ ث: افت؛ ح: ازچه گرفتی بکم وکاستی، ۳۷ب ث: رسته
۳۸آ ت ث: گرچه، ذ: کم چو ۳۸ب-سپار: پ چ خ-برار، ث د: درآر، ح: بدار، ر: گمار
۳۹آ-و: ح خ-حذف شده؛ ت: ازکفل ترازوی تو
۴۲آ ث: خردمکن آن تیغ ترازو؛ د: برمکش این تیغ ترازو؛ تیغ و: پ ج خ چ ر-تیغ، ذ: میع و
روان: خ-زبان ۴۲ب د: ورنه ۴۳،۴۴ د: بعدازبیت شماره ۳۴ نوشته شده.
۴۳آ ت ج ح: زکجی، خار: ح-خوار ۴۳ب ح: این
۴۴آ خ: برکشد ۴۴ب پ ت چ ح خ د ذ ر: برزند

* داستان پادشاه ظالم با زاهد *

پادشهی بود رعیت شکن | وز سر حجت شده حجّاج فن
هرچه بتاریک شب ازصبح زاد | بر در او درس شدی بامداد
رفت یکی پیش ملک صبحگاه | راز گشاینده تر ازصبح وماه
ازقمر اندوخته شب بازیی | وز سحر آموخته غمّازیی
گفت فلان پیر ترا درنهفت | خیره کش وظالم وخونریز گفت
شد ملک از گفتن اوخشمناک | گفت هم اکنون کنم اورا هلاک

- ب چ : حکایت پادشاه ستمگر ، پ ت ج خ د : حکایت، ح: داستان زاهد راستگوی باشاه ظالم ،
ذ: حکایت پادشاه ظالم وپیر موحد ، ر: (داستان پادشاه ظالم با مرد راستگوی)

١ب-وز: ح-از ؛ حجّاج: ب ح-حجیج ؛ ت: حجیج تن - درحاشیه - حجاج - افزوده شده ث: حجاج من

٢ا-بتاریک: پ ج چ ح د ذ ر- بتاریخ ، ث: بتاراج ، خ: بتدریج ؛ پ ر : ازروز زاد

٢ب ر: بردل او ؛ درس: د- درج ٣ا-صبحگاه: ب ت ج- درزراه ، پ: بامداد

٣ب ت: ازصبحگاه ، ج د: ازمهر وماه ؛ پ: رازگشاینده ترا صبح باد

٤ا-از: ج-وز : اندوخته: ب پ ث ج د - آموخته

٤ب- آموخته: ث ج د- اندوخته ٦ا ث: شاه شد از

٦ب پ: گفت که اکنون ؛ ب: گفت همین دم کنم

نطع بیفکند وبرو ریگ ریخت   دیو زدیوانگیش میگریخت
شد بر پیر جوانی چو باد   گفت ملک بر تو جنایت نهاد
پیشتر ازخواندن آن دیورای   خیز و برو تاش بیاری بجای
پیر وضو ساخت کفن برگرفت   پیش ملک رفت وسخن درگرفت
دست بهم سودشه تیزرای   وز سرکین دید سوی پشت پای
گفت شنیدم که سخن راندهٔ   کینه کش و خیره کشم خواندهٔ
آگهی از ملک سلیمانیم   دیو ستمکاره چرا خوانیم
پیر بدو گفت نه من خفته ام   زانچه تو گفتی بترت گفته ام
پیر و جوان برخطر ازکار تو   شهر و ده آزرده ز پیکار (بیگار) تو
من که چنین عیب شمار توام   در بد و نیک آینه دار توام

---

۷ - بیفکند : چ خ د - بگسترد ، ح : بافکند ۸ ت : شد برآن پیر ۸ - ملک : خ چ - فلان ؛
چ ذ : خیانت نهاد ۹ ر : حذف شده . ۹ پ : خیز برو اوماش ، ۱۰ - ساخت : پ ح خ ذ - ساخت و ، ج ر : کرد و
پ : درگرفت ۱۰ پ : برگرفت ۱۱ ح خ : شه تیره رای ۱۱ خ : پشت پناه
۱۲ ج : کینه ورو ۱۳ ث : حذف شده ۱۳ ح : دیو ستمکار چه میخوانی ام
۱۴ ب : آنچه ، گفتی : پ خ - گوئی ؛ ث ح د : زین چه تو گوئی
ت : زانچه تو گوئی بترین گفته ام
۱۵ ت چ خ ذ : پرخطر ۱۵ ب ج : آزردهٔ مکار تو ؛
پ ث خ د : زپیکار تو ؛ ت ح : زبیکار تو چ : زمکار تو
ذ ر : زپیکار تو

آینه چون نقش تو بنمود راست   خود شکن آیینه شکستن خطاست
راستیم بین و بمن دار هش   گرنه چنین است مدارم بکش
پیر چو بر راستی اقرار کرد   راستی پیر درو کار کرد
چون ملک از راستیش پیش دید   راستی او کژی خویش دید
گفت حنوط و کفنش برکشید   غالیه و خلعتش اندر کشید
از سر بیدادگری گشت باز   دادگری گشت رعیّت نواز
راستی خویش نهان کس نکرد   بر سخن راست زیان کس نکرد
راستی آور که شوی رستگار   راستی از تو ظفر از کردگار
گر سخن راست بود جمله در   تلخ بود تلخ که الحقّ مر
چون سخن از راستی آری بجای   ناصر گفتار تو باشد خدای
طبع نظامی و دلش راستند   کارش ازین راستی آراستند

۱۷آ- نقش: ج- عیب   ۱۷ب- خطاست: د- چراست   ۱۸ا در: بدارم
۱۹ب ج چ ر: راستیش در دل شه کار کرد   ۲۰ ث: حذف شده.   ۲۰آ- از: ذ- آن
۲۰ب ت: کجی   ۲۱آ ح: خیوطو ؛ ث: درکشید ، د: برکشند
۲۱ب ث ج چ ح خ ذ ر: خلعت مادر ، پ: خلعت من برکشید ، ما: ث- تو ، د: کشند
۲۲آ ث: گشته   ۲۲ب ح خ: گشت و   ۲۳ب د: ازسخن . ر: درسخن ، زیان: پ- نهان
۲۵آ پ: بود حله بر   ۲۵ب ح: الحق و
۲۶آ ح: چون سخن راستی ؛ پ ج چ خ ر: چون بسخن راستی
۲۷ب ث ح خ: ازان

XLVII

* مقالت پانزدهم درحسد نوآمدگان *

هر نفس این پردهٔ چابک رقیب | بازیی از پرده برآرد غریب
نطع پر از زخمه و رقّاص نه | بحر پر از گوهر و غوّاص نه
از درم و دولت و ازتاج و تیغ | نیست دریغ ار تو نداری دریغ
گر رسدت دم بدم جبرئیل | نیست قضا ممسک و قدرت بخیل
زان بنه چندانکه بری دیگرست | دخل وی از خرج تو افزون‌ترست
پای درین ره نه و رفتار بین | حلقهٔ این در زن و اسرار بین
سنگش یاقوت و زمین کیمیاست | چون نشناسی تو غرامت کراست

XLVII

- ب: درترجیح انسان، پ: درحسد و نوآمدگان فصل، ت: درحسد نوآمدگان، ث: درخلایق آدمی و تفضیل
ج: درحدیث نوآمدگان، چ: درشکایت ازدنیا، ح: درصدق آدمی و تفضیلی طایفه برطایفه، خ: درخدق آدمی،
د: درحسد بعضی از نوآمدگان، ذ: درتفضیل آدمی طایفه برطایفه، ر: درنکوهش رشکبران

۱ - هرنفس: ج - هردم، خ: آن؛ رقیب: پ - فریب، ث: عجیب ۱ پ: بازی ازین پرده
۳ - واز: پ - وز، ج: ازو ۳ ح: ازتو؛ نداری: ث خ ذ ر - نخواهی ۴ ب ت ث خ: گر (ث: کز)
برسد دم بدمت جبرئیل؛ ۴ ممسک: ث - ممکن. ۵ د: درحاشیه بخط دیگری نوشته شده. ۵ - بری: ج - بر؛ ۵ پ ث:
دخل او (ث: تو) از؛ ب ت: خرج وی از دخل تو ۶ - ره: ث - ده ۶ ت: حلقه برین ۷ ب: درحاشیه بخط دیگری نوشته شده. ۷ ت: بعد ۲
۸ ، ۷ ج: نوشته شده ۷ - زمین: ث ج ح خ ذ ر - گیا؛ د: سنگ زیاقوت و زمین کیمیاست ۷ - چون: ج ر - گر.

دست تصرّف قلم اینجا شکست — کین همه اسرار درین پرده هست
هردم ازین باغ بری میرسد — نغزتر از نغز تری میرسد
رشتهٔ دلها که درین گوهرست — مرسله از مرسله زیباترست
راه روان کز پس یکدیگرند — طایفه از طایفه زیرک ترند
عقل شرف جز بمعانی نداد — قدر به پیری و جوانی نداد
سنگ شنیدم که چو گردد کهن — لعل شود مختلفست این سخن
هرچه کهن تر بترند این گروه — هیچ نه جز بانک چو بانوی کوه
آنکه ترا دیده بود شیرخوار — شیر تو زهرش بود ناگوار
درکهن انصاف نوان کم بود — پیر هوا خواه جوان کم بود

۷[۲] پ خ: آنجا ۸[۲]- اسرار: پ ث چ خ د ذ ر- گنجینه: ث د: درین خاک هست، ج: پرده ست

۹[۲] ت ج چ د ذ: تازه تر از تازه تری می رسد، ح: خوبتر از خوبتری می رسد ۱۲، ۱۰، ۱۱، ۱۰ ج: ۱۱، ۱۱، ۱۰، ۱۲

۱۰[۲] ذ: نیکوترست ۱۱[۱]- کز: ث- از؛ پس: پ ت ذ- پی؛ ۱۱ ب: مرسله از مرسله، ث ح: زیباترند

۱۳[۲]، ۱۳[۱]، ۱۲[۲]، ۱۲[۱]: ت ۱۲[۲]- ۱۳[۲]، ۱۳[۱]- ۱۲[۱] ۱۴[۱] چ: هرچه تر بترند ۱۴[۲] ب ت: بانگ ز بازوی کوه،

پ: بانک جز و پای کوه، ج: بانگ و فغان همچو کوه، چ خ: بانگ چو آواز کوه،

ح: هیچ نه چون بانگ که بر روی کوه،

د: زیر کلمهٔ- بانوی- کلمهٔ- آبای- افزوده شده

۱۵ ح: حذف شده.

۱۵[۲] ج ذ: زهری بودش (ذ: شودش) ناگوار

۱۶[۱]- نوان: ت ح خ- توان. ث: جوان

گل که نو آمد همه راحت دروست　　خار کهن شد که جراحت دروست
از نوی انگور بود توتیا　　وز کهنی مار شود اژدها
عقل که شد کاسهٔ سرجای او　　مغز کهن نیست پذیرای او
انکه رصد نامهٔ اختر گرفت　　حکم ز تقویم کهن برگرفت
پیر سگانی که چو شیران چرند　　گرگ صفت ناف غزالان درند
گر کنم اندیشه زگرگان پیر　　یوسفیم بین و بمن بر مگیر
زخم جوان زخمهٔ پیران خوش است　　آب جوانی چکنم کاتش است
گرچه جوانی همه فرزانگیست　　هم نه یکی شاخ ز دیوانگیست
یاسمنی چند که بیدی کنند　　دعوی هندوی سپیدی کنند

۱۸ـ بود: پ ـ مشود. ح: بشود

۱۸ـ وز: پ ـ ار　　د: از　　ت ث ج: بود

۱۹ـ کهن: ذ ـ کفن

۲۰ـ رصد: ت ج ـ زصد

۲۱ـ پیر: ب ـ گرگ؛　چرند: ت ج ـ خورند؛　خ: خرند،　ر: شیرانچرند (خورند)

۲۱ـ گرگ: ب ـ پیر

۲۲ ث: یوسف من بین و؛　پ د: درمگیر　۲۳ـ جوان: پ ـ سگ، ث ذ: بیگ
ر: تنگ،　خ د: زخم که ازمرهم پیران　۲۳ د: جوانان　۲۴-۳۳ ح: حذف شده

۲۴ ر: زدیوانگیست؟

۲۵ ج: کند　　۲۵ ج خ ر: هندو بسپیدی کنند (ج: کند)

منکه چو گل گنج فشانی کنم　　دعوی پیری بجوانی کنم
خود منشی کار خلق کردنست　　خصمی خود یاری حق کردنست
آن مه نو را که تو دیدی هلال　　بدر بود نام چو گیرد کمال
نخل چو بر پایهٔ بالا رسد　　دست چنان کش که بخرما رسد
دانه که طرح است فرا گوشهٔ　　دانه مخوانش چو شود خوشهٔ
حوض که دریا شود از آب جوی　　تا بهمان چشم نه بینی دروی
شب چو ببست آنهمه چشم از سحر　　روز درو دید بچشمی دگر *

۲۷آ - خلق : خ - خلف　　۲۷ب - خود : ب - حق

۲۸آ چ : نوکه　　۲۸ب - بود : پ ث چ خ در - نهش .　　ذ : نهی

۲۹آ - چو : ب ت - که　　۲۹ب - کش : ذ - کن

۳۰ب - چو : ت د ذ - که ؛　　پ چ خ : که بود خوشهٔ

۳۱آ ر : حوضه ؛　　د : حوض چو دریا ؛　　ج خ : جو

۳۱ب ج خ : درو

۳۲ پ : حذف شده.

۳۲آ ب ت د : این همه ؛

ذ : چشم سحر ؛　　ج : ازهمه چشم سحر

۳۲ب ج : بچشم ؛　　ذ : دیده بچشم دگر

* ر : دشمن دانا که پی جان بود　　بهتر از آن دوست که نادان بود - افزوده شده

(همین بیت در نسخهٔ ر : تکرار شده ، به XLIX مقالت شانزدهم بیت شماره ۴۹ رجوع شود)

نی منگر کزچه گیا می رسد   در شکرش بین که کجا می رسد
دل بهنزده نه بدعوی پرست   صید هنرباش بهرجاکه هست
آب صدف گرچه فراوان بود   دُر زیکی قطرهٔ باران بود
بس که بباید دل وجان تافتن   تاگهری تاج نشان یافتن
هرعلمی راکه قضا نو کند   حفظ تو باید که روا رو کند
برنشکستند هنوز این رباط   درننوشتند هنوز این بساط
محتسب منع مشو زینهار   تا نخوری درّهٔ ابلیس‌وار
هرکه نه برحکم تو اقرار کرد   چرخ سرش درسرآن کارکرد

---

۳۳ پ ت چ : گرچه ؛ ج ح ذ : نیشکر ارچه زگیا

۳۳ ب : نیشکرش ۳۴ - بهنزده : چ خ - بهزنه ؛ ث : بدعوی بدست

۳۶ - بباید : ب - ببویه ؛ ت : ببوية - درحاشیه - بباید - افزوده شده.

ب پ چ ح : مافتن ؛ ت : یافتن ، خ : ماختن

۳۶ پ ذ : تاگهرتاج ؛ ب : مافتن ، ر : تافتن

ث ج : تاگهر تاج توان یافتن

۳۷ چ خ د : عملی

۳۸ ب ت : درحاشیه بخط دیگری نوشته شده.

۳۸ ب : برننوشتند

۳۹ ت ح : مجتسب ؛ منع : ر - صنع ۳۹ پ ث چ : ذرّهٔ ؛

۴۰ - تو : ح ر - وی ۴۰ ت ج چ خ د ذ : این کار (چ : این دار) ح ر : انکار

* حکایت پادشاه زاده *

قصّه شنیدم که باقصای مرو | بود ملکزاده جوانی چو سرو
مضطرب از دولتیان دیار | ملک برو شیفته چون روزگار
تا زگیش را کهنان هم ستیز | پرخطر او زان خطر نیم خیز
یک شب (ازین) فتنه براندیشه خفت | دید که پیریش درآنخواب گفت
کای مه نو برج کهن را بکن | وای گل نو شاخ کهن را بزن

XLVIII

* - * پ ت ج خ د : حکایت ، ث : داستان پادشاه بادوست

ح ذ : حکایت (ح : داستان) پادشاه نودولت وحالات او (ذ : باخدمتگاران)

ر : داستان ملکزادهٔ جوان با دشمنان پیر

۱آ د ر : دراقصای

۲ب ح : ملک برآشوفته ؛ خ : چو

۳آ - تازگیش : د - بارکیش ؛ خ : نازکیش راکنهان ؛ پ : کنهان

ر : کهنان درستیز ۳ب ث : زین ؛ ح : خطرو بیم خیز ؛ د : بیم خیز

۴آ ر : ازان ، ح خ : ازان فتنه پر (ح : در) اندیشه ؛ پ ذ : باندیشه ؛

ج چ : پر اندیشه ۴ب ر : درآنحال گفت

۵آ - بکن : ت - بزن ۵ب پ ت ث ج چ ح خ د ذ : وی ؛ بزن : ت - بکن

تا بتو بر ملک مقرر شود — عیش تو از خوی تو خوشتر شود
مشه چو سر از خواب گران برگرفت — آن دو سه تن را ز میان برگرفت
تازه بنا کرد و کهن در نوشت — ملک بر آن تازه ملک تازه گشت
رخنه گر ملک سر افکنده به — لشکر بد عهد پراکنده به
سر نکشد شاخ نو سرو بن — تا نزنی گردن شاخ کهن
تا نشود بسته لب جویبار — پنجهٔ دعوی نگشاید چنار
تا نکنی رهگذر چشمه پاک — آب نزاید ز دل و چشم خاک

۶آ پ : تا بتو این ملک ،

چ : تا بتو ملک

۸آ - و : ذ - حذف شده .

۸ب - برآن : پ - بدان :

د : ملک برین تازه ملک بازگشت

۹آ ج : رخنه کن

ر : رخنه کن (گر)

۱۰آ پ چ ح خ ذ ر : شاخ نو (نو: ر - تو) ازسرو بن

۱۱آ - بسته : ج - تشنه

۱۲آ ذ : تانکشی

۱۲ب - و : پ - حذف شده.

د : زدل چشمه خاک

باتو برون ازتو درون پروریست — گوش ترا منیک نصیحت گریست
یک نفس آن تیغ برآر از غلاف — چند خلافش کنی ای برخلاف
آن نفس ازحقّهٔ این خاک نیست — این حق آن هم نفس پاک نیست
پیش چنین کس همگی پیش کش — نام کرم برهمهٔ خویش کش
دولتیان کاب و درم یافتند — دولت باقی زکرم یافتند
تخم کرم کشتْ سلامت بود — چون برسد زاد قیامت بود
یارب ازآن گنج که احسان تست — کارنظامی سره کن کان تست

۱۳آ ح : تاتو، درون : ب ج ث ـ برون ، ت : نفس

۱۳ب ـ گوش : ح ـ طبع ؛ منیک : ث ـ پنبه

۱۴آ ت ح : این ؛ ب : این تیغ بر ازغلاف

۱۴ب خ ر : چند غلافش ؛ پ ت د ذ : پر (ذ : بو) خلاف

۱۵ ب ت : حذف شده. ۱۵آ ـ حقّه : پ چ ـ گوهر ـ درنسخهٔ ـ پ ـ کلمهٔ : حقّه ـ زیرمصرع افزوده شده.

ح : این نفس ازحقّهٔ آن ، ذ : گرنفس ازگوهر این

۱۵ب چ خ : آن حق (حق و) این ؛ ذ : خاک تو از همنفسان پاک نیست

۱۶ ث ذ : حذف شده. ۱۶آ د : برهمگی ؛ ج ح : ورنه قلم درهمه

۱۷آ ـ کاب : ث ـ کاسب ، ذ : کان ؛ و : پ ج ح د : حذف شده.

۱۷ب ـ زکرم : ت ث ـ بکرم

۱۸آ ـ سلامت : ب ت ـ سعادت ۱۸ب پ : نرسد ؛ زاد : ث ـ ذات ؛ ر : برگ

۱۹آ ـ کار : ر ـ نقد

* مقالت شانزدهم در چابک روی *

ای بنسیمی علم افراخته　　پیش غباری قلم انداخته
ده نه و دروازهٔ دهقان زده　　ملک نه و تخت سلیمان زده
تیغ نه زخم بی اندازه چیست　　کوس نهٔ این همه آوازه چیست
چون دهن تیغ درم ریز باش　　چون شکم کوس تهی خیز باش
می کشدت دیو نه افکندهٔ　　دست مده مرده نهٔ زندهٔ
پیش مغی پشت صلیبی مکن　　دعوی شمشیر خطیبی مکن

XLIX

ت *-*: درچابک روی و سلوک طریقت، ث ذ: در تدبیر چابک روی،
ج: درچابک روی درین راه، د: درچابک رفتن سالک و سلوک طریقت
۱آ- بنسیمی: چ-بیتیمی، ح-بنسیم، د-زنسیمی
۱ب- قلم: پ ج ح ذ ر-علم، ۲آ- ده: ت-در، دروازهٔ: ج-آوازه؛
ت: درحاشیه بخط دیگری، ده نه و آوازهٔ دهقان زده: افزوده
۲ب ذ: تخت نه و ملک
۳ پ: حذف شده. ۳آ خ د: تیغ نه و؛ ت ث: باندازه
۳ب: کوس: ب ج ذ-گوش، د: کوس نه و
۴آ- دهن: ح-کمر ۴ب- کوس: ب د-گوش
۵ب- چ خ د: دست بزن
۶آ- پشت: پ چ خ ذ- دست

۲

خطبهٔ دولت بفصیحی رسد عطسهٔ آدم بمسیحی رسد
هرکه چو پروانه دمی خوش زند یک تنه بر لشکر آتش زند
یک دو نفس خوش زن و جانی بگیر خرقه در انداز و جهانی بگیر *
بخشش تو جز بربائی که هست نیست خدائی بخدائی که هست
شیر شو از گربهٔ مطبخ مترس طلق شو از آتش دوزخ مترس
گر دغلی باش بر آتش حلال گر زرو یاقوتی از آتش منال
چند غرور ای دغل خاکدان چند منی ای دو سه من استخوان
پیشتر از ما دگران بوده اند کز طلب جاه نیاسوده اند
حاصل آن جاه ببین تا چه بود سود بد اما بزیان شد چه سود

۷آ ـ دولت : ث ـ دعوی ، ۸آ ـ هرکه : ب ت ج ـ گرچه ، ح : هرچو پروانه
ج : دم ، ۸ب ـ آتش : ث چ ـ آدم ،
۹آ ـ خوش زن : پ ـ دم زن ، ب چ : مگیر . پ ج ح خ : مگر
۹ب ـ ب چ : مگیر ، پ ج خ : نگیر ، * د : بیت ۳۷ رفته است .
۱۰ ـ ب : در حاشیه بخط دیگری نوشته شده است . ۱۰آ ـ ح : بخش تو و جز تو برآیی ،
ر : بخشش تو چو بربائی ، بربائی : پ ـ برمائی ، ۱۰ب ـ ح : نیست نظیرت بخدائی
۱۱آ ـ ث : شیر شو و گربهٔ ، ۱۱ب ـ طلق : ث ـ طاق ، ح ـ تلخ ، ۱۲آ ـ ذ : بآتش ؛
حلال : ث ـ ضلال ، ۱۲ب ـ گر : ت د ذ ر ـ ور ، آتش : چ ـ ىش ، ۱۳ ـ ب : حذف شده
۱۳آ ـ ای : ب ـ از ، ث ذ : چند غرور از پی این خاکدان (ذ : غروری و حل خاکدان)
۱۳ب ـ ای : ب ت ـ از ، ح : ای زمنی استخوان ۱۵آ ـ ث : این ، ۱۵ب ـ سود : ب ـ جاه ؛
ث ح : سود برین مایه (ح : سود نه و مایه) زیان شد . ذ : سود دل ما بزیان شد .

گر تو زمین ریزه چو خورشید و ماه　　پای نهی بر فلک از قدر و جاه
گرچه از آن دایره دیر اوفتی　　چونکه زمینی نه بزیر اوفتی
تا سر خود را نبری طرّه وار　　پای برین طرّه منه زینهار
مرغ نهٔ بر نتوانی پرید　　تا نکنی جان نتوانی رسید
با فلک از راه شگرفی درآی　　تات شگرفانه درافتد بپای
باده تو خوردی گنه زهر چیست　　جرم تو کردی خلل دهر چیست
دهر نکوهی مکن ای نیک مرد　　دهر بجای من و تو بد نکرد
جهد بسی کرد و شگرفی بسی　　تا کند از ما بتکلّف کسی
چون من و تو هیچ کسان دهیم　　بیهده بر دهر چه تاوان نهیم

[آ]۱۶ـ زمین: چ ـ حذف شده، ذ ـ دهی، ج: گر تو ازین خاک چو، ت: درحاشیه بخط دیگری افزوده: گر چو زمین بر سر خورشید و ماه، [ب]۱۶ خ: پای نهٔ، فلک: ج ـ قدر، [آ]۱۷ پ: ازین، ث ذ: دور افتی، [ب]۱۷ ـ چونکه: ح ـ چون، زمینی: ث ـ رسیدی، ج د: چون ز زمینی، ذ: نه بدور اوفتی، ر: ؟ اوفتی، [ب]۱۸ د: بدین، ر: درین، [آ]۱۹ ـ بر: ذ ـ پر، [آ]۲۰ ـ راه: پ ـ رای، ت ـ روی، [ب]۲۰ ـ شگرفانه: پ ث ـ بشکرانه د: تا بشگرفیت، [آ]۲۱ ـ زهر: ح ـ دهر، [ب]۲۱ ـ دهر: ح ـ شهر، [آ]۲۲ خ: دهر نکویی، ب ت: دهر مگو کرد بد ای نیک مرد، چ: دهر نکوهی کن ای شیرمرد، [ب]۲۲ ث ج ح: بد چه کرد. پ: بعد از بیت ۲۳ بند XLIX از بیت ۱۲ بند LI تا بیت ۱۲ بند LII نوشته شده. [آ]۲۳ ـ شگرفی: د ـ تکلّف ـ درحاشیه ـ شگرفی افزوده شده؛ ح: نکویی بسی؛ ث: شگرفی نمود؛ [ب]۲۳ چ: تا نکند؛ ب ت: تا بکند مان (ت: تا نکند جان) بتکلّف کسی. ۲۵ ،۲۴: ث ۲۵،۲۴ [ب]۲۴ ح: چه تهمت نهیم.

تا نبود جوهر لعل آبدار   مهر قبولش ننهد شهریار
سنگ بسی در طرف عالمست   آنچه ازو لعل بود آن کمست
خار و سمن هردو بنسبت گیاست   این خسک دیده و آن توتیاست
گرچه نیابد مدد آب جوی   از گل اصلی نرود رنگ و بوی
آب گرفتم لطف افزون کند   خار و خسک را بسمن چون کند
گر نه بدین قاعده بودی قرار   قلب شدی قاعدهٔ روزگار
کار بدولت نه بتدبیر ماست   تا بجهان دولت و روزی کراست
مرد زبیدولتی افتد بخاک   دولتیان را بجهان درچه باک
زنده بود طالع دولت پرست   بندهٔ دولت شو هرجا که هست

۲۵[۱] د: جوهرو، لعل: ج - دل، ۲۶[۱] ح: برطرف، ت: درطرق، ۲۶[۲]-بود: پ-کند
چ ح خ ر-شود، د: آنکه ازو لعل کنند. ۲۷ ث: حذف شده.
۲۷[۲] چ د: آن خسک دیده واین، توتیاست: پ ذ-کیمیاست،
۲۸[۱] ث چ ح خ: مدد از آب وجوی، ج: بیابد مدد از آب جوی، ۲۸[۲] چ: ازگلی،
نرود: ب ت ث ج-نشود، پ-برود، ۲۹[۱] ت: بلطف،
۲۹[۲] ت: چو سمن، ث ح خ: خون کند. ۳۰[۱] ب پ ت ح: گرنه برین،
۳۱[۱] ث: نه بتقدیر ماست، ۳۱[۲] ر: دولت روزی،
پ ح ذ: تا بجهان روزی و دولت (ح: پایهٔ دولت، ذ: روزیٔ دولت) کراست (آن کجاست)
۳۲[۱]-افتد: ب ت د: آمد، ث: هر دربی دولتی آمد بخاک
۳۲[۲] ث: درچه کار. ۳۳[۲] چ: شوو.

ملک بدولت نه مجازی دهند		دولت کس را نه ببازی دهند
گرد سر دولتیان چرخ ساز		تا شوی از چرخ زدن بی نیاز
با دو سه کم زن مشو آرام گیر		مقبل ایّام شو آرام گیر
بختور از طالع جوزا بر آی		جوز شکن آنکه و بخت آزمای
گر در دولت زنی افتاده شو		ازگره هفت فلک ساده شو
ساده دلست آب که دلخوش رسید		ازگرهٔ عود بآتش رسید
پیر خرد باش و مده دل بکس		خود تن تو زحمت راه تو بس
چند زنی دست بشاخی دگر		کاه مرا دولت ازین بیشتر

۳۵آ-گردسر : چ ح خ-گرددر ، ۳۵ب ث : تانشوی ،

۳۶ب-آرام‌گیر : ت ح خ ذ- ایام‌گیر ؛ چ در : شوو نام‌گیر

۳۷آ- بختور : ث- بخت‌وش ، پ : تحب بر ؛ ح : بختوران طالع ؛
برآی : ب پ ذ- بزای.

۳۸آ ب : آزاده‌شو ؛ ۳۸ب- از : چ خ- وز ؛ پ ث ح د ذ ر : ازگره کار جهان ساده‌شو.

۳۹آ ت : که‌اوخوش ، چ : که‌خوشدل ؛ ث : رسد

۳۹ب خ : وزگرهی ؛ د : ازگره‌آن‌عود ؛ پ : برآتش ؛ از : ث- کز؛
چ ح ز: از (ز: وز) گرهی عود بر آتش رسید ؛ ث : رسد

۴۰آ پ ث چ خ د ذ ر : پیرو دل باش و ، ح : بی دل می باش و ؛
ذ : باش مده ؛ ۴۰ب ح : خوددل‌تو ؛ راه : خ- آه

۴۱آ پ ث ج ر : بشاخ ؛ ۴۱ب ج : یا طلبی دولت

جملهٔ عالم تو گرفتی رواست — چون بگذاری طلبیدن چراست
حرص بهل کوزهٔ طاعت زند — گردن حرص تو قناعت زند
مرکز این گنبد پیروزه رنگ — بر تو فراخست و بر اندیشه تنگ
یا مکن اندیشه بچنگ آورش — یا بیک اندیشه بتنگ آورش
معرفتی در گل آدم نماند — اهل دلی در همه عالم نماند
در دو هنر نامهٔ این نه دبیر — نیست یکی صورت معنی پذیر
دوستی از دشمن معنی مجوی — آب حیات از دم افعی مجوی
دشمن دانا که غم جان بود — بهتر از آن دوست که نادان بود

٤٢آ- رواست : خ - بزور ٤٢ب- چراست : پ - خطاست ، ت : جزاست
٤٣آ- کوزهٔ : چ خ د - کت ره ؛ ث : حرص بود کت ره طاعت زند
٤٤آ- گنبد : پ ث چ ح خ ذ - خانهٔ ؛ ٤٤ب ذ : باندیشه
٤٥ چ : بعد از بیت ٤٨ رفته است ، ٤٥آ ث : یا بکن ؛ ذ : بجنگ ، ٤٥ب پ چ : یا زیک
٤٦آ- معرفتی : ج - بوی وفا ؛ ب ت : در دل عالم نماند ، ٤٦ب ، ٤٦آ : ج - ٤٦آ ، ٤٦ب
٤٦ب ب ت : بوی وفا در گل آدم نماند
٤٧آ ث : در دو هنر نامهٔ این ده دو بیر
٤٧ب ذ : معنی صورت پذیر
٤٩- در نسخهٔ پ تا بیت شمارهٔ ١٢ بند LI بعد از بیت شمارهٔ ١٢ بند LII رفته است .
٤٩آ- دانا : ج - دنیا ؛ غم : ذ - پی ،
ت : بالای سطر کلمهٔ - پی - افزوده شده است .

L

* داستان کودک مجروح *

کودکی از جملهٔ آزادگان — رفت برون با دو سه همزادگان
پای چو در راه نهاد آن پسر — پویه همی کرد و در آمد بسر
پایش از آن پویه در آمد ز دست — مهر دل و مهرهٔ پایش شکست
شد نفس آن دو سه همسال او — تنگ تر از حادثهٔ حال او
آنکه ورا دوسترین بود گفت — در بن چاهیش بباید نهفت
تا نشود راز چو روز آشکار — تا نشویم از پدرش شرمسار

L

ب* پ* ت ج خ د : حکایت ، چ : حکایت کودکان

ح : داستان کودک مجروح با کودکان دگر   ذ : حکایت کودک دانا

٢ ب ت : در حاشیه بخط دیگری نوشته شده است.

٢ پ ث ج ح د ذ ر : حذف شده است.

٢آ ب : از راه ، ٢ب - و : ب - حذف شده است.

٣آ ج : برآمد ، ٣ب پ ت : مهر دلش مهرهٔ ؛ پایش : چ در پشتش

د : در حاشیه - پایش - افزوده شده است

٤آ خ : همسان او ، ٥ب چ : دسترین ،

٦ب ب ح ذ : مانشویم.

عاقبت اندیش ترین کودکی   دشمن او بود ازیشان یکی
گفت همانا که درین هرمان   صورت این حال نماند نهان
چونکه مرا زین همه دشمن نهند   تهمت این واقعه برمن نهند
زی پدرش رفت وخبردار کرد   تا پدرش چارهٔ آن کار کرد
هرکه دروجوهر دانائیست   برهمه چیزیش توانائیست
بند فلک را که تواند گشاد   آنکه برو پای تواند نهاد
چون زکم وبیش فلک درگذشت   کار نظامی زفلک برگذشت

۷آ - او : ب - وی ؛ ح : دریشان ، ر : ایشان (از) در

۸آ - درین : ج ح د - ازین

۸ب ذ : آن

۹آ ج : این ؛ ب ت : زین همه تهمت نهند

۱۰آ - زی : ت - دی ، ج : نزدپدر ، ح : باپدرش ، د : پیش پدر

۱۱آ - جوهر : ث - گوهر ؛ پ : جوهردایيست

۱۱ب - ر : چیزیش (کاریش)

۱۲آ ر : گشاد ؟

۱۳آ ث : چون که زکم بیش ؛

فلک : پ ذ - جهان ؛ ج : چون زبدونیک فلک

۱۳ب ج چ : بفلک ؛

پ ذ : زفلک (د : زملک) درگذشت

* مقالت هفدهم در پرستش و تجرید و خلوت *

ای زخدا غافل و از خویشتن　　　در غم جان مانده و در رنج تن
این من و من گو که درین قالبست　　　هیچ مگو جنبش او تا لبست
چون خم گردون بجهان در مپیچ　　　آنچه نه آن تو بآن در مپیچ
زور جهان بیش ز بازوی تست　　　سنگ وی افزون ز ترازوی تست
قوّت کوهی ز غباری مخواه　　　آتش دیگی ز شراری مخواه
هر کمری کان برضا بسته شد　　　تا ابد از خدمت تن رسته شد

LI

-: ب: در ریاضت، ث: درصفت مرید و خلوت، ج: در ستایش تجربه، چ: درصیانت نفس، ح: درخلوة گرفتن و ریاضت، خ: در ریاضت خویش، د: درصیانت نفس و تجرید و خلوت، ذر: در پرستش (ذ: درخلوت) و تجرید

۲آ-این: چ-ای، ث: این من و او بین که درین، د: این منی و من که درین؛ پ: این من و منچه کر براین قالیست؛ ح: غالب است؛ ۲ب ح: جنبش این طالبست؛ ت: طالبست، چ خ: غالبست، ذ: تابَسَت؛ ث: هیچ مکن جنبش او طالبست؛

۳ب-آنچه: ت ج چ خ د-هرچه؛ ر: وانچه، ب ح: آنچه (ب: هرچه) نه آن تو (ح: زبان تو) بدان ث: مدان. ۴آ-تست: ذ ر-ماست، ۴ب-تست: ذر-ماست. ۵آ مخواه: پ-مجوی، ث: قوّت کاری زبخاری مخواه ۵ب خ: آتشی؛ دیگی: ذ-دیگر؛ مخواه: پ-مجوی. ۶آ ب ت: بسته اند ۶ب-تن: ح-تو ب ت: رسته اند،

حرص رباخوارهٔ محرومیست　　　تاج رضا بر سر محکومیست
کیسه برانند برین رهگذر　　　هرکه تهی کیسه‌تر آسوده‌تر
محتشمی درد سری می‌پذیر　　　ورنه برو دامن افلاس گیر
کوسهٔ کم ریش دلی داشت تنگ　　　ریش کشان دید دوکس رابجنگ
گفت رخم گرچه زبانی وشست　　　ایمنم از ریش کشان هم خوشست
مصلحت کار درآن دیده‌اند　　　کز خرتو بار تو بخریده‌اند
تا توچو عیسی بدر دل رسی　　　بی‌خر و بی‌بار بمنزل رسی
مؤمنی اندیشهٔ گبری مکن　　　در تنگی کوش سطبری مکن
موج هلاکست سبکتر شتاب　　　جان ببر و بار در افکن بآب

۷آ پ چ ج خ د: رباخواره زمحرومیست ؛ ح: حرص ریاخواره زمحرومیست
۸آ ـ برین: چ ر ـ درین　۹آ ـ ورنه: ب پ ث خ ـ گرنه　۱۰آ ت چ خ: ریش‌کنان
۱۱آ ـ زبانی: ج ـ یمانی ، ح ـ زیانی ، خ ـ زبونی ؛ ر: فشست ،
ث د: زبانی‌فش‌است (ث: خوش‌است)　ذ: زنامی بشست
ب ت: گفت اگر ریش کشی (ب: ریش‌کمی) ناخوش‌است　۱۱ب ـ ایمنم: ح ـ ایمنی ؛
ث چ: ریش‌کشی ؛ ذ: کایمنم از ریش کشی ؛ خ د: کشان (خ: کشی)
وین (د: کین) خوشست ؛ ب ت ج: فارغم از ریش کشان کین (ج: وین) خوشست
۱۲آ ـ درآن: چ ـ درین، ذ: بدان　۱۲ب ت ح: ببریده‌اند ، د: نخریده‌اند ؛
ر: کزتوخروبارتو ببریده‌اند　۱۴ب ر: گوش و ؛ و ـ پ ث ح د: کوش و
۱۵آ ـ بار: ج ـ باز ؛ خ: درآب.

به که تهی دست وخراب ایستی　　تاچوکدو برسرآب ایستی
قدر به بی خوردی وخوابی درست　　گنج بزرگان بخرابی درست
مردهٔ مردار نهٔ چون زغن　　زاغ شو وپای بخون درمزن
گرتن بیخون شدهٔ چون نگار　　ایمنی از زحمت مردارخوار
خون جگری دان بشرابی شده　　آتشی از شرم بآبی شده
تا قدری قوّت خون بشکنی　　شربت آهن خوری ار آهنی
خومبر از خورد بیکبارگی　　خورده نگهدار بکم خوارگی
شیر زکم خوردن خود سرکشست　　خیره خوری قاعدهٔ آتشست
روز بیک قرصه چو خرسندگشت　　روشنی چشم خردمندگشت

۱۶آ-دست: پ ث ج خ د ذ ر-مغز، چ: رنگ. ۱۶ب خ ذ: یاچو، کدو: ج-کد، ۱۷آ ذ: صبح قدرخوردی و؛ ح: قدرنه درخوردن خوابی درست، ۱۷ب ر: گنج بزرگی(بزرگان)، ۱۸آ پ: مرده و؛ ب: مردهٔ مردانهٔ؛ نهٔ: چ خ-شدی، د: مشو؛ ت ث: مرده ومردارمشو ۱۸ب پ ت ج چ ح خ: زاغ مشو پای، ۱۹آ ذ: کزتن، بیخون: ج-بیجان، خ: بیخود، ح: گرتن بیجان بودت ۱۹ب-زحمت: چ ذ-وحشت؛ پ: ایمن ازوحشت، ۲۰آ ت ث چ د ذ: خون جگر، ح: چون جگر ۲۰ب ح: آتش ازان شرم، ۲۱ ح: حذف شده؛ ۲۱آ ذ: باقدرقوّت چون؛ خون: ب-جان؛ خ: نشکنی ت ث ح: قوت جان(ث: خود، ج: خوان)نشکنی(چ: بشکنی)؛ پ: ازقدری قوت چوخود نشکنی ۲۱ب-شربت: پ ث ح خ ذ-ضربت، ج: حربت؛ ب د: ازآهنی، ۲۲آ ب ت ح خ ذ: خودمبر؛ ث: ترک کن این خوی بیکبارگی، ۲۲ب-بکم خوارگی: پ-بیکبارگی، ۲۳آ-خود: پ-حذف شده، ث: سیرگشت ۲۳ب د: خیره کشی-زیرسطرافزوده: خوری ۲٤ ب: درحاشیه بخط دیگری نوشته شده. ۲٤ ت: حذف شده. ۲٤ پ د ذ: قرص

شب که صبوحی نه بهنگام کرد | خون زیادش سیه اندام کرد
عقل ز بسیارخوری کم شود | دل چو سپر غم سپر غم شود
عقل تو جانیست که جسمش توئی | جان تو گنجی که طلسمش توئی
کی دهد این گنج ترا روشنی | تا تو طلسم در او نشکنی
خاک بنا معتمدی هست فاش | صحبت نا معتمدی گو مباش
گر همه عمرت بغم آید بسر | از پی تو غم نخورد غم مخور
گفت بزنگی پدر این خنده چیست | بر سیهی چون تو بباید گریست
گفت چو هستم زجهان نا امید | روی سیه بهتر و دندان سپید
نیست عجب خنده زروی سیاه | کابر سیه برق ندارد نگاه

۲۵آ ج ح : چونکه (ج : حون که) زیادش د : خوردن بادش - درحاشیه : خون زیادش - افزوده شده
۲۶آ-شود : ب-خورد ، ۲۶ب-شود : ب-خورد ؛ ۲۷، ۲۶ : د ۲۶، ۲۷
ح : سیرخوری دل سپر غم شود ۲۷آ پ ت چ ح د : چشمش ،
۲۷ب پ ذ : جسم تو جانی که ،
۲۸ ب ت : درحاشیه بخط دیگری نوشته شده. ۲۸آ ت : آن ۲۸ب ب : طلسمی ؛
ذ : تاکه طلسم ؛ دراو : چ-درو ۲۹آ خاک : ت-باد- دربالای سطر : خاک - افزوده شده ؛
هست : ث ج در-گشت چ : بنا معتمدی گو مباش ۳۰آ ت : عمری ،
آید : پ ت چ ح خ د ذ ر-آرد ۳۰ب ث : نخورد گو مخور ۳۱آ-پدر : ب-سیه ، د : پسر ،
ذ : بدر ؛ خنده : چ-گریه ۳۱آ ح : برسیهی تو ۳۲آ ذ : بجهان
۳۲ب : بهتر : چ-باید ۳۳آ-برق : ب-بوق

چون تو نداری سر این شهر بند   برق شو و بر همه عالم بخند
خندهٔ طوطی لب شکرّ شکست   قهقههٔ پر دهن کبک بست
خنده چو بیوقت گشاید گره   گریه از آن خندهٔ بیوقت به
سوختن و خنده زدن برق وار   کوتهی عمر دهد چون شرار
بیطرب این خندهٔ چون شمع چیست   بسکه برین خنده بباید گریست
تا نزنی خندهٔ دندان نمای   لب بگه خنده بدندان بخای
گریهٔ پر مصلحت دیده نیست   خندهٔ بسیار پسندیده نیست
گر کهنی بینی و گر تازهٔ   بایدش از نیک و بد اندازهٔ
خیز غمی میخور و خوش مینشین   گاه چنان باید و گاهی چنین

۳۴آ ذ : سرآن   ۳۴ب-شوو : پ خ - شود   ۳۵آ پ ذ : خندهٔ شکرلب
۳۵ب ث : قهقههٔ کبک دهن ، کبک : ب - گرگ ؛ پ : قهقههٔ برلب بردهن گرگ بست
ذ : قهقههٔ بر دهن گرگ بست   ۳۶ د : درحاشیه بخط دیگری نوشته شده .
۳۷ ب : درحاشیه بخط دیگری نوشته شده. ۳۷آ-برق وار : ث - شمع وار ، ذ : بی شمار
۳۷ب پ ت ث ذ : کوته عمری دهدت ؛ ب : دهدت   ۳۸آ ج : بیطربی خندهٔ ؛
شمع : ت - برق ؛ د : روی سطر - برق - افزوده شده ؛
ذ : بیطرب آن خندهٔ بی وقت چیست   ۳۸ب-برین : د - بدین
۳۹ ب : درحاشیه بخط دیگری نوشته شده.   ۴۰ ، ۳۹ : ج ۳۹ ، ۴۰
۳۹ب ث : لب بشکرخنده ، د : لب بکر وخنده ، ح : مخای   ۴۰آ پ : روی سطر - که - افزوده شده ؛
ذ : گریهٔ بی مصلحت   ۴۲آ ت ج خ د ر : خیز وغمی .

در دل خوش نالهٔ دلسوز هست — با شبه شب گهر روز هست
هیچکس آبي ز هوائی نخورد — کز پس آن آب قفائی نخورد
هر بنهٔ را جرسی داده‌اند — هر شکری را مگسی داده‌اند
دایهٔ دانای تو شد روزگار — نیک و بد خویش بدو واگذار
گر دهدت سرکه چو شیره مجوش — خیر تو خواهد تو چه دانی خموش
ثابت این راه مقیمی بود — همسفر خضر کلیمی بود
ناز بزرگانت بباید کشید — تا ببزرگی بتوانی رسید
یار مساعد بگه ناخوشی — دام کشی کرد نه دامن کشی

۴۳آ ـ هست: چ ـ نیست ۴۳ب ت: درشبه، ذ: باسیهی؛ هست: چ ـ نیست

۴۴ب پ ث ذ: ما پس از آن، ت: کز پس از آن؛ خ د: کز پی آن

۴۵آ د: هر نفسی را، ۴۵ب د: هر شکری مگسی را ۴۶آ ـ خویش: پ ـ خلق

بدو: ب ج چ د ـ باو ۴۷ب پ ذ: تو همی شو خموش، ۴۸ ب د: در حاشیه بخط دیگری نوشته شده

۴۸ ت: حذف شده. ۴۸آ ـ ثابت: ب ـ مایب، چ: نایب، خ: تایب، ذ: بابت

این: ج ـ ازین؛ ح: پایت ازین راه مقیمی نبود

۴۸آ ح: نبود ۴۹، ۴۹آ: ذ: ۴۹آ، ۴۹ب

۴۹آ ـ ناز: پ ث ج چ خ ح د ذ ـ بار

۴۹ب ذ: تا بتوانی ببزرگی رسید

۵۰ ب: درحاشیه بخط دیگری نوشته شده است. ۵۰ ت: حذف شده.

۵۰آ ـ یار: ب ـ راه، ۵۰ب د: دام کشد از تو نه

* حکایت پیر و مرید *

دهروی از جملهٔ پیران کار می شد و باپیر مریدی هزار
پیر درآن قافله یک باد پاک داد بضاعت بامینان خاک
هریک ازآن آستیی برفشاند تا همه رفتند و یکی شخص ماند
پیر بدو گفت چه افتاد رای کان همه رفتند وتو ماندی بجای
گفت مرید ای دل من جای تو تاج سرم خاک کف پای تو
من نه بباد آمدم اوّل نفس تا بهمان باد شوم باز پس
منتظر داد بدادی شود آمدهٔ باد ببادی شود

LII

* ب ت ج خ د : حکایت ، پ : حذف شده ، ث : داستان پیر بامریدان
ح : داستان پیر زاهد بامریدان ، ذ : حکایت خلوتی بامریدان ؛ حکایت : ر - داستان
آ۱ - و : پ ج د - حذف شده . آ۲ ر : پیر دران بادیه (قافله) ت : یک بادناک ؛
پ خ د : قافلهٔ بادناک آ۳ - ازان : ث - ازو ؛ ت ذ : آستنی
آ۳ و : ذ - حذف شده ؛ چ : رفتند یکی بازماند
آ۴ - و : ث - حذف شده . آ۵ کف : ب - حذف شده .
آ۶ - من : ث - حذف شده . آ۶ - باد : خ - باز
آ۷ ج ح د ذ ر : وامدهٔ

زودرو و زودنشین شد غبار — زان بیکی جای ندارد قرار

کوه بآهستگی آمد بجای — از سرآنست چنین دیرپای

پردهٔ دری پیشهٔ دوران بود — بارکشی کارصبوران بود

بارکش زهد شو ار تر نهٔ — بار طبیعت مکش ار خر نهٔ

تا خط زهدست مزوّر نشد — دیده بدو تر شد و اوتر نشد

زهد که در زرکش سلطان بود — قصّهٔ زنبیل و سلیمان بود

شمع که هرشب بزر افشانیست — زیر قبا زاهد پنهانیست

زهد غریبست بمیخانه در — گنج عزیزست بویرانه در

زهد نظامی که طرازی خوشست — زیرنشین علم زرکشست

۸آ ج : زود رود زود — ۸ب ـ ندارد : ث ـ نگیرد — ۹آ چ خ د : زآهستگی

۹ب ث د : ازسرآن گشت ؛ ب : زیرپای — ۱۰آ ـ پیشهٔ : چ ـ پردهٔ — ۱۰ب ـ کار : ح ـ بار

۱۱ ـ ۱۲ چ : حذف شده. — ۱۱آ ـ زهد : ذ ـ دهر — ۱۳ ، ۱۲ : ث ۱۲ ، ۱۳

۱۲آ ـ زهدست : ح ر ـ زهدتو ، خ : زهدیت. — ۱۲ب ب پ ت ج خ د ذ : دیده باو

۱۳ پ : بشرط شمارش از بیت ۱۳ ، بعد از بیت شماره ۱۱ بند LI نوشته شده است.

۱۳آ چ : زاهد ؛ خ : زهد که زر درکش — ۱۳ب ذ : زنبیل سلیمان

۱۴آ ـ شب : ذ ـ سو ؛ پ : شمع که هرسوی زرافشان بود

۱۴ب ـ زاهد : د ـ شاهد ـ در بالای سطر ـ زاهد ـ افزوده شده ؛

پ : پنهان بود — ۱۵ب ـ گنج : ذ ـ کُنج

۱۶آ ب چ د : طرازش ، ج : طراز

مقالت هژدهم در وحشت حاسدان

قلب زنی چند که برخاستند   قالبی از قلب خود آراستند
چون شکم از روی بکن پشتشان   حرف نگهدار زانگشتشان
پیش تو از نور موافق ترند   وز پست از سایه منافق ترند
ساده تر از شمع و گره تر زعود   ساده بدیدار و گره در وجود
جور پذیران عنایت گذار   عیب نویسان شکایت نگار

LIII

- پ: حکایت، ت د: مقالت هژدهم (د: مقالهٔ هشتدهم) در وحشت این جای (د: تنگجای)
ثج: مقالت هجدهم در حسب حال، ذ: مقالت هشدهم در بی وفائی روزگار
خ: ناخواناست، ر: مقالت هیجدهم در نکوهش دورویان
ح: مقالت هیجدهم در وحشت حاسدان و بی وفائی اهل روزگار   ۱آ- که: ذ- چو
۱ب- قلب: ب ت: بهر- ت- درحاشیه: قلب- افزوده شده، د- درحاشیه: دوستی- افزوده شده
خود: ر- نو؛ پ ذ: ازقلب بیاراستند؛ ثج ح: ازدوستی آراستند
۲آ د: زروی بکین؛ بکن: ثج چ- مکن   ۲ب خ: درانگشتشان   ۳ب خ ر: درپست
۴آ- ساده: پ- تازه؛ ج: چوعود   ۴ب ذ: بروجود   ۵آ ج: جوربدیدار؛
۵ب د: عذر پذیران شکایت؛ نگار: ج ح- گذار، خ: شکار. ر: شمار (نگار)؛
د: عیب نویسان شکایت گذار- درحاشیه بخط دیگری افزوده شده است

مهر دهن در دهن آموخته   کینه گره بر گره اندوخته
گرم ولیک از جگر افسرده تر   زنده ولی از دل خود مرده تر
صحبتشان بر محک دل مزن   مست نهٔ پای درین گل مزن
خازن کوهند مگو رازشان   غمز نخواهی مده آوازشان
لاف زنان کز تو عزیزی شوند   جهد کنان کز تو بچیزی شوند
چون بود آن صلح زناداشتی   خشم خدا باد بر آن آشتی
هر نفسی کان غرض آمیز شد   دوستی دشمنی انگیز شد
دوستی کان ز توئی و منیست   نسبت آن دوستی از دشمنیست
زهر ترا دوست چه خواند شکر   عیب ترا دوست چه داند هنر

آ۶ ت : مهرزمین ، د : بردهن آموخته ؛ ح : بهر دهن وردتن آموخته
ب۶ ـ کینه : ج ـ کیسه ؛ ذ : کینه گره
آ۷ ـ ولیک : پ ث چ ذ ـ ولی   ب۷ ـ ولی : ج چ خ د ـ ولیک
ح : بالای سطر ـ ولیک ـ افزوده شده   آ۹ ذ : خانه نکوهند ببرد ازشان
ب۹ ـ غمز : ث ـ غصه   آ۱۱ ـ صلح : ذ ـ صبح ؛ پ : بناداشتی
۱۴،۱۳،۱۲ : ث ۱۲، ۱۴   ب۱۲ ت : دوستی و
۱۳ ث : حذف شده.   ۱۴،۱۳ : د ـ ۱۳، ۱۴
آ۱۳ ذ : دوستی کز توئی و ازمنیست
ب۱۳ ب : دوستی دشمنیست
آ۱۴ ـ خواند : خ ـ خواهد ، د : داند ، ر : خواند ؟   ب۱۴ ر : داند ؟

دوست بود مرهم راحت رسان   گر نه رها کن سخن ناکسان
گربه بود کز سر هم پوستی   بچّهٔ خودرا خورد از دوستی
دوست کدام آنکه بود پرده دار   پرده درند این همه چون روزگار
جمله بر آن کز تو سبق چون برند   سکّهٔ کارت بچه افسون برند
با تو عنان بستهٔ صورت شوند   وقت ضرورت بضرورت شوند
دوستی هر که ترا روشنست   چون دلت انکار کند دشمنست
تن چه شناسد که ترا یارکیست   دل بود آگه که وفادارکیست
یکدل داری و غم دل هزار   یک گل پژمرده و صدنیش خار

۱۵آ ر: مرهم (مردم)   ۱۵ب ـ گر نه : ج د ذ ـ ورنه

۱۸،۱۷،۱۶: د ۱۸،۱۶،۱۷   ۱۷آ ر: کدام ؟ ح : بود بردبار

۲۰،۱۹،۱۸: ح ۱۸، ۲۰، ۱۹   ۱۸آ ذ: حلّه گران کز تو سکون برده اند

۱۸ب ذ: سکّهٔ کارت بفسون برده اند

۱۹آ ـ صورت : ث ـ ضرورت ؛ چ خ : وقت عطا بستهٔ

ح : شده   ۱۹ب ح : شده

۲۰آ ـ روشنست : خ ـ دوستیست

۲۰ب ـ انکار: پ ح ـ افکار، ذ: افگار، کند : ث ـ کن   چ خ : دشمنیست

۲۱آ ذ: گر نشناسد ،   ۲۱ب ذ : تن نشناسد که ترا یارکیست

۲۲آ ح : یکدلی ؛   ذ : یک دل داری غم دل صدهزار

۲۲ب پ : یک دل ؛ ث ح : صدزخم خار (ح : خوار)، چ خ د : صد نوک خار

ملک هزارست وفریدون یکی غالیه بسیار و دماغ اندکی
پرده درد هرکه درین عالمست راز ترا هم دل تو محرمست
چون دل تو بند ندارد برآن قفل چه خواهی زدل دیگران
گر نه تنک دل شدهٔ وین خطاست راز تو چون روز بصحرا چراست
گر دل تو نز تنکی راز گفت شیشه که می خورد چرا باز گفت
چون بود از همنفسی ناگزیر هم نفسی را زنفس وا مگیر
پای نهادی چو درین داوری کوش که همدست بدست آوری
تا نشناسی گهر یار خویش طرح مکن گوهر اسرار خویش

۲۴آ ت : پرده درو ، پ ر : هرچه ، ث ج : پردهٔ درهرکه (ج : هرچه)

۲۵آ- بند : ج- پند ، برآن : پ ت ث ذ- بدان

۲۵ب- قفل : ح ر- بند ، خواهی : د- جوئی ، پ : بند چه جوئی

۲۶آ ب پ ت ث ح ذ : گرچه ، وین : پ ث چ خ- این ، د : وین رواست

۲۶ب ث : رازترا هم دل تو بیوفاست

۲۷ پ : حذف شده.

۲۷آ- نز : ث ح- بر ، ذ : از ، تنکی : چ- بیکی ؛

د : گردل توهم بیکی ؛ د : درحاشیه- گر دل تو نز تنکی راز گفت . افزوده شده

۲۸آ ت : ناگزیر ، ۲۸ب- وامگیر : چ- بارگیر ، ۲۹آ- چو : ث- تو

۲۹ب- همدست : ذ- هم دوست.

۳۰آ- یار : پ- رار ۳۰ب- طرح : ر- یاوه

* داستان جمشید با صاحب سر *

خاصگیی محرم جمشید بود — خاص تر از ماه بخورشید بود
کارجوانمرد بدان درکشید — کز همه عالم ملکش بر کشید
چون بوثوق از دگران گوی برد — شاه خزینه بدرونش سپرد
با همه نزدیکی شاه آن جوان — دورتری جست چو تیر از کمان
۵ راز ملک جان جوانمرد سفت — با کسی آن راز نیارست گفت

LIV

-

ب ت ج خ د : حکایت ، پ : مقالت هجدهم دروحشت جانی؛ چ : حکایت شاه جمشید،
ذ : حکایت جمشید با حاجب ؛ ر : داستان جمشید باخاصگی محرم، [۱] پ ح خ : خاصگی
ذ : خاصگیٔ. بود: پ ج ـ شد ، [۱] ـ خاص : ح ذ ـ خاصّه؛ بود: ج ـ شد
[۲] ـ بدان : ب ت ج چ خ د ـ بآن ؛ پ : بآن دررسید ،
ذ : مآن برکشید ، [۲] چ : برگزید
[۳] ث : حذف شده. [۳] ت : درحاشیه ـ بوقوف ـ بخط دیگری افزوده شده ؛
ح : دیگران ، [۳] خ : شاه خزانه ؛ ح : شاه خزاین بکف او سپرد ،
ذ : شاه خزینه ش باامینی سپرد
[۴] ـ شاه : ح ـ شه [۴] د : دورترین
[۵] د : این

پیرزنی ره بجوانمرد یافت　　لالهٔ او چون گل خود زرد یافت
گفت که سرو ازچه خزان کردهٔ　　کاب زجوی ملکان خوردهٔ
زرد چرائی که از آن می کشی　　تنگدلی چیست درین دلخوشی
بر تو جوان گونهٔ پیری چراست　　لالهٔ خود روی تو خیری چراست
شاه جهانرا نه توئی عشق دان　　رخ بگشا چون دل شاه جهان
سرخ شود روی رعیّت بشاه　　خاصه رخ خاصگیان سپاه
گفت جوان رای توزین غافلست　　بی خبری زانچه مرا دردلست
صبر مرا هم نفس درد کرد　　روی مرا صبر چنین زرد کرد

آ۶ خ : بخوانمرد ،　　پ ث ذ : راه جوانمرد ؛ ۶ب ج ح : لالهٔ اوراچو گل زرد یافت
آ۷ چ خ د ذ : که سرواچه ؛　　ج : گفت که ای سروخزان دیدهٔ
ر : گفت که سرواچه خزان خوردهٔ　　آ۸ ج د ر : زرد چرائی نه جفا میکشی
۸ب پ : دران　　خ : خوشدلی
۱۰، ۹ : چ خ د ۹، ۱۰　　۹آ۔ روی : ج۔ رنگ ؛
پ ذ : لاله خوری رنگ تو ،　　ح : لالهٔ رخسار تو ، خیری : ث۔ خونی. چ : چیزی
آ۱۰ ت : شاه جهانرا چو توئی.　　د : غیب دان ،　　ر : شاه جهانرا چو توئی رازدان
۱۰ب۔ دل : ح۔ در ؛　　د : شاه ای جوان ؛　　ج چ : شاه جوان
آ۱۱ ت ث ج ح ر : زشاه　　۱۱ب۔ رخ : ب۔ دل ؛　　سپاه : چ۔ سیاه
آ۱۲۔ تو : پ۔ حذف شده. ؛　　ج : زان ؛　　۱۲ب ذ : زآن که
۱۳ب۔ صبر : د ــ عصبه

شاه نهادست بمقدار خویش   در دل من گوهر اسرار خویش
هست بزرگ آنچه درین دل نهاد   راز بزرگان نتوانم گشاد
در سخنش دل نچنان بسته‌ام   کز سر کم کار زبان بسته‌ام
زان نکنم با تو در خنده باز   تا ز زبان بر نپرد مرغ زار
گر ز دل این راز نه بیرون شود   دل نهم آنرا که دلم خون شود
ور بکنم راز شهان آشکار   بخت خورد با سر من زینهار
پیرزنش گفت مبر نام کس   همدم خود هم دم خود دان و بس
هیچ کسی محرم این دم مدان   سایهٔ خود محرم خود هم مدان
زرد به این چهرهٔ دینار گون   زانکه شود سرخ بغرقاب خون

۱۶آ د : کز کمی کار   ۱۷آ- در : ر-سر ؛   خنده : ب ت - رخنه
۱۷ب ج چ د : تابزبان .   ث : تا ز دهان ، ت : تا ز زبانم نه پرد . پ : تا ز زبانم نپرد مرغ بار
۲۰ ، ۱۹ ، ۱۸ : ح ۱۹ ، ۱۸ ، ۲۰
۱۸آ- نه بیرون : ت چ خ د ذ- به بیرون ؛ ح : آن راز به بیرون شود ؛
ث : گر ز دلم راز به بیرون شود
۱۸ب د : درحاشیه - دل نه همانا که جگر خون شود - افزوده شده.
۱۹آ- ور : چ -گر ؛   ح د : ور (د : گر) بکنم راز نهان ؛   چ : درحاشیه - نهان - افزوده شده
۱۹ب- باسر : ج چ د ر- برسر ؛   خ : یاسر   ۲۰آ د : گفت مگو پیش کس
۲۰ب ج : محرم خود هم دم ؛   ح : دار و بس ؛   خ : دان بس
۲۱ پ ث ذ : حذف شده.

می شنوم من که شبی اند بار — پیش زبان گوید سر زینهار
سر طلبی تیغ زبانی مکن — روزنهٔ رازفشانی مکن
مرد فرو بسته زبان خوش بود — آن سگ دیوانه زبان‌کش بود
مصلحت تست زبان زیر کام — تیغ پسندیده بود در نیام
راحت این پند بجانها درست — کافت سرها بزبانها درست
دار درین طشت زبانرا نگاه — تا سرت از طشت نگوید که آه
لب مگشا گرچه درو نوشهاست — کز پس دیوار بسی گوشهاست
تا چو بنفشه نفست نشنوند — هم بزبان تو سرت ندروند
بد مشنو وقت گران گوشیست — زشت مگو نوبت خاموشی است

۲۳آ ت ج ح خ در : شبی چند بار   ۲۳ب چ ح : گوید و

۲۴آ ذ : درطلبی   ۲۷آ ح : راحت آن   ذ : این بند

۲۸، ۲۹، ۳۰ : ر ۲۹، ۲۸، ۳۰

۲۸آ - طشت : د - راز - بالای سطر - طشت - افزوده شده. ؛ ث : دار ازین دست

۲۸ب - طشت : ث - دست ، د : بیم - بالای سطر - طشت - افزوده شده.

۲۹آ پ ذر : ارچه ، ج : گرچه بسی نوشهاست

۲۹ب ج : درپس   ۳۰آ ت : هم بزبان نوسرت بذروند

۳۱آ ب ت : گران جانیست - ت : درحاشیه - گران گوشیست - بخط دیگری افزوده شده.

۳۱ب ت : نوبت آسانیست ت: درحاشیه بخط دیگری - خاموشیست - افزوده شده.

د : زشت ونکوبستهٔ خاموشی است

چند نویسی قلم آهسته دار   بر تو نویسند زبان بسته دار
آب صفت هرچه شنیدی بشوی   آینه سان هرچه ببینی مگوی
آنچه ببینند غیوران بشب   باز نگویند بروز ای عجب
لاجرم این گنبد انجم فروز   آنچه بشب دید نگوید بروز
گر تو درین پرده ادب دیدهٔ   باز مگو آنچه بشب دیدهٔ
شب که نهانخانهٔ گنجینهاست   در دل او گنج بسی سینهاست
برق روانی که درون پرورند   آنچه به بینند برو بگذرند
هرکه سر از عرش برون میبرد   گوی بمیدان درون میبرد
چشم و زبانی که درون دوستند   از سر مویند و زتن پوستند

۳۲آ ح : آهسته باش ؛ ۳۲ب چ : برنویسند ؛ زبان : ث ـ قلم ؛ ح : بسته باش
۳۳آ ـ شنیدی : ب ـ بدیدی، ح : شنودی ، د : بیابی، ۳۳ب ـ ببینی : ح ـ بدیدی ؛
ر : آنچه بدیدی مگوی ؛ پ : بگوی
۳۴آ ح : غنودان ، خ : عیاران ، ۳۴ب ث : بروز این عجب
۳۵آ ث : عالم فروز ، ۳۶آ ح : گر تو ازین
۳۶ب ـ باز : ح خ ـ روز ، ر : روز (باز) ت : بالای سطر ـ روز ـ افزوده شده .
۳۷آ چ : کنجهاست ۳۷ب ث ذ : در دل آن گنج ؛ ح : بسی سعیهاست
۳۸آ ج د : راه روانی ـ د : در حاشیه ـ برق ـ افزوده شده. ۳۸ب ـ برو : ج ر ـ ازو ، ث : بدو. ۳۹آ پ ذ : هرچه
۳۹ب ح ر : زمیدان ۴۰ ج : حذف شده. ۴۲ ، ۴۱ ، ۴۰ : ب ت ۴۰ ، ۴۲ ، ۴۱
۴۰آ ـ درون : ث ذ ر ـ برون ، ج ح : درو ۴۰ب ث ح : از سر مویند و سر (ح : بن) پوستند

عشق چو در پرده کرامات شد — چون بدر آمد بخرابات شد
این گره از رشتهٔ دین کرده اند — پنبهٔ حلاج باین کرده اند
غنچه که جان پردهٔ این راز کرد — چشمهٔ خون شد چو دهن باز کرد
کی دهن این مرتبه حاصل کند — قصّه دل هم دهن دل کند
این خورش از کاسهٔ دل خوش بود — چون بدهان آریش آتش بود
اینت فصاحت که زبان بستگیست — اینت شتابی که در آهستگیست
روشنی دل خبر آنرا دهد — کو دهن خود دگرانرا دهد
آن لغت دل که میان دلست — ترجمتش هم بزبان دلست
گر دل خرسند نظامی تراست — ملک قناعت بتمامی تراست

۴۱آ-چو: ت-که ، ر: که(چو) ۴۲،۴۳: چ خ د ۴۲،۴۳ ۴۲آ ح: آن گره
۴۲ب-باین: پ-همین ، ث چ خ ر-بدین ، ح: برین ، د: ازین ، ذ: بهین
۴۳آ ذ: گنجه که جان بردهٔ ، این: ح-آن، ۴۳ب-چشمهٔ: چ خ-چشمش ؛ ح: چون دهان
ذ: چشمه خورشد که دهان ، ۴۴آ- کی: ت-کز، ث: کز، پ چ: کی دهن مرتبه،
ح: گر دهن آن مرتبه ، کند: ث-شود ۴۴ب پ: قصّه دل در دهن ؛ کند: ث-شود
۴۵آ ح: آن خرش ؛ کاسهٔ: ب-قصّهٔ
۴۵ب-آریش: پ-آری ، ث ح د ذ ر: آوری ، چ: آرایش ۴۶آ ح: که دهان بسته کیست ؛
ح: آهسته کیست ۴۷ب-کو: ث ج-کز ح: کز
۴۸آ-آن: ب ت-از ، ث-این ، لغت: پ-لعب ؛ ر: که بیان (میان)
۴۸ب ح: ترجمه اش ۴۹آ-خرسند: ب-خورشد ۴۹ب ذ: ملک عنایت

* مقالت نوزدهم در استقبال آخرت *

مجلس خلوت نگر آراسته　　روشن و خوش چون مه ناکاسته
شمع فروزان و شکر ریخته　　تخت زده غالیه آمیخته *
با تو دنیا طلب دین گذار　　بانگ بر آورده رقیبان بار
کز در بیدادگران بازگرد　　گرد سراپردهٔ این رازگرد **
از تف این بادیه جوشیدهٔ　　بر تو بپوشند که پوشیدهٔ

LV

- پ: حکایت، ت: آخرت وشرحه، ث: در اعتبار موجودات، چ: در احوال آخرت،
ح: در شکایت منصفان دهر و مدّعیان، خ: ناخوانا.

۱ آ ث ح: مه نوکاسته　LVII ، LVIII ، LV ، LVI ح: LV ، LVI ، LVII، LVIII

* ر:　دشمن جانست ترا روزگار　　خویشتن از دوستیش واگذار
بین که بزنجیر کیانرا کشید　　هرکه درو دید زبانرا کشید　- افزوده شده

۳ آ ت خ: باتوی، چ ح: بانوی　۳ ب - بار: ح - کار ،　د: یار
۴ آ - کز در: ث - از در ؛　ح: کردز ؛　خ: بیدادگری

** ح: از بیت شماره ۵ بند LVII (مقالت بیستم) تا بیت شماره ۳۵ نوشته شده.　۵ آ ح: جوشندهٔ

۵ ب ث ج خ: بر تو بپوشد (ب: بوشد) که بپوشیدهٔ (ب: بوشیدهٔ). بپوشند: ذ - بپوشند　پ: بپوشد که پوشیدهٔ، ح: به پوشند که پوشندهٔ، د: نه پوشیده که پوشیدهٔ، ج: در ره این مرحله کوشیدهٔ

سرد نفس بود سگ گرم کین — روبه از آن دوخت مگر پوستین
دوزخ گوگرد شد این تیره دشت — ای خنک آنکس که سبکتر گذشت
آب دهانی بادب گرد کن — درتف این چشمهٔ گوگرد کن
باز ده این وام فلک داده را — طرح کن این خاک زمین زاده را
جمله در انداز باستادیي — تا تو فرو مانی و آزادیي
هرچه درین راه منی میکنند — برمن و تو راهزنی میکنند
خصمی کژدم بتر از اژدهاست — کان زتو پنهان بود این برملاست
دشمن خردست بلائی بزرگ — غفلت ازو هست خطائی بزرگ
خرد مبین گرچه بود خرد کین — خرد شوی گر نشوی خرد بین
باهمه خردی بقدر مایه زور — میل کش بچّهٔ شیرست مور

۶ح: حذف شده. ۷آب: این تیرطشت. ت: این سرگذشت. ۸آخ: دهانان. ذ: دهان‌را، ج: گردکرد
۸آج: گوگردکرد، ۹آچ: زمی؛ ث: زمین‌داده‌را ۱۱، ۱۰: ح ۱۱،۱۰ ۱۰آثج ح ر: برانداز؛ ذ: چه‌استادهٔ
۱۰آذ: آزادهٔ؛ و: ث-حذف شده. ۱۱آ-منی: ب-کمین، ت: کمی. ذ: کنی؛ ث ج: میکند؛ ح: ره‌منیٔ میکند؛
ر: هرکه درین راه منی میکند. ۱۱آذ: برتو و من؛ ث ج ر: می کند؛ ح: ره زنی میکند.
۱۲آج ر: کین زتو پنهان بود آن. ث ح د ذ: کان زتو پنهان شد و این ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۲:
-ر ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۸، ۱۷، ۱۶ ۱۳آب پ ث ج خ: بلای ۱۳آ-خطائی: پ-بلای، ج خ: خطای:
بزرگ: ر-سترگ ۱۴آث ح د ر: باعدوی خرد (ث: باعدو خویشتن) مشو خرد (ث: خرده) کین
۱۴آ-نشوی: ح-بشوی؛ ث د ذ ر: خرده‌بین. ۱۵ث: حذف شده. ۱۵آد: خود همه خردی،
ح: بقد و مانه زور ۱۵آ-بچّهٔ: ج-پنجهٔ مور: ب-گور

خانه پر از دزد جواهر بپوش		بادیه پر غول به تسبیح کوش
غارتیانی که ره دل زنند		راه بنزدیکی منزل زنند
ترسم از آنشب که شبیخون کنند		خوارت ازین بادیه بیرون کنند
قافلهٔ برده بمنزل رسد		کشتی پرگشته بساحل رسد
تا ت نه بینند نهان شوچو خواب		تات نرانند روان شوچو آب
پای درین صومعه ننهاد نیست		چون نهی آواز شدن داد نیست
گر نشوی در جگرت خون نهند		رخت تو از صومعه بیرون نهند
گر سفر از خاک نبودی هنر		چرخ شب و روز نکردی سفر

۱۶ب ج : پر ازغول

۱۷آ ج : دردل	۱۸آ ت : کند	۱۸ب - بادیه : ح ذ - دایره ؛ ث : ازین خانه به بیرون کنند؛

ت : کند	۱۹آ پ ج ح خ ر : رسید؛ ت : رسید؛ ث : قافلهٔ بود بمنزل رسید

۱۹ب - بساحل : ب ت - بمنزل ، ت : در بالای سطر - ساحل - افزوده شده ؛ پ ث ج ح خ ر : رسید، ت : رسید

۲۲، ۲۱، ۲۰ : ث ۲۰، ۲۲، ۲۱	۲۰آ خ : چوآب ؛ ذ : تات نپرسند نهان شوچو آب

۲۰ب - نرانند : ب - نه بینند ، پ ذ : نخوانند ، ت : نگویند، ج د : ندانند

۲۱آ - صومعه : ح - دایره ؛ د : بنهاد نیست

۲۱ب - چون : ح - چو ، نهی : ث - بنه ؛ ذ : تهی ؛ ج : چون بنهی بازشدن؛

ر : چون بنهی واسته داد نیست	۲۳، ۲۲ : د ۲۲، ۲۳

۲۲آ پ : کژ روی ، ح : گربروی ، در : گرنروی ، د : خون کنند

۲۲ب پ چ ح ذ : زاویت (ح : زاویه ات) ازصومعه ؛ ث ج : رخت ازین صومعه ، خ : زاویه ازصومعه ،

ر : راتبت ازصومعه ؛ نهند : ذ - زنند ؛ د : خارت ازین دائره بیرون کنند ، ۲۳آ - خاک : ح - حال ؛ د : گر سفر عشق - بالای سطر - ازخاک - افزوده

تا نگرد دیو گریبانت خیز   دامن دل گیر و درایمان گریز

شرع ترا خواند سماعش بکن   طبع ترا نیست وداعش بکن

شرع نسیمست بجانش سپار   طبع غباری بجهانش گذار

شرع ترا ساخته ریحان دست   طبع پرستی مکن اورا پرست

از در هرکس چو صبا درمتاز   با دم هرخس چو هوا درمساز

ای همه چون سایه، توچون نورباش   گر همه داری زهمه دورباش

چنبرتست این فلک چنبری   تا تو ازین چنبره سرچون بری

۲۴آ در: تانکشد (ر: تاندزد) دیو، ث: تاکه نگیرندگریبانت خیز، خیز: ت چیز ۲۴ب - دل: ج خ در - دینه

۲۵آ ج خ: چرخ تراخواند سماعیش کن ؛ ۲۵ب - نیست : ب ت - خواند، ج : راند ،

ج خ: وداعیش کن ۲۶ ث: حذف شده ۲۶آ ث ج ح ذ ر: نسیمیست ؛

پ : نسیمست و ؛ سپار : ح - رسان

۲۶ب ر: طبغ ؛ گذار : ب پ ت ج د ذ - سپار - ج - در بالای مصرع - گدار - افزوده ،

ح: رسان ۲۷آ - ساخته: ب ت ج - خواسته ؛ دست: ب - دشت، پ ج: پرست

ح ر : بدست ۲۷ب ج : مکن ایمان پرست

۲۸آ - ازدر: ر - بردر ؛ متاز : ج - مساز

۲۸ب - هرخس : پ ذ - هرکس

۲۹آ - ای : ث د - گر، ج ر : این، ذ : سایهٔ تونور باش ؛

ت : این همه چون سایه و تو نور باش

۲۹ب - داری : ج - خواهی

۳۰آ د : چنبربیست این، ۳۰ب پ ج ح ذ ر : چنبر

گر بتو بر قصّه کند حال خویش   یا خبری گویدت از سال خویش
تنگ بود غار تو با غور او   هیچ بود عمر تو با دور او
آخر گفتار تو خاموشیست   حاصل کار تو فراموشیست
تا بجهان در نفسی میزنی   به که در عشق کسی میزنی
کین دو نفس باچو تو افتادهٔ   خوش نبود جز بچنان بادهٔ
هیچ قبائی نبرید آسمان   تا دو کله وار نبرد ازمیان
هرچه کنی عالم کافرستیز   بر تو نویسد بقلمهای تیز
آنچه گشائی ز در عذرو ناز   بر تو همان در بگشایند باز
چشم تو گر پردهٔ طنّازیست   با تو درین پرده همان بازیست
نیک و بد آنان که بسی دیده‌اند   نیک بلی بد نپسندیده‌اند

آ۳۱ ذ: درقصّه؛ ت: کو بتوگر قصّه کند   آ۳۱ پ ث ذ: تا (ث: با) خبری

آ۳۲- غار: ت ث- غور

آ۳۳- حاصل: ث- حامل

آ۳۵ چ ح خ: باتوچوافتادهٔ؛ افتادهٔ: ذ- آوارهٔ   ب۳۵ ح: جزکه بجان دادهٔ؛ بادهٔ: ذ- پارهٔ

آ۳۶ د: کودوکله وار

آ۳۷ ث: کافرعالم؛   ب۳۷ پ: نویسند

آ۳۸ ج ر: وانچه؛ پ ت ذ ر: عزّوناز، ث: عذرباز، آ۳۹- گر: ث ج خ- کز؛
چ: چشم که درپردهٔ؛ ذ: پردهٔ طیّارتست. ب۳۹ ث خ: باتودران، پرده: ح- راه، همان: د- همین
ذ: همان بارتست، آ۴۰- آنان: پ ث ذ- آنها ب۴۰- بلی: ج- ولی، ر: بدان، د: بدنه ولی نیک پسندیده اند

هرکه رهی رفت نشانی بداد　　　هرکه بدی کرد ضمانی بداد
صورت اگر نیک و اگر بد بری　　　آن تو آنست که باخود بری
خاربود نام گل خارپوش　　　عنبر نام آمد عنبرفروش
قلب مشو تا نشوی وقت کار　　　هم زخودو هم زخدا شرمسار
بانگ درین دورجگرتاب زن　　　سنگ برین شیشهٔ خوناب زن
زخم کن این لعبتِ شنگرف را　　　در قلم نسخ کش این حرف را
دست برین قلعهٔ قلعی برآر　　　پای برین ابلق ختلی در آر

---

۴۱ ح: حذف شده.　آ۴۱ ت د ث: نداد　ب۴۱ ث ت: نداد　د: مداد
آ۴۲ ح: مایه اگر نیک وگر　د: صورت - در بالای سطر - مایه - افزوده شده.
پ ث چ خ د: نیک وگر
ب۴۲ - آن: پ ث ح د ذ ر - نام
۴۳ ث ح ذ: آمدو، ر: آمده　ب۴۴ ب پ خ: شرم دار
آ۴۵ ث ج ح خ ر: برین　ب۴۵ چ خ: درین
آ۴۶ - زخم: ث - رحم، خ ر: رجم، لعبت: ب ت ج - شیشهٔ،
پ ذ: رخم (ذ: رخنه) کن این گنبد، چ: رحم کن این صورت
ب۴۶ - کش: پ - حذف شده. ث: کن
آ۴۷ - قلعی: ح د - نیلی
ب۴۷ - برین: ح ر - درین، ذ: بدین، ختلی: ت ج - جنکی، ث خ: خنکی،
چ: چیکی؛　پ: خنکی برآر،　د: کیلی برآر

تا فلک از منبر نه خرگهی   بر تو کند خطبهٔ شاهنشهی
کار تو باشد علم انداختن   کار منست این علم افراختن
آدمیم رفع ملک میکنم   دعوی از ان سوی فلک میکنم
قیمتم از قامتم افزون‌ترست   دورم ازین دایره بیرون‌ترست
آب نه و بحر شکوهی نگر   حبّه نه و گنج پژوهی نگر
چون فلکم بر سر گنجست پای   لاجرم سخت بلندست رای

۴۸آ پ ذ: با(پ: ما) فلک ؛   منبر: ح - جنبر
۴۸ب ث: خطبه بشاهنشهی ؛   پ ذ: خطبه‌کند باتو بشاهنشهی
۴۹آ - انداختن: پ ت ث چ ح خ د ذ - افراختن
۴۹ب - افراختن: پ ت ث چ خ د - انداختن؛ ح: آن علم انداختن؛ ذ: کار منست آینه انداختن
۵۰آ پ خ ذ: آدمی و،   چ: آدمم و،
ث د: آدمئی (د: آدمیان) رفع ملک میکنی (د: میکنند)
۵۰ب ث: میکنی،   د: میکنند
۵۱ ث: حذف شده.   ۵۱آ ج: ازقامتش،   ۵۱ب ح: دورم ازان
۵۲آ - نگر: ر - کنم.   ث: آب نهٔ بحر شکوهی مکن
۵۲ب - حبّه: ب - جبه،   ر: جغد، پژوهی: ح - ندوهی ؛
نگر: ر - کنم   ث: خیمه نهٔ گنج پژوهی مکن
۵۳آ - پای: پ - رای   ۵۳ب - رای: ح - جای، ر: (رای) جای،
پ ذ: لاجرم برسر (ذ: ازسر) گنجست پای (ذ: رای).

LVI

* داستان هارون الرشید با حجّام *

دور خلافت چو بهارون رسید　　رایت عبّاس بگردون رسید
نیم شبی پشت بهمخوابه کرد　　روی در آسایش گرمابه کرد
موی تراشی که سرش می سترد　　موی بمویش بغمی می سپرد
کای شده آگاه زاستادیم　　خاص کن امروز بدامادیم
خطبهٔ تزویج پراکنده کن　　دختر خود نامزد بنده کن
طبع خلیفه قدری گرم گشت　　باز پذیرندهٔ آزرم گشت
گفت حرارت جگرش تافتست　　وحشتی از دهشت من یافتست

LVI

- ب : حکایت هارون الرشید با دلّاک ، پ : مقالت نوزدهم در استقبال آخرین
ت ج خ د : حکایت ، داستان : ذ - حکایت ، چ : حکایت خلیفه مأمون

۱آ - بهارون : چ - بمامون ۱ب - رایت : ث - دولت ۲ب ج د : روی بآسایش ، ۳ب ث : موی بمویی بغمش ؛
چ : غم دل می شمرد

۴آ - آگاه : ث - آزاد ؛ ح : باستادی ام ۴ب - امروز : چ خ - ای شاه
۵آ ، ۵ب : ب ت ج ۵ب ، ۵آ ؛ ۵آ - خطبهٔ : ذ - خطبه و ۶آ - گشت : ب ت - شد
۶ب - گشت : ب ت - شد ۷آ - حرارت : ب - که آتش ، ت ج خ ذ : سیاست ؛ ث : گفت سیاست جگرم
ح : گفت سیاست گرش تافتست ۷ب پ ذ : دهشتی از وحشت ؛ ب ت د : دهشتی از وحشت آن یافتست .

بیخودیش کرد چنین یافه‌گوی — گر نه نکردی ز من این جست‌وجوی

روز دگر نیکترش آزمود — بر درم قلب همان سکّه بود

تجربتش کرد چنین چند بار — قاعدهٔ مرد نگشت از قرار

کار چو بی رونقی از نور برد — قصّه بدستوری دستور برد

کز قلم موی تراشی درشت — بر سرم این آمد و این سر نبشت

منصب دامادی من بایدش — ترک ادب بین که چه فرمایدش

هرگه کاید چو قضا بر سرم — سنگ زند بر من و بر گوهرم

در دهنش خنجر و در دست تیغ — سر بدو شمشیر سپارم دریغ

گفت وزیر ایمنی از رای او — بر سر گنجست مگر پای او

چو فلکه رسد بر سرت آن ساده مرد — گو ز قدمگاه نخستین بگرد

۸آ ث: بی ادبش کردو ؛ ت ج ح خ د: یاوه گوی ؛ چ: کرده یاوه گوی

۸ب ث ح د ر: ورنه ؛ ر: جستجوی. ۹آ- نیکترش: پ ذ- بیشترش ۱۰آ ح خ: تجربه‌اش

۱۱-۱۲: د ۱۲ب، ۱۲آ-۱۱آ، ۱۱ب- ۱۲آ، ۱۱ ۱۱آ- برد: ث- بود. ۱۱ب- برد: ث- بود

۱۲آ ذ: کزقلمم، درشت: پ ر- درست ۱۲ب ح: این نامهٔ این؛ د: آمدازو برسرم این؛

ب: درنوشت، پ: سربست، ر: سربتست؛ ث: برسر این نامه چنین سرنوشت

۱۳ ذ: حذف شده. ۱۴، ۱۵: ر ۱۴، ۱۵ ۱۴آ پ: هرچه‌که آید، ث د: هرکه درآید،

ح: هرگهی کاید، ۱۴ب پ ت ث: درمن و درگوهرم؛ ب ج: سنگ در اندازد در گوهرم

۱۵ب ث: سپارد ۱۶آ خ: گنجیست

۱۷ب ث: گرد قدمگاه نخستین مگرد

گر بچخد گردن گرّا بزن — ورنه قدمگاه نخستین بکن
میر مطیع از سر طوعی که بود — جای بدل کرد بنوعی که بود
چون قدم از منزل اوّل برید — گونهٔ حجّام دگر گونه دید
کم سخنی دید دهن دوخته — چشم و زبانی ادب آموخته
تا قدمش بر سر گنجینه بود — صورت شاهیش در آیینه بود
چون قدم از گنج تهی ساز کرد — کلبهٔ حجّامی خود باز کرد
زود قدمگاهش بشکافتند — گنج بزیر قدمش یافتند
هر که قدم بر سر گنجی نهاد — چون سخن آمد در گنجی گشاد
گنج نظامی که طلسم افکنست — سینهٔ صافی و دل روشنست

۱۸-ح : حذف شده. ۱۸ د : در حاشیه بخط دیگری نوشته شده. ۱۸آ ذ : گر بجهد :
ت ث د: گردن اورا (د : ویرا) بزن ، پ : گر بجهد گردش کبرش بزن ۱۸ب پ : ارنه ،
خ ذ: گرنه ۱۹آ ذ : مرد مطیع ، ج : میر بطبع ۱۹ب ح : جاش، ۲۰آ-قدم: چ- حذف شده.
۲۰ب-حجّام: ح- حلاق ۲۱، ۲۲: ب- در حاشیه بخط دیگری نوشته شده. ۲۱آ ذ: کم سخنش دیدو ؛
ث: دهان ۲۱ب-زبانی: د- دهانی ۲۲ پ: حذف شده. ۲۲ب ت ر : برآیینه بود؛ بود: ث- دید
۲۳، ۲۴: ب ت ۲۳، ۲۴. ۲۳آ ح : از گنج دهی ؛ ث : ازجای دگر ساز کرد
۲۳ب- حجّامی: ح د- حلاقی ۲۴آ- زود: ذ- زیر؛
ث د : زود (د: زیر) قدمگاه چو بشکافتند
۲۵ب- سخن: ب ت- سحر ؛ ج: سرگنجی ؛ ر : چون بسخن آمد گنجی گشاد
۲۶آ- گنج: د- طبع- در حاشیه- گنج- افزوده شده.

* مقالت بیستم در وقاحت ابنای عصر *

ماکه بخود دست بر افشانده ایم　　　بر سر خاکی چه فرو مانده ایم
صحبت این خاک ترا خوار کرد　　　خاک چنین تعبیه بسیار کرد
عمر همه رفت نه بس کس تریم　　　قافله از قافله واپس تریم
این دو فرشته شده در بند ما　　　دیو ز بدنامی پیوند ما
گرم رو سرد چو گلخن گریم　　　سرد پی گرم چو خاکستریم

LVII

پ: حکایت، در: ت - اندر، ح: در استقبال آخرت و اعراض از شغل دنیا

ذ: در شکایت نا منصفان　　۲۶-۱ پ: حذف شده.　۴-۱ ح: مقالت نوزدهم - در اوّل بند مزبور ترجمه

۲آ ج ر: خار کرد　　۳آ ج: عمر بسر رفت و.

ث: نه ماکس تریم؛　　ر: رفت و بپس کس تریم، پ: رفت و

۳ب ذ: واپسر تریم

۵آ ت ث ج ح خ ذ: گرم رو و (ح: روی)؛

پ: سرد سخن گستریم،

ذ: گرم رو و سخت سخن گستریم

۵ب ت ج چ خ ذ: سرد پی و (ذ: نی و).

ث: سرد دل و

نور دل و روشنی سینه کو — راحت و آسایش پارینه کو
صبح شباهنگ قیامت دمید — شد علم صبح روان ناپدید
خندهٔ غفلت بدهان درشکست — آرزوی عمر بجان درشکست
ازکف این خاک با فسونگری — چارهٔ آن ساز که جان چون بری
بر پر ازین دام که خونخواره‌ایست — زیرکی از بهر چنین چاره‌ایست
گرگ زروباه بدندان ترست — روبه از آن رست که به دان ترست
جهد بآن کن که وفارا شوی — خود بپرستی و خدارا شوی
خاک دلی شو که وفائی دروست — وزگل انصاف گیائی دروست

٦آ-نور: ح-سوز ؛ ذ: روشنی دیده کو ٧آ-دمید: ث ح د-رسید ؛
ذ : صبح شباگاه قیامت رسید ٨آج : خنده بغفلت ؛ ح : خندهٔ عقلت ؛
ب د : بدهن، ث : بجهان ٨ب-بجان: د-بتن ٩آح : گفت ازین خاک
٩آح خ ذ : که چون (ح : که خود) بگذری، پ : چارهٔ این ساز که چون جان تری ،
١٠آث ح : خون‌خواره است ١٠ب ح ث : چاره است. ١١آت ث: توانا ترست
١١ب ت ث د: رست (ث : زیست) که دانا (د: که پردان) ترست ؛
١٣ ، ١٢ : چ ١٣ ، ١٢ ١٢آ-بآن : ج در-برآن ؛ پ چ ح : بدان ؛ خ : درآن؛
ث : جهد بدان کن که فنارا شوی ١٢ب ث : خود بفرستی و
١٣آث : که وفادار اوست
١٣ب-گیائی : ث- هوائی ؛ پ : وان گل انصاف کیابی ؛
ذ : وان گل انصاف که پائی دروست

هرهنری کان زدل آموختند   بر زه منسوخ وفا دوختند
گر هنری در تن مردم بود   چون نپسندی هنری کم بود
گر بپسندیش دگر سان شود   چشمهٔ آن آب دو چندان شود
مردم پرورده بجان پرورند   گر هنری در طرفی بنگرند
خاک زمین جز بهنر پاک نیست   وین هنر امروز درین خاک نیست
گرهنری سر زمیان برزند   بی هنری دست بدان درزند
کار هنرمند بجان آورند   تا هنرش را بزبان آورند
حمل ریاضت بتماشا کنند   نسبت اندیشه بسودا کنند

۱۴آ-برزه : ب ث ح-برره ؛ ت د : پردهٔ ؛ ج : منسوج ؛ پ ذ : برره منسوخ

۱۵آ ث : هرهنری دردل ؛ بود : ح - نبود ؛ پ : هرهنری

۱۵آ-هنری : پ خ د -گهری ، ذ: گهرش ، ر : گهری (هنری) ، ح : چون بپسندی گهری کم نبود

۱۶،۱۷ : ث - حذف شده . ۱۶آ-گر : د-ور ۱۶آ ح : چشمهٔ ازآب

۱۷ ب : درحاشیه بخط دیگری نوشته شده است ۱۷ ج : حذف شده

۱۷آ-بجان : ح -جهان ۱۷آ-گر : ب ج ح-کز ؛ ح : ننگرند

د : گر طرفی درهنری بنگرند ،

۱۸آ-وین : ث در-این ؛ ذ : وآن ؛ پ : هنرآموز ؛ ۱۹آذ : برزنند

۱۹آ-بدان : ب ج د-بآن ؛ ذ : بآن درزنند پ : بآن برزند

۲۰آ ح : کارخردمند ؛ خ : آورد . ۲۰آ خ : آورد

۲۱آ - حمل : ح - خیل پ : جهل وریاضت

نام کرم ساخته مشتی زیان　　اسم وفا بندگی رایگان
گفتهٔ سخا را قدری ریشخند　　خوانده سخن را طرفی لور کند
نقش وفا بر سریخ می زنند　　بر مه و خورشید زنخ می زنند
گر نفسی مرهم راحت بود　　بر دل این قوم جراحت بود
گر زلبی شربت شیرین چشند　　دست بشیرینهٔ پروین کشند
بر جگر پختهٔ انجیر خام　　سرکه فروشند چو انگور خام
چشم هنر بین نه کسی را درست　　جز خلل و عیب نداند جست
حاصل دریا نه همه در بود　　یک هنر از طبع کسی پر بود

۲۲آ-زیان: ب د-رمان، ذ: زمان، ح: مستی زبان، پ: بیشی زبان
۲۳آ ب پ ث ذ: گفت　۲۳ب ب ذ: طرف؛ ت ج ح: قدری کور کند (ح: اوزکند، ج: پوزبند)
ث: نورکند، چ خ: کورکند. د: بادبند، پ: گفته سخا را طرفی کوکسد　۲۴آ ح: نفس وفا بر سر نخ
۲۴ب پ: زنخ میکشد، پ: بر سریخ میکشد　۲۵آ-مرهم: ذ پ-معرم　۲۶آ-شربت: چ-شکر،
خ: گر زلبی شکر شیرین　ث ح: چشید، ذ: چشد　۲۶ب ج خ د: بشیرینی، ر: بشیرینه بروش کشند،
ذ: بشیرینهٔ گردون کشد، پ: گردن چشند، ح: بسر بنه گردون کشید،
ث: دست بسر پای بگردون رسید، چ: دست بزرینه شیرین برند　۲۷آ د: بر شکم پختهٔ
۲۷ب- انگور: ث ج-انجیر　۲۸آ ج: چشم خرد بین، ح: جسم هنر بین که کسی را، چ: نه کس را
۲۸ب پ ح خ: جز خلل عیب، ث: جز هنر عیب؛ د: نه نبینند چست
۲۹آ- ذریا: پ- دنیا
۲۹ب-کسی: خ-یکی؛ ت: از هر که بود پر بود، ج چ: از آدمی پر بود

دجله بود قطرهٔ از چشم کور ‌ ‌ ‌ پای ملخ پر بود از دست مور
عیب خرند این دو سه ناموس گر ‌ ‌ ‌ بی هنر و برهنر افسوس گر
تیره تر از گوهر گل در گلند ‌ ‌ ‌ تلخ تر از غصّهٔ دل بر دلند
دود شوند ار بدماغی رسند ‌ ‌ ‌ باد شوند ار بچراغی رسند
حال جهان بین که سرانش کیند ‌ ‌ ‌ نامزد نامورانش کیند *
این دو سه بدنام کهن مهد خویش ‌ ‌ ‌ می شکنندم همه چون عهد خویش
من بصفت چون مه گردون شوم ‌ ‌ ‌ نشکنم ار بشکنم افزون شوم

۳۰ب-مور : ج-زور ، ۳۱آ ب پ ت ث ج ح : ناموس گیر (پ : گرد)
۳۱آ-برهنر : ت ج چ ذ-پرهنر ، ب پ ت ج : افسوس گیر (پ : گرد)
ث ح: بی هنر و بی خبر (ح : بی خبر و بی هنر) افسوس گیر
۳۲ب : حذف شده. ۳۲آ-گل : ث-دل ؛ پ ت خ ذ : برگلند
۳۲ب-تلخ تر: ت چ د ذ-طرح تر ؛ د : درحاشیه-تلختر-افزوده شده د : در دلند
۳۳،۳۴،۳۵ : ث ۳۴، ۳۳، ۳۵ ۳۴آ-سرانش: ذ-جهانش ؛ کیند: ث ج-کنند
۳۴ب-نامزد: پ ت خ-نامزدو ، ح : نام ورو ؛ کیند : ث ج-کنند
* د: ملک کیان بین که کیان میخورند تاج کیان بین که کیان مینهند - افزوده شده
از بیت ۳۵ تا آخرین بیت همین بند در نسخهٔ ح : بعد از بیت شماره ۴ مقالت نوزدهم نوشته شده.
۳۵آ-کهن : پ ج ح خ د ذ-کن ،
ث : بد نام کن عهد خویش
۳۶آ-نشکنم : ح-بشکنم

رنج گرفتم ز حد افزون برند — بافلک این رقعه بسرچون برند
برسخن تازه تر از باغ روح — منکر دیرینه چو اصحاب نوح
ای علم خضر غزائی بکن — وی نفس نوح دعائی بکن
۴۰ دل که ندارد سر بیدادشان — فرمش باد ار بکند یادشان
با بدشان کان نه باندازه ایست — خامشی من قوی آوازه ایست
حقّه پر آوازه زَیک در بود — گنگ شود چون شکمش پر بود
خمبرهٔ نیمه برآرد خروش — لیک چو پر گردد گردد خموش*

۳۷-زحد: چ-زخود؛ برند: ح-شود ۳۷-رقعه: ب ذ-دفعه
ح: تافلک این دفعه بسرچون شود ۳۸ پ چ ح خ د: با(خ: تا، پ: ما)سخن، ث: ماسخن
۳۸-منکر: ث-لیکر؛ چ: چو اصحاب رنوح ۳۹-خضر: ح-روح ۳۹ پ چ خ: ای،
ذ: وای؛ ۴۰-فرمش: ب پ چ-شرمش، بکند: ت-بکنه، چ: نکند، خ ذ: نکند؛
ث: چون فلک از یاد شود یادشان، ح: سوخته باد از دل بی یادشان
در: باد فرامش کند ار یادشان (د: چو کند یادشان)
۴۱ ث ح: بایدشان کان نه ز اندازه ایست (ح: باندازه است) ۴۱ ح: آوازه است
۴۲ پ ث ح د ذ: پرآواز؛ ر: حقه پر آواز بیک ۴۲-شکمش: پ د-دهنش،
چ: پرشود؛ ث: گنگ شود شکمش پرشود
۴۳-خمبره: پ خ-چنبره، چ: چنبره، ح د ر ذ: خنبرهٔ ث: جنبرهٔ
۴۳ پ: برآرد خموش

* ر: گر پری از دانش خاموش باش ترک زبان گوی و همه گوش باش - افزوده شده

LVIII

* داستان بلبل با باز *

در چمن باغ چو گلبن شگفت — بلبل با باز در آمد بگفت
کز همه مرغان توی خاموش سار — گوی چرا بردهٔ آخر بیار
تا تؤ لب بسته گشادی نفس — یک سخن نغز نگفتی بکس
منزل تو دستگه سنجری — طعمهٔ تو سینهٔ کبک دری
منکه بیک چشم زد از کان غیب — صد گهر نغز بر آرم زجیب
طعمهٔ من کرم شکاری چراست — خانهٔ من بر سر خاری چراست

LVIII

- داستان: ب ت ذ-حکایت ، پ: حذف شده ، ج خ د: حکایت، چ: حکایت بلبل و باز

آ۱ پ: برچمن، گلبن: ح-بلبل آ۲-سار: ت ح د-ساز ب۲-بیار: ت- زباز
ح: بباز ، د: بناز ؛ ث: بردهٔ ازجوبیار

آ۳ پ ث ج ح خ ذ: تاتو ، ت چ ر: تاتوی ، د: تاتو زبان بسته

ب۳-نغز: ح ذ-خوب ب۴-طعمه: ب ت-خوردن

آ۵ ت ث: منکه بیک (ث: زیک) دم زدن ؛ د: من بیکی ؛ پ خ: چشم زن
ح: منکه زیکدم زدن ازکارغیب ، ب۵-نغز: پ چ خ ذ-سفتة، ث: غیب ، ح: خوب

آ۶-طعمهٔ من : ب پ چ ح خ-طبع مرا (ب: ترا) ، د ذ: طعم مرا

ب۶-خاری: ح-خواری

باز بدو گفت همه گوش باش   بازی من بنگر و خاموش باش
منکه شدم کارشناس اندکی   صد کنم و باز نگویم یکی
رو که توئی شیفتهٔ روزگار   زانکه یکی نکنی و گوئی هزار
منکه همه معنیم این صیدگاه   سینهٔ کبکم دهد و دست شاه
چون تو همه زخم زبانی تمام   کرم خور و خارنشین والسّلام
خطبه چو بر نام فریدون کنند   حکم بر آواز دهل چون کنند
صبح که بر بانگ خروس است و بس   خندهٔ از راه فسوس است و بس
چرخ که در معرض فریاد نیست   هیچ سر از چنبرش آزاد نیست
برمکش آوازهٔ نظم بلند   تا چو نظامی نشوی شهربند *

۷آ ج ح ذ ر: خامشیم بنگرو   ۹ب-نکنی: ث-بینی ؛ پ: زان نکنی ملی وگوئی هزار
ت: زانکه بنکنی وبگوئی هزار، ج: یک کنی وبازگوئی هزار . د: زانکه یکی میکنی ازصدهزار
ذ: یک نکنی بازنمائی هزار   ۱۰آ-معنیم: پ-منعم، ث: من که یکی مغنیم،
خ: من چوهمه، این: ب-از   ۱۰ب ت د ذ: سینهٔ کبکم (د: کبکان) دهداز دست شاه
۱۱آ-چون: ح-چو ؛ همه: پ-حذف شده.   ۱۲ د: درحاشیه نوشته شده.
۱۲آ-نام: د-کار ؛ چ: بکند   ۱۲ب-حکم: ر-گوش ؛ ث: حکم برآوازهٔ هرون کنند.
۱۳ ش ح: حذف شده.   ۱۳آ پ ذ ر: صبح که با بانگ
۱۳ب پ: خندهٔ او راه ، ذ: خنده زن ازراه ؛ بس: پ-حذف شده.
۱۴ب-چنبرش: ح-خنبرش   ۱۵آ ح: آوازتظلم بلند
* ذ: بعدازهمین بند، بند XII نوشته شده.

* درختم کتاب *

صبحک الله صباح ای دبیر　　چون قلم از دست شدم دستگیر
کین نمط از چرخ فزونی کند　　با قلمم بوقلمونی کند
زین همه الماس که بگداختم　　گز لکی از بهر ملک ساختم
کاهن شمشیرم در سنگ بود　　کورهٔ آهنگریم تنگ بود
دولت اگر همدمی ساختی　　عمر بدین نیز نپرداختی
در دلم آید که گنه کرده‌ام　　کین ورقی چند سیه کرده‌ام

LIX

** پ: مقالت بیستم در اختصاص کتاب، ت د: درخاتمه (ت: خاتمت) کتاب، ث ج چ: درختم (ج چ: خاتمهٔ) کتاب فرماید (چ: گوید)، ر: انجام کتاب ذ: درخاتمت کتاب واختصاص این معتبر، ح: خاتمت الکتاب وفاتحة الخطاب

۱آ پ: صبحک الله و　　۲آ - از: دذ - ار؛ ث: کنند　　۲ب د: تا قلمم؛ ت: قلم، ث: کنند

۳آ - زین: ت - وین، ث: این　　۳ب ذ: گزللی

۴آ ت ح: کاهن شمشیر من از سنگ (ح: شمشیر درین سنگ) بود، د: کاهن شمشیر درم

۵ب پ ذ: عمر باین، ب ت ج د: بخت باین؛ نیز: چ - حذف شده.

۶آ - پ: آمد

۶ب پ ث ج د: جلوه گر چند

آنچه درین حجلهٔ خرگاهیست   جلوه‌گری چند سحرگاهیست
زین بره میخور چه خوری دودها   آتش در زن بنمکسودها
بیش رو آهستگیی پیشه کن   گر کنی اندیشه باندیشه کن
هرسخنی کز ادبش دوریست   دست برو مال که دستوریست
وانچه نه از شرع برآرد علم   گر منم آن حرف دروکش قلم
گر نه درو داد سخن دادمی   شهر بشهرش نفرستادمی
این طرفم کرد چنین پای بست   جملهٔ اطراف مرا زیر دست
گفت زمانه نه زمینی بجنب   چون ز منان چند نشینی بجنب
بکر معانیم که همتاش نیست   جامه باندازهٔ بالاش نیست

۷آ پ : اینچه ،   ب : آنچه‌ازین ،   حجله : چ د - حجرهٔ

۸آ ذ : که‌خوری تودها   ۹-۱۰ : ث ۹ ، ۱۰   ۹آ دذ : پیش رو

۹ب د : اندکی ازبهرعدم توشه کن - درحاشیه بخط دیگری : گر کنی اندیشه باندیشه کن - افزوده شده .

۱۰آ - ادبش : ث - ازلش ؛   ت : دورنیست

۱۰ب - برو : ح دذ - درو ؛   ث : دستورنیست

۱۱آ - وانچه : پ - وینچه ، ث : وانک ؛   شرع : ر - علم

۱۲ ح : حذف شده.   ۱۳آ ت ث چ خ د : کرده ،   چنین : ر - سخن

۱۴آ - ت ث ج : زمانم ؛   ب چ د : گفته زمانم ؛   ث : که زمینی

بجنب : پ چ - نخست ؛   ۱۴ب پ ث ح : چون زمیان ، ر : همچوزمین چندنشینی ، بجنب : پ ست

۱۵آ پ : بکر معانیش ، همتاش : ج همتایش ، ۱۵ب - جامه : ت ج خ د - سدره ؛ پ ج : صدره باندازهٔ بالاس نیست

نیم تنی تا سر زانوش هست | ازپی آن بر سر زانو نشست
بایدش از حلّه قد آراستن | تا ادبش باشد برخاستن
کرد نظامی زپی زیورش | غرقهٔ گوهر زقدم تا سرش
از نظر هر کهن و تازهٔ | حاصل من چیست جز آوازهٔ
گرمی هنگامه و زر هیچ نه | زحمت بازار و دگر هیچ نه
گنجه گره کرده گریبان من | بی گرهی گنج عراق آن من
بانگ بر آورده جهان کای غلام | گنجه کدامست و نظامی کدام

۱۶آ ت : نیم سری باسر ؛ ج خ : برسر ۱۶ب پ ت ج ح ذ : از (ذ : کز) سر این (پ ، ج ، ح ، ذ : آن) برسر ۱۷ پ : حذف شده. ۱۷-۲۴ ح : حذف شده.

۱۷آ ب ت ث ج ذ : باید حله ش (ث : باشد حجله ، ذ : باید صدرش) بقد آراستن

۱۷ب تا ادبش : ب خ - تا ابدش ؛ ت : تا شدنش باشدو ، ج : بادبش باید ، د : تا ابدش باید و ؛ ث ج : باشدو

۱۸ پ د ث : بعد از بیت شماره ۲۲ رفته است. ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲ : چ خ ۱۸، ۲۱، ۲۰، ۲۲، ۱۹ ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴ : ر ۲۳، ۱۸، ۲۴، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹ ۱۸آ-کرد : ث د - کار ؛ پ : کار نظامی زپی زرکرش ۱۹آ چ : کهن تازهٔ ۲۰ب-زحمت : پ - گرمی ، چ خ : زخمه ث ذ : گرمی (ث : تیزی) بازار دگر ۲۱ د : در حاشیه بخط دیگری نوشته شده.

۲۱آ-گره : خ - حذف شده.

۲۱ب ج : بی گره ؛ گنج : پ - چند ؛ ذ : بی گرهی چند جهان آن من ، ث : بی گهری گنج بود آن من

۲۲آ ث خ : برآورد ؛ جهان : ذ - فلک

باد مبارک گهر افشان او بر ملکی کین گهرست آن او *

۲۴ شکر که این نامه بعنوان رسید پیشتر از عمر بپایان رسید **

*
* *

۲۳، ۲۳: ب۲۳، ۲۳ ۲۳خ : کان، ث : هنرست آن او

* ث د : مرغ قلم را که بپرواز کرد بر سر (د : بر پر) طاوس دو پر باز (ث : دو پرواز) کرد پای زسر کرد و (ث : باهمه سر کرد) زلب در فشاند مخزن اسرار بآخر رساند - افزوده شده.

** ر - افزوده : مرغ قلم نامه بپرواز کرد بر سر قرطاس دو پر باز کرد ،

پای زسر کرد و زلب در فشاند مخزن اسرار بپایان رساند

بود حقیقت ز شمار درست بیست و چارم ز ربیع نخست

از که هجرت شده تا این زمان پانصد و هفتاد و دو افزون بر آن

*** ب : افزوده - تمّ الکتاب الموسوم بمخزن الاسرار من مقولات افصح المتکلمین و افضل المتقدّمین نظامی گنجهٔ علیه الرحمه فی تاسع من شهر ربیع الاوّل لسنه ثلاث و ستّین و سبعمایه والحمدلله وحده والصّلوة علی من لانبیّ بعده - م

پ - افزوده : تمت الکتاب مخزن الاسرار بعون الله تعالی وحسن توفیقه و صلی الله علی خیر خلقه محمّد و آله اجمعین الطیبین م

ت - افزوده : تم الکتاب بعون الله ملک الوهّاب تم بخط دیگری افزوده شده :

جعد قلم چون بکشش تیز گشت زان سر تیزی حد پایان گذشت

پای زسر ساخت بلب در فشاند مخزن اسرار بپایان رساند

بود حقیقت بشمار درست — ببیست وچهارم ز ربیع نخست

از گهی هجرت شده تا این زمان — پانصد و پنجاه دو افزون بران

ث ـ افزوده : تم الکتاب بعون الملک الوهّاب و الحمدلله حق حمده والصّلوة والسّلام علی رسوله و نبیّه من بعده و سلّم تسلیماً کثیراً ما و م

ج ـ افزوده : تمت الکتاب بعون الملک الوهّاب

خ : تم الکتاب بعون الملک الوهّاب فی شهر جمادی الاول سنه تسع و تسعین و ثمانمایه و الحمدلله رب العالمین

د ـ افزوده : تم تم تم

ذ ـ افزوده : تمام شد مخزن الاسرار بفرّخی و فیروزی و طالع سعد

تم تم تم

تم تم

تم

فهرست

صفحه

Академия наук Азербайджанской ССР
Институт востоковедения
Институт литературы и языка им. Низами

НИЗАМИ ГЯНДЖЕВИ

Сокровищница тайн

Составитель
научно-критического текста
А. А. АЛИ-ЗАДЕ

Издательство
Академии наук Азербайджанской ССР
Баку · 1960

Азәрбајҹан ССР Елмләр Академијасы
Шәргшүнаслыг институту
Низами адына әдәбијјат вә дил институту

НИЗАМИ КӘНЧӘВИ

Сирләр хәзинәси

Елми-тәнгиди мәтни
тәртиб едән
Ә. Ә. ӘЛИЗАДӘ

Азәрбајҹан ССР
Елмләр Академијасы нәшријјаты
Бакы · 1960

Посвящается памяти

Евгения Эдуардовича Бертельса

Редактор Е. Э. БЕРТЕЛЬС

Каллиграфия текста выполнена
А. Н МИНАИ

НИЗАМИ ГЯНДЖЕВИ

СОКРОВИЩНИЦА ТАЙН

УТВЕРЖДЕНО К ПЕЧАТИ
ИНСТИТУТОМ ВОСТОКОВЕДЕНИЯ И ИНСТИТУТОМ ЛИТЕРАТУРЫ И ЯЗЫКА им. НИЗАМИ АКАДЕМИИ НАУК Азерб. ССР

Формат 70×108¹/₁₆. Печ. л. 18. Усл. п. л. 24,66

А 08278 Тираж 2000 Зак. 2128 Цена 15 р.

Отрепродуцировано типографией № 8 Мосгорсовнархоза

Москва, Волочаевская, 40.

ОТ СОСТАВИТЕЛЯ

Подготовка научно-критического текста поэм азербайджанского поэта Низами Гянджеви является одной из основных работ по увековечению памяти великого поэта.

Академия наук Азербайджанской ССР взяла на себя почетную задачу обеспечить подготовку научно-критического текста всех поэм Низами и издать литературное наследство великого поэта, которое вплоть до наших дней было представлено отдельными рукописями разного возраста, хранящимися в различных музеях и библиотеках (советских и зарубежных), или неполноценными литографиями, изданными в разное время на Ближнем Востоке.

При подготовке научно-критического текста поэм Низами в нашем распоряжении имелось десять рукописей, собранных из разных коллекций и относящихся к разным периодам (преимущественно XIV—XV вв.). Кроме того, мы имели возможность использовать критическое издание Рыпка «Хэфт-пейкэр», изданный Блэндом текст «Махзан-ул-эсрар» и собрание всех поэм Низами, изданных иранским ученым Вэхидом Дэстгерди.

На основе тщательного изучения, сравнения и сопоставления текстов старых рукописей составители для каждого отдельного случая должны были прежде всего пытаться установить с возможно большим приближением первоначальный замысел и текст поэта. Сравнение текстов различных рукописей и анализ содержания в отдельных случаях давали возможность выделить строки явно позднейшего происхождения; наоборот, в некоторых случаях удавалось восстановить бейты, по тем или иным причинам опущенные переписчиками. Особое внимание приходилось обращать на выяснение точного чтения и понимания некоторых слов-терминов, значительно искаженных переписчиками. В отдельных случаях перед составителями текстов стояла не всегда до конца разрешимая задача установления правильной последовательности бейтов. Наконец, составители должны были снабдить все тексты, бейты и отдельные слова всеми разночтениями, которые можно было найти в рукописях и наличие которых в нашем издании обеспечивает читателям и специалистам возможность иметь перед собой полную картину состояния текста по отдельным рукописям и имевшихся в свое время модификаций и интерполяций текста.

Решением АН Азербайджанской ССР была организована бригада составителей научно-критического текста в следующем составе: Алескер-заде А., Бабаев Ф., Смирнова О. И., Хетагуров Л. А. Али-заде А. А.. Редактором всей работы был утвержден чл.-корр. Академии наук СССР

Так, например, на стр. 171 в бейте 26 мисра «ب» выглядит так: بردو جهان زن که جهان دیده, из чего видно, что слово جهان встречается два раза. Разночтения даются так:

۲۶ب — زن: پ — شو، تد: زن که پسندیده

При наличии разных разночтений на одно из слов мисра буквенные обозначения рукописей и воспроизводство самого слова отделяются запятыми «،».

Так, например, на стр. 170 в бейте 13 в мисра «ب» даются разночтения на слова ۱۳ب — زراه: ث ج — براه، چخ ذ: زچاه

При наличии же разночтений на несколько слов в мисра пояснения разночтений к каждому слову отделяются точкой с запятой «؛».

Так, например, на стр. 170 в бейте 8 в мисра «ب» даются разночтения на слова «باتوی تنها» и «که» следующим образом:

۸ب پ: باتویتنها، د: باتن تنها؛ که: ججچخ — چه

В разночтениях мы применяем условный знак «:» взамен слова «равняется».

В случаях, когда порядок бейтов в разных рукописях не соответствует установленному нами порядку, в разночтениях дается в начале нумерация бейтов установленного нами порядка, потом приводится условный знак рукописи, после чего дается тот порядок бейтов, который имеется в этой рукописи.

Так, например, на стр. 178 бейты 8, 9 в рукописи «د» приведены в обратном порядке. В разночтениях это показывается так: ۹، ۸: د ۸، ۹

В случаях, когда порядок мисра в разных рукописях не соответствует установленному нами порядку, в разночтениях дается в начале обозначение мисра в определенном бейте в установленном нами порядке, а потом приводятся условные знаки рукописей, после чего приводится тот порядок мисра, который встречается в приведенных рукописях. Так, например, на стр. 206 в бейте 46 дается: ۴۶ب، ۴۶آ: ج ۴۶آ، ۴۶ب

В тексте имеются еще обозначения в виде звездочки (*), употребляемые тогда, когда даются разночтения заглавий глав или добавленных бейтов и отдельных слов. В последнем случае звездочка ставится либо в конце того бейта, после которого идут добавления, приводимые в разночтениях, либо между строчками бейтов.

В виду того, что в разночтениях пояснения даются на персидском языке, нами были приняты некоторые условные сокращения для наиболее употребляемых слов, как-то: «افزوده» — от слова «افزوده شده است», что означает «добавлено», «حذف شده» — от слова «حذف شده است», что означает «опущено» и т. д.

Издаваемая работа «Махзан-ул-эсрар» («Сокровищница тайн») подготовлена была на основе следующих рукописей и изданий:

1. Рукопись Парижской Национальной Библиотеки — обозначается «ب» (763 г. хиджры).

2. Рукопись Парижской Национальной Библиотеки — обозначается « پ».

3. Рукопись Бодлеянской Библиотеки в Оксфорде — обозначается «ت».

4. Рукопись Британского Музея (Лондон) — обозначается «ث».

проф. Е. Э. Бертельс. Пишущему эти строки, кроме подготовки критического текста «Махзан-ул-эсрар» («Сокровищница тайн») и «Шараф-намэ», было поручено руководить текстологической работой бригады и инструктировать тех членов бригады, которые впервые столкнулись в своей работе с трудностями, встречающимися при подготовке любого научно-критического текста.

В результате напряженной работы всех членов бригады и редактора научно-критический текст поэм Низами был подготовлен.

Работа по подготовке научно-критического текста произведений Низами была распределена между членами бригады следующим образом:

«Лейли и Меджнун» — первую половину подготовил Алескер-заде А., вторую половину — Бабаев Ф.

«Хэфт-пейкэр» — первую половину подготовила Смирнова О. И., вторую половину — Бабаев Ф.

«Хосров и Ширин» — подготовили Хетагуров Л. А. и Бабаев Ф.

«Икбал-намэ» — подготовил Бабаев Ф.

Текст поэм «Махзан-ул-эсрар» и «Шараф-намэ» подготовил Али-заде А. А.

Следует отметить, что при подготовке текста нами были разработаны единые принципы для всех участников бригады. Каждая использованная рукопись имеет условное сокращенное обозначение буквами арабского алфавита. Порядок, в котором даются рукописи для разночтения, был обусловлен возрастом рукописей, начиная с более ранних.

Помимо разделения каждого произведения на главы с заглавиями, внутри отдельных глав нами была принята последовательная нумерация всех бейтов с обозначением цифр через каждые пять строк (бейтов).

Первый мисра в бейте обозначается буквой «آ», второй — буквой «ب». Если же разночтение касается целого бейта, то он обозначается соответствующей цифрой нумерации.

При наличии в мисра внешне схожих слов они даются в разночтениях с указанием нумерации бейта, условного буквенного обозначения мисра, отметки шифра рукописи, и, наконец, приводятся сами разночтения других рукописей без указания того сходного слова, на которое имеются разночтения. Так, например, на стр. 156 в бейте 19 в мисра «آ» имеется слово «خنبره», на которое дается такое разночтение:

۱۹آ ب: حسرة؛ ججح در: خنبرة؛ خ: چنبرة

При наличии в мисра внешне несхожих слов в разночтениях приводятся нумерация бейта, условное буквенное обозначение мисра, указывается слово, на которое даются разночтения, отмечаются те рукописи, в которых эти разночтения имеются и, наконец, воспроизводятся сами разночтения. Так, например, на стр. 195 в бейте 21 в мисра «ب» приводится слово «گرگ», на которое дается следующее разночтение: ۲۱ب — گرگ: ب — ببر (В редких случаях после приведенного слова дается разночтение, а после него приводится шифр рукописи.)

Когда в мисра имеются два или более неодинаковых, но внешне схожих слова, то тогда мы придерживаемся такого же принципа, как и в предыдущем объяснении.

При наличии в мисра двух или более одинаковых слов, если имеется внешнее сходство, в разночтениях приводится не только самое слово, на которое падает разночтение, но и соседнее с ним, предыдущее либо последующее.

ОТ РЕДАКТОРА[1]

Подготовка к юбилею Низами выдвинула перед советской наукой в первую очередь вопрос о тексте его поэм. Без наличия критического текста никакая иная работа успешно осуществлена быть не может, ибо всякое исследование прежде всего предполагает какую-то (хотя бы и не стопроцентную) уверенность в том, что данная строка или данная формулировка действительно принадлежит Низами, а не является позднейшим дополнением, переделкой, выполненной с какой-нибудь определенной целью.

Из всех имевшихся в распоряжении науки изданий только одно, а именно пражское издание «Хэфт-пейкэр»[2] удовлетворяет требованиям науки и может быть положено в основу серьезной научной работы. Все остальные издания[3], к сожалению, оставляют неизвестным, какой материал был положен в основу подготовленного текста, следовательно, скрывают историю его изменения в течение веков, а тем самым и не дают исследователю прочной базы. Даже и самое последнее издание, выпущенное иранским поэтом и ученым, Вэхидом Дэстгерди, при всех значительных его достижениях, все же базой для уверенной работы служить не может.

Хотя издатель и пользовался большим числом рукописей, среди которых были и рукописи XIV в., но отсутствие разночтений и описания этих рукописей, к сожалению, не позволяет установить, какими принципами руководствовался издатель в своей работе над текстом. Хотя он и указывает, что ни одно из принятых им чтений не является его конъектурой, а всегда покоится на какой-нибудь рукописи, но далеко не безразлично для истории текста, восходит ли это чтение к рукописи XIV в.[4] или к позднейшей рукописи XVI в.

Таким образом, подготовка нового издания сделалась совершенно необходимой. За разрешение этой трудной задачи взялся Институт Литературы им. Низами АН Азербайджанской ССР. Работа велась исключительно напряженными темпами, и осенью 1940 г. текст всех пяти поэм почти полностью был уже подготовлен.

Прежде чем приступить к работе, нужно было разрешить одну довольно сложную задачу, а именно — отобрать те рукописи, на которых должно покоиться издание. Задача эта трудна, ибо количество

---

[1] Данное введение проф. Е. Э. Бертельса предпослано поэме Низами «Искендер-намэ», опубликованной издательством АН Азерб. ССР в 1947 г. В память о покойном проф. Е. Э. Бертельсе это введение (за исключением условных обозначений) целиком дается и в настоящем издании. — *Ред.*

[2] H. Ritter und J. Rypka. Heft Peiker, ein romantisches Epos des Nizami Gengei, Praha. 1934.

[3] Существующие издания текста охарактеризованы мною в работе «Низами и его изучение». «Советское Востоковедение» I (1941), стр. 95 сл.

[4] И, притом, одной ли или нескольким.

5. Рукопись Государственного Эрмитажа (Ленинград) — обозначается «ج».

6. Рукопись Ленинградской Публичной Библиотеки — обозначается «ع».

7. Рукопись Института Востоковедения (Ленинград) — обозначается «ح».

8. Рукопись Института Востоковедения (Ленинград) — обозначается «خ».

9. Рукопись Института литературы и языка им. Низами АН Азербайджанской ССР (Баку) — обозначается «د».

10. Рукопись, опубликованная Блэндом, — обозначается «ذ».

Кроме вышеуказанных рукописей, при подготовке «Махзан-ул-эсрар» были использованы комментарии к «Махзан-ул-эсрар» Абдул-Меджида Гази, обозначаемые «ش», и издание Вэхида Дэстгерди, обозначаемое «ر».

Сознавая все трудности нашей работы, сложность отдельных вопросов, мы считаем, что в нашей работе могут иметь место некоторые недочеты. Вместе с тем нам кажется, что подготовка к печати первого полного научно-критического издания поэм Низами обеспечит возможность дальнейшей всесторонней научно-исследовательской работы по важнейшим вопросам, связанным с творчеством и мировоззрением поэта.

А. А. Али-заде

Эта рукопись хотя и дефектна в начале и содержит некоторое количество интерполяций, но по характеру приближается к ب и может быть признана весьма неплохой (обозначается ز). Из рукописей XV в. были привлечены следующие: 1) рукопись Британского Музея Add. 27261, переписанная для Джелаладдина Искендер ибн-Омар-шейха, правившего Фарсом от имени Шахруха. Это огромный том, содержащий целую библиотеку различных произведений, в том числе полную «Хамсэ» (обозначается ث) [1]; 2) рукопись Государственного Эрмитажа, входившая в библиотеку Шахруха и датированная 10 раби II 835 г. (16 декабря 1431 г.); рукопись дает сравнительно неплохой текст, но представляет собой характерный тип рукописи XV в., содержит много описок и во всех трудных случаях помощи не дает (обозначается ج) [2]; 3) рукопись Ленинградской Публичной Библиотеки им. Салтыкова-Щедрина (n'337) (обозначается چ) [3]; 4) рукопись библиотеки Института Востоковедения Академии Наук СССР (n° С 57), выполненная между джумадой II 897 (апрель 1492) и 901 (1495—6 г.) и приобретенная в 1808 г. в Багдаде (обозначается ح) [4]. Рукопись эта неплохая, но содержит обычные искажения XV в.; 5) другая рукопись Института Востоковедения (n°С 1735), переписанная между джумадой I 899 г. и зу-л-хиджэ того же года (февраль—сентябрь 1494). Рукопись выполнена тщательно, но страдает всеми недостатками манускриптов XV в. (обозначается خ) [5].

Из рукописей XVI в.: рукопись Института Литературы им. Низами АН Азербайджанской ССР. Эта рукопись ценных разночтений не дает и полна искажений, судя по припискам на полях, она была, однако, сличена с неплохой рукописью и ряд правильных чтений так был восстановлен. Может считаться характерным образцом той невообразимой путаницы, которая была создана позднейшими переписчиками.

---

[1] Описание ее: Ch. Rien, *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, London, 1881, vol. II, p. 868.

[2] Описание ее: М. М. Дьяконов, *«Хамсэ» Низами 1431 года и ее значение для истории миниатюрной живописи на Востоке*. Труды Отдела Востока Государственного Эрмитажа, том III, стр. 275 сл., Ленинград, 1940.

[3] Описание ее: B. Dorn, *Catalogue des manuscrits et xylographes orientaux de la Bibliothèque Imperiale publique de St. Petersbourg*, 1852.

[4] Описание ее: это объемистый том в 397 ff формата 24,5×16 *см*, бумага желтая, плотная, по 17 строк в четыре колонки на странице, написанных некаллиграфическим, но весьма четким насталиком. Поэмы расположены: МА—f lv—34v; XŞ f 35v—112 r; LM f 113v—174v; HP—f 175v+244 r; ŞN f 245v—346v, IqN f 347v—397v. Поэмы переписывались не в их обычном порядке, ибо ŞN закончена 25 джумада II 897, XŞ 20 ша'бана 898, МА в середине джумада II 899, LM в том же году без указания даты, HP 20 ша'бана 900 г., IqN в 901 г. без указания даты. Рука всюду та же, имя переписчика Мухаммед ибн-хаджи Мухаммед Ахсаи Нишапури. Никаких украшений не содержит. Нитки, сдерживавшие переплет, истлели, и рукопись распалась на отдельные тетрадки. Можно думать, что рукопись писана не на продажу, а изготовлена любителем литературы для его личной библиотеки.

[5] Описание ее: том в 394 ff форматом 26,5×16,5 *см*, бумага желтоватая, плотная, по 19 строк в четыре колонки. Почерк — профессиональный красивый насталик, о профессиональной переписке свидетельствует и быстрота, с которой выполнена рукопись. Текст окружен рамкой — золото с синькой, заголовки сделаны золотом и синькой. Рукопись пострадала от времени, и в XIX в. были добавлены хорошим насталиком, но без украшений (кроме обрамления красными чернилами) листы 3—4, 383—4 и 388 до конца. Поэмы расположены: МА — f 3v — 35r (закончена джумада I—февраль); XŞ f 35v—122r (закончена джумада II—март), LM f 122v—183r (вторник 30 раджаба—6 мая), HP—f 183v—252r (6 рамазана — 11июня), ŞN f 252v—345r (30 зи-л-ка'да — 1 сентября), IqN f 345v—конца (даты нет). Все поэмы, кроме МА, имеют неплохие унваны, рукопись украшена 27 миниатюрами, сильно пострадавшими от времени. В заключительной приписке говорится, что рукопись поднес в подарок Амирза Хасану ничтожный раб Туфан ибн-Мухаммед Муким.

рукописей как полной «Хамсэ», так и отдельных ее частей весьма велико. Если взять только одни ленинградские книгохранилища, то уже можно подобрать более двадцати рукописей. Если же учесть еще книгохранилища западноевропейские и восточные, то число рукописей возрастет до сотни и более. Совершенно очевидно, что строить работу на сотне рукописей невозможно, ибо при этом составитель текста просто утонул бы в бездне разночтений.

Среди известных рукописей Низами — наиболее древние относятся к XIV в., т. е. написаны полтора века спустя после смерти поэта. В них уже несомненно имеются и искажения и, что еще неприятнее, многочисленные интерполяции, однако, несмотря на это, они резко отличаются от более поздних рукописей, сохраняя старые чтения и позволяя установить правильный текст.

Поэтому наиболее целесообразно было бы попытаться построить все издание только на рукописях XIV в., собрав все, что только можно найти. Однако такой путь затрудняется тем, что рукописей XIV в. крайне мало и строить текст только на них без учета более поздних было бы опасно. Выход остается, таким образом, только один: использовать все старые рукописи, а для проверки их привлечь лучшие из рукописей XV и XVI вв. Поскольку разночтения отметят, к какому веку относится то или иное чтение, картина исторического движения текста читателю будет ясна и позволит разобраться в характере рукописей.

Из рукописей XIV в. удалось собрать только четыре. Это 1) рукопись Парижской Национальной Библиотеки Supplement Persan 1817, датированная 6 раджаба 763 г. (1 мая 1362 г.) и написанная рукой Ахмед ибн-ал-Хусейн ибн-Сана (для нее принято обозначение ب)[1]. Эта рукопись, написанная обильно снабженным лигатурами насхом, оказалась безусловно лучшей из всех имеющихся в нашем распоряжении и хотя и содержит описки, но по большей части дает почти безупречный текст. Поэтому она положена в основу работы и отступления от нее допускались только в крайних случаях; 2) рукопись Бодлеянской Библиотеки в Оксфорде (Ouseley 275), датированная концом шавваля 766 г. (июль 1365 г.). Эта рукопись по характеру близка к ب, хотя содержит значительные отступления (обозначается ت)[2]; 3) рукопись Парижской Национальной Библиотеки, Suppl. Persan 580, датированная 1 зу-л-хидже 767 г. (9 августа 1366 г.). Несмотря на ее почтенный возраст, эта рукопись написана крайне небрежно и содержит множество описок, по составу, однако, близка к ت (обозначается پ); 4) рукопись библиотеки Ленинградского Государственного Университета (MsO 354)[3], датированная 1375—6 г.

[1] Описание ее: E. Blochet, *Catalogue des manuscrits persans de la Bibliothèque Nationale*, Tome III, пг. 1247.

[2] Описание ее: Sachau-Ethé, *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindûstâni and Pushtû Manuscripts in the Bodleian Library*, Oxford, 1889, No 585.

[3] Описание ее: том в 239 ff формата 23×15,5 *см*, бумага белая, плотная, по 27 строк в четыре колонки. Почерк — четкий, красивый насх. Заголовки даны синькой и киноварью, но сильно поблекли. В начале поэм небольшие унваны. Переписчик (?) منصور المتطبب В этой рукописи МА отсутствует полностью, и текст начинается с XŞ. Поэмы расположены: XŞ f Iv — 49r (закончена 30 раджаба 777=25 декабря 1375), LM f 49v—93r (закончена в пятницу 25 ша'бана 777=25 января 1376), HP f 93v—141 r (закончена 22 сафара 778=11 июля 1376), ŞN f 141v — 205v (закончена раби II 778=август — сентябрь 1376). IqN f 206v — 239v—закончена джумада II 778=октябрь—ноябрь 1376). Переписка всех пяти (не считая МА) поэм заняла менее года, так что, очевидно, мы имеем дело с профессиональной работой, которая, однако, по какой-то причине в феврале 1376 г. была на время отложена.

ТЕКСТ

Помимо этих десяти рукописей, были использованы все существующие печатные издания и в том числе издание Вэхида, который также использовал какое-то количество рукописей XIV в., так что, таким образом, количество наиболее древних рукописей несколько возрастает.

Сличение всего этого материала показало, что хотя количество разночтений и весьма велико, но тем не менее нельзя было бы утверждать, что текст Низами уже совершенно расплылся в разночтениях и уловить его невозможно. Конечно, утверждать, что текст может быть восстановлен в том виде, в каком он вышел из-под пера Низами, было бы рискованно, но во всяком случае можно сказать, что смысл строки почти во всех собранных рукописях (если он только вообще имеется, а не искажен до полной неразберихи) остается почти неизменным, а меняются только отдельные частности и средства выражения.

Наиболее трудно выделение интерполированных строк, которые совершенно явно уже имеются и в рукописях XIV в. По существу говоря, критерия для удаления таких строк пока нет вообще, ибо исходить из эстетических оценок было бы недопустимо, а руководствоваться логическим ходом повествования опасно, так как требовало бы прежде всего наличия полной уверенности в том, как именно Низами считал нужным разворачивать действие. Поэтому основным руководящим принципом было придерживаться состава рукописей XIV в., отмечая то, что издателям казалось сомнительным, квадратными скобками.

Строки, признанные бесспорно интерполированными, отнесены в разночтения, их место в тексте отмечено звездочкой после соответствующего бейта.

Что касается самого текста, то принцип был принят такой: 1) по мере возможности сохранять чтение ب, 2) если ب дает явную бессмыслицу, придерживаться группы XIV в., 3) только в тех случаях, когда ни одна рукопись XIV в. не дает удовлетворительного чтения, прибегать (в порядке старшинства) к более поздним рукописям, 4) если печатный текст Вэхида (ر) дает чтение, в наших рукописях не содержащееся, то даже когда оно составителям кажется более приемлемым, оно все же помещается в разночтения (с указанием, что предпочтительно оно).

Таким образом, аппарат выдержать на одном уровне не удалось, и он то отрицательный (чаще), то положительный. Иного решения проблемы в данное время, по-видимому, быть не может.

Как уже сказано, текст не претендует на то, что воспроизводит подлинного Низами во всех деталях. Если только такое воспроизведение вообще возможно, то это дело будущего. Можно, однако, думать, что благодаря применению исторического принципа текст этот позволит вести работу далее. На его базе может быть составлен полный словарь Низами, а когда это будет сделано и выяснятся характерные особенности его лексики, можно будет получить дополнительные критерии и уточнить чтения с максимальным приближением.

Е. Э. Бертельс